

اصطلاحات صرف و نحو

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْعَصْرِ وَالزَّمَانَ

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي كَلَّمَ بِهِ خَلْقَهُ

فهرست

۱. استثناء	۲۶. اسم مکان	۵۱. تحضیض
۲. استثناء	۲۷. اسم ممدود	۵۲. ترکیب اضافی
۳. استغاثه	۲۸. اسم منسوب	۵۳. ترکیب وصفی
۴. استفهام	۲۹. اسم منصرف	۵۴. ترکیب وصفی - اضافی
۵. اسم	۳۰. اسم منقوص	۵۵. تصغیر
۶. اسم آلت	۳۱. اسم موصول	۵۶. تعجب
۷. اسم اشاره	۳۲. اسم مونث	۵۷. تمییز
۸. اسم تفضیل	۳۳. اسم نکره	۵۸. تنازع
۹. اسم جامد	۳۴. اسماء خمسہ	۵۹. تنبیہ و استفتاح
۱۰. اسم جمع	۳۵. اشتغال	۶۰. جمله اسمیه
۱۱. اسم جمع مذکر سالم	۳۶. اعراب	۶۱. جمله فعلیه
۱۲. اسم جمع مونث سالم	۳۷. اعراب تقدیری	۶۲. حال
۱۳. اسم زمان	۳۸. اعراب ظاهری	۶۳. حرف
۱۴. اسم صحیح الآخر	۳۹. اعراب محلی	۶۴. حروف شبیهه به لیس
۱۵. اسم علم	۴۰. اعلال	۶۵. حروف مشبیهه بالفعل
۱۶. اسم غیرمنصرف	۴۱. اغراء	۶۶. خبر
۱۷. اسم فاعل	۴۲. افعال اربعه معتل ناقص	۶۷. ساخت زمان‌های مختلف افعال
۱۸. اسم فعل	۴۳. افعال خمسہ	۶۸. شرط
۱۹. اسم مبالغه	۴۴. افعال ذم یا مدح	۶۹. صرف فعل‌های ماضی، مضارع، امر
۲۰. اسم مثنی	۴۵. افعال مقاربه	۷۰. صفت (نعت)
۲۱. اسم مذکر	۴۶. افعال ناقصه	۷۱. صفت مشبیهه
۲۲. اسم مضاف به یاء متکلم	۴۷. بدل	۷۲. ضمیر
۲۳. اسم معرب	۴۸. تاکید	۷۳. ظرف
۲۴. اسم مفعول	۴۹. تأویل	۷۴. عدد
۲۵. اسم مقصور	۵۰. تحذیر	۷۵. عرض

فهرست

۱۰۲. فعل معتل	۷۶. عطف بیان
۱۰۳. فعل معلوم و مجهول	۷۷. علامات جر
۱۰۴. فعل ناقص	۷۸. علامات رفع
۱۰۵. قسم	۷۹. علامات نصب
۱۰۶. کلمه	۸۰. فاعل
۱۰۷. لای نفی جنس	۸۱. فجائیه
۱۰۸. مبتدا	۸۲. فعل
۱۰۹. مجرور به حرف جر	۸۳. فعل امر
۱۱۰. مشتق	۸۴. فعل ثلاثی مجرد
۱۱۱. مضاف الیه	۸۵. فعل ثلاثی مزید
۱۱۲. معرفه	۸۶. فعل رباعی
۱۱۳. معطوف	۸۷. فعل صحیح
۱۱۴. مفعول به	۸۸. فعل لازم
۱۱۵. مفعول فیہ	۸۹. فعل ماضی
۱۱۶. مفعول له (مفعول لأجله)	۹۰. فعل ماضی استمراری
۱۱۷. مفعول مطلق	۹۱. فعل ماضی التزامی
۱۱۸. مفعول معه	۹۲. فعل ماضی بعید
۱۱۹. منادا	۹۳. فعل ماضی مطلق
۱۲۰. نائب فاعل	۹۴. فعل ماضی ملموس
۱۲۱. نائب مفعول مطلق	۹۵. فعل ماضی نقلی
۱۲۲. ندبه	۹۶. فعل متعدی
۱۲۳. نزع خافض	۹۷. فعل مضارع
۱۲۴. نفی	۹۸. فعل مضارع التزامی
ملحقات :	۹۹. فعل مضارع مستقبل
انواع لا	۱۰۰. فعل مضارع مستقبل منفی
انواع ما	۱۰۱. فعل مضارع منفی
انواع من	
نکات کلّ	

۱. استئناف :

در لغت به معنای آغاز و شروع کردن است؛ و در اصطلاح نحو عبارت است از آغاز و شروع کردن کلام با جمله‌ای که یا در ابتدای کلام واقع شده و یا در لفظ، جدا و مستقل از کلام سابق است.

«ادات استئناف» حروفی هستند که بر این معنا دلالت داشته، و عبارتند از «واو»، «فاء»، «حتی»، «بَلْ» و «لَکِن». جمله‌ای که بعد از این حروف ذکر می‌شود، «جمله‌ی استثنافیه» بوده و محلی از اعراب ندارد.

حرف «بَل» مفید معنای «اضراب» است. اضراب بر دو گونه است :

الف. اضراب ابطالی : این نوع از اضراب، اقتضای نفی حکم قبل از بل را داشته و بر غیر واقعی بودن آن حکم و کذب مدعای آن دلالت دارد: الْأَجْرَامُ السَّمَاوِيَّةُ ثَابِتَةٌ بَلِ الْأَجْرَامُ السَّمَاوِيَّةُ مُتَحَرِّكَةٌ. در این مثال ضمن نفی حکم سابق (ثابت بودن اجرام آسمانی) بر غیر واقعی بودن و کذب مدعای آن دلالت دارد.

ب. اضطراب انتقالی: این نوع از اضراب، اقتضای انتقال از غرض قبل از بل به غرض دیگری را داشته که بعد از بل می‌آید و حکمی که قبل از بل بیان شده، همچنان به حال خود باقی است؛ مانند: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى بَلِ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. در این آیه شریفه بل برای انتقال از غرضی به غرض دیگر آمده است؛ چرا که قبل بل سخن از نیکوکاران است ولی بعد از آن، از دنیاپرستان سخن به میان آمده است.

۲. استثناء :

جدا کردن حکم یک شخص یا شیء، از حکم ما قبل خودش است. به جمله‌ای که در آن معمولاً اادات استثناء باشد، «جمله استثنائیه» گویند.

ارکان استثناء :

الف) اادات استثناء : إِلَّا، غَيْر (بید)، سِوَى، خِلا، عِدا، حَاشَا، لَيْسَ، لَيْكُونُ، لَاسِيَّما.

ب) مستثنی: بعد از اادات می‌آید و از مستثنی منه جدا می‌شود.

ج) مستثنی منه (استثناء شده از میان آن) : اسم کلی قبل از اادات استثناء است که می‌خواهیم از میان آن، مستثنی را خارج نماییم. معمولاً (با فاصله و بدون فاصله) قبل از اادات می‌آید. مستثنی منه باید یک اسم جمع یا ضمیر جمع باشد. یا به عبارت دیگر، کلی‌تر از مستثنی باشد تا بشود مستثنی را از آن جدا کرد.

جاء التلاميذُ إِلَّا واحداً ذهبوا إلى المدرسةِ إِلَّا سعيداً

م - منه اادات مستثنی م - منه اادات مستثنی

اسم بعد از غیر و سوی همیشه مجرور است، زیرا مضاف‌الیه و مجرور خواهد بود.

اگر قبل از خلا و حاشا و عدا، «ما» باشد، حتماً فعل هستند و مستثنی منصوب است. اگر ما نداشته باشند، مستثنی مجرور می‌شود.

«لاسیما» کلمه‌ای است مرکب از لای نفی جنس و سیّ به معنای «مثل و ما»، که برعکس دیگر ادوات استثنا، نه تنها مستثنی را از حکم قبلی جدا نمی‌سازد، بلکه حکم را بدان اختصاص می‌دهد. مستثنی بعد از آن، سه وجه اعرابی رفع یا جر یا نصب را می‌تواند بپذیرد: **أحبُّ الكتابَ لاسیما کتابٌ علمیٌّ = ... کتاباً علمیّاً = ... کتابٌ علمیٌّ.**

اعراب مستثنی :

(۱) اگر مستثنی تام، مثبت یا منفی باشد، و مستثنی جزء یا فردی از افراد مستثنی‌منه خود نباشد؛ اعراب مستثنی منصوب است: **ذَكَرْتُ جَمِيعَ الذِّكْرِيَّاتِ إِلَّا ذِكْرِيَّاتِ الْحَرْبِ الْمَفْرُوضَةِ .**

(۲) اگر مستثنی مفرغ باشد، در این صورت اعراب مستثنی تابع جمله‌ی قبل از «إلا» می‌باشد. یعنی اگر به منصوبات (مفعول و خبر افعال ناقصه و ...) نیاز داشته باشد، اعراب مستثنی همچنان منصوب است، و اگر جمله قبل از «إلا» به مرفوعات (فاعل و نائب فاعل و ...) نیاز داشته باشد، اعراب آن مرفوع است .

برای تشخیص مستثنی مفرغ:

اولاً جمله‌ی قبل از «إلا» با یکی از ادوات نفی مانند (ما، لا، لم، لَمْ، لا نهی، لیس و لن) منفی است، یا جمله‌ی استفهامی (سؤالی) است.

ثانیاً یکی از ارکان اصلی جمله قبل از «إلا» (مثل فاعل و نائب فاعل و خبر و مفعول به و خبر افعال ناقصه و حروف مشبّهه و لا نفی جنس) محذوف می‌باشد: **ما ذهبَ إِلَّا سَعِيدٌ: مستثنی مفرغ در نقش فاعل**

ترجمه جمله استثنائیه :

اگر مستثنی تام باشد (مستثنی منه ذکر شود)، ابتدا ادوات، سپس مستثنی و بعد از آن، جمله‌ی قبل از «إلا» ترجمه می‌شود: **سجدوا إِلَّا ابليسَ: به جز شیطان، بقیه سجده کردند.**

و اگر مستثنی مفرغ باشد، جمله معمولاً مثبت و مؤکد ترجمه می‌شود. یعنی در ابتدای جمله‌ی مثبت، الفاظ تأکید مانند (فقط، بی شک، تنها، ...) می‌آید: **لا تَقْلُ إِلَّا الْحَقَّ: فقط حق را بگو. ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ: وظیفه‌ی پیامبر تنها رساندن پیام است.**

گاه پس از «إلا» «و» حالیه قرار می‌گیرد، که در این صورت در ترجمه‌ی آن برای بیان حصر غالباً از کلمه‌ی «هر» استفاده می‌شود: **لم يخرج من الصفِّ طالبٌ إِلَّا و هو مسرورٌ: هر دانشجویی که از کلاس خارج شد، شادمان بود.**

۳. استغاثه :

وقتی است که گوینده شخصی را برای کمک به دیگری فرا می‌خواند. استغاثه نوعی ندای خاص است، از این رو به صورت جداگانه بحث شده و از ملحقات باب ندا به حساب می‌آید.

استغاثه از سه رکن تشکیل شده است:

۱. ادوات استغاثه : در میان حروف ندا فقط حرف «یاء» برای استغاثه به کار می‌رود. از آنجا که استغاثه با نوعی کشیدگی صوت همراه است و با حذف یاء این غرض، حاصل نمی‌شود، از این رو حذف یا جایز نمی‌باشد.

۲. مستغاث به : مستغاث به که از آن به «مستغاث» نیز تعبیر شده؛ منادایی است که از آن طلب یاری و کمک شده است؛ یا

لَطِيبٌ لِلْمَرِيضِ. که متکلم از مستغاث به (الطبيب) یاری و کمک می‌طلبد.

۳. مستغاث‌له : مستغاث‌له بعد از «مستغاث‌به» واقع شده و متکلم به جهت و سبب او طلب یاری کرده است.

مستغاث‌له با توجه به قصد متکلم از استغاثه و جهت طلب یاری او، بر دو گونه است:

(الف). مستنصرله : مستغاث‌له در صورتی که قصد متکلم از استغاثه یاری رساندن به او باشد، مستنصرله واقع می‌شود: یا

لنّاسٍ للغریق : ای مردم، به غرق شده کمک برسانید!

(ب) مستنصرعلیه : مستغاث‌له در صورتی که قصد متکلم از استغاثه غلبه بر او یا دفع ضرر ناشی از او باشد، مستنصرعلیه واقع

می‌شود: یا لّلحراس من الأعداء : ای نگهبانان جلوی دشمنان را بگیرید!

اشکال مستغاث‌به :

مستغاث‌به در کلام به سه شکل به کار می‌رود که در ضمن بیان هر شکل به اعراب آن نیز اشاره می‌شود:

۱. مجرور به حرف «لام» مفتوح : یا لّزیدٍ للمریض؛ در این کاربرد مستغاث‌به (زید) منادای منصوب به فتحه‌ی مقدر و در لفظ

مجرور به لام، واقع شده است. از آنجا که حرف ندا (یا) نایب فعلی همچون ادعو شده است، جار و مجرور (لزید) متعلق به

یا است.

۲. حذف «لام» و الحاق «الف» به آخر مستغاث‌به، به جای «لام»: یا زیداً للمریض؛ در این کاربرد مستغاث‌به (زید) مبنی

برضه‌ی مقدر و به جهت ندا در محل نصب واقع شده است.

۳. حذف «لام» و عدم الحاق «الف» به جای آن: یا زیدُ للمریض ، در این کاربرد حکم اعراب منادا در مستغاث‌به، جاری می‌شود.

لام در مستغاث‌له همواره مجرور بوده اما اگر مستغاث‌له ضمیری به جز یای متکلم باشد، «لام» مفتوح می‌شود: یا لّلناصح لنا.

گاهی مستغاث‌له حذف می‌شود : و یتمنون أن یقتلوا فی سبیلِ الله شعارهم یا لثاراتِ الحسین : یاوران حضرت مهدی(عجل الله

تعالی فرجه الشریف) در دل آرزوی کشته‌شدن در راه خدا را دارند و شعارشان یا لثارات الحسین (ای خونخواهان حسین

است)؛ در این حدیث شریف «ثارات» مستغاث و مجرور واقع شده و مستغاث‌له محذوف است.

۴. استفهام :

کلمه‌ای است که سوال می‌کند: ما العمل؟ من هذا؟

کلمه	مَنْ (ذا)	ما	متی	أین	کم	لماذا = لِمَ
معنی	چه کسی، کیست؟	چه، چیست، چه چیزی؟	کی، چه وقت؟	کجا	چقدر، چند؟	چرا، برای چه؟
اسم	کیف	ماذا	أیّ	أ	هل	
معنی	چطور، چگونه؟	چه چیزی؟	کدام؟	آیا	آیا	

ذا برای تقویت پرسش است : من ذاالذی یقرضُ

اسامی شرط و استفهام صدارت طلب هستند و نقش می‌پذیرند.

۵. اسم :

دارای معنای مستقل است: علی، قتال، هو، الذی. برای شناسایی اسم می‌توان از علامت‌های زیر استفاده نمود :

(۱) تنوین **ـِـ** : **علی**، کتاباً، جلوس

(۲) ال (حرف تعریف) : المنضدة، التقوی، الضیف

ال و تنوین با هم در یک کلمه جمع نمی‌شوند.

(۳) **ة** **مربوطه (مدور)** : اگر تاء آخر کلمه، جزء حروف اصلی (ریشه‌ای) کلمه نباشد، مدور نوشته می‌شود، که در

صیغه‌های فعلی‌اش حذف می‌شود: المدرسة : دَرَسَ، یَدْرُسُ؛ و اگر تاء جزء حروف اصلی کلمه باشد، کشیده نوشته

شده و تاء مبسوطه (کشیده) نام دارد و این تاء در صیغه‌های فعلی‌اش حذف نمی‌گردد: الموت : مات، یَموتُ

(۴) **اعراب جرّ** **ـِـ** : هر اسمی که مجرور باشد نیز اسم است: فی کتاب، باب مدرسة این نوع اعراب مخصوص دو حالت

است، یا قبل از اسم حرف جری بیاید که این حروف غالباً بر سر اسم می‌آیند، و یا دو اسم به یکدیگر اضافه شوند که

به اسم اول مضاف و به اسم دوم مضاف‌الیه گوئیم. معمولاً اسم دوم معنای اسم اول را روشنتر می‌نماید. مضاف‌الیه

همیشه مجرور است و مضاف هم هیچ‌گاه ال و یا تنوین نمی‌گیرد: لِفَاطِمَةَ، یَوْمَ الْقِيَامَةِ

ظاهر اسم : از لحاظ لفظی و ظاهری تشخیص داده شود که مذکر است یا مؤنث. اسم مذکر علامت خاصی ندارد و از طریق

معنی آن شناخته می‌شود. اسم مؤنث، با توجه به ظاهر کلمه بر دو نوع است : لفظی یا معنوی. مثلاً مریم از لحاظ لفظی،

علامت تانیث ندارد ولی منضدة مؤنث است، چون از لحاظ لفظی علامت تانیث دارد. لذاست که به مریم مؤنث معنوی و به

منضدة مؤنث لفظی می‌گویند.

جنس اسم : از لحاظ جنس نیز می‌توان اسم را بررسی کرد. مثلاً وقتی می‌گوئیم مریم؛ در مقابل آن مذکرش وجود دارد. ولی

کلمه‌ی شمس در مقابل آن مذکری وجود ندارد. لذا به مریم، مؤنث حقیقی می‌گویند و به شمس، مؤنث مجازی. لذا با

توجه به جنس اسم، باز به دو گروه تقسیم می‌شود: مؤنث حقیقی یا مؤنث مجازی؛ مذکر حقیقی یا مذکر مجازی. بعضی

از کلمات هستند که دو جنسی هستند، هم مذکر محسوب می‌شوند مثل کلمه‌ی «الطریق» که هم هذا طریق داریم و

هم هذه طریق.

اسم از نظر تعداد : یا مفرد : اسمی است که بر یک شخص یا چیز دلالت کند : کلب، کتاب و ...؛ یا مثنی : اسمی که بر دو

شخص یا دو چیز دلالت کند : کتابان، کلبین و ... و یا جمع است: کلمه‌ای که بر بیش از دو نفر دلالت دارد و بر چند نوع

است. (توضیحات بیشتر: اسم جمع)

اسم از نظر حرف آخر : یا اسم مقصور است : اسمی که آخر آن «الف» لازمه است : عصا، الفتی ؛ یا اسم ممدود است: اسمی که آخر

آن «اء» است: سماء، زهراء؛ یا اسم منقوص است: اسمی که آخر آن «ای» باشد: قاضی، رامی؛ یا اسم صحیح الآخر : اسمی است که

مقصور یا منقوص یا ممدود نباشد.

۶. اسم آلت :

صیغه‌ای است که بر ابزار کار دلالت می‌کند : مِعْوَلٌ (کلنگ)، مِبرِدٌ (سوهان)

اسم آلت از ثلاثی متعدی ساخته می‌شود که سه وزن دارد :

مِفْعَلٌ : مِقْبَضٌ (دستگیره) ؛ مِفْعَلَه : مِکْنَسَةٌ (جارو) ؛ مِفْعَالٌ : مِفْتاحٌ، مِصباحٌ

۷. اسم اشاره :

اسمی است که دلالت بر شخص معین یا حیوان معین یا شیء معین می‌کند: هذا الولد، تلك المرأة

سه قسم است : نزدیک، متوسط، دور (از لحاظ مکانی)

جمع	مثنی	مفرد	اشاره به نزدیک
هؤلاء (اینها)	هذان - هذین (اینها)	هذا (این)	مذکر
هؤلاء (اینها)	هاتان - هاتین (اینها)	هذه (این)	مؤنث

به هاء، «هاء تنبیه» (آگاه کردن) می‌گویند و «ذا» اسم اشاره است که این «هاء» می‌تواند از کلمه جدا شود : ذا، ذه، ذان

تمامی اسمهای اشاره معرفه‌اند، و همگی مبنی هستند به غیر از مثنی که معرب است.

جمع	مثنی	مفرد	اشاره به دور
اولئک (آنها)	ذانک - ذینک (آنها)	ذلک (آن)	مذکر
اولئک (آنها)	تانک - تینک (آنها)	تلک (آن)	مؤنث

هؤلاء و اولئک برای مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌رود : هؤلاء النساء، هؤلاء الرجال

هرگاه بعد از اسم اشاره، اسم معرفه به ال بیاید، اسم اشاره به صورت صفت اشاره و مفرد ترجمه می‌شود و علامت ویرگول، بعد

از ترجمه‌ی اسم اشاره و مشارالیه می‌آید: هؤلاء التلاميذ محترمون: این دانش آموزان، محترم هستند.

اما اگر بعد از آن اسم ال دار نیاید، اسم اشاره طبق صیغه‌ی خودش، به صورت ضمیر اشاره ترجمه می‌شود و علامت ویرگول،

بعد از ترجمه‌ی اسم اشاره می‌آید : هؤلاء تلاميذٌ : اینها، دانش آموزانند.

برای جمع‌های غیر عاقل، اسم اشاره به صورت مفرد مؤنث به کار می‌رود: تلک الکتب مفیده

اسم بعد از اسم اشاره، اگر مشتق باشد؛ دو نوع اعراب می‌تواند داشته باشد:

اگر «ال» داشت، صفت است؛ و اگر بدون «ال» باشد، خبر.

هرگاه اسم اشاره پس از مشارالیه خود بیاید، از لحاظ دستوری صفت است، و در این حالت اسم اشاره، مشارالیه خود را در

میان هم جنس‌انش ممتاز می‌سازد : صدیقی هذا مخلصٌ : این دوستم، با اخلاص است.

واژه‌های هناک، هنالک، ثمّ و ثمّه به معنای آنجا؛ در اصل به عنوان قید مکان به کار می‌رود و گاه در مقام خبر جمله: الحديقةُ

هناک = الحديقةُ ثمّ : باغ آنجاست. یا هناک حديقةٌ = ثمّ حديقةٌ : باغی آنجاست.

در مواردی نیز این واژه‌ها از معنای اصلی خود خارج شده، و بر معنای «وجود دارد» یا «هست» می‌باشد: هناک اسئلةٌ: سؤالاتی

وجود دارد.

۸. اسم تفضیل :

همان صفت تفضیلی (صفت برتر) یا صفت عالی (صفت برترین) است.

ساخت اسم تفضیل :

از فعل ثلاثی مجردی که بر رنگ یا عیب دلالت نکند، مذکر آن بر وزن «أفعل» و مونث آن بر وزن «فُعَلی» می‌آید: اکبر، کبری.
از افعال ثلاثی مزید، و یا صفتی که بر رنگ یا عیب دلالت کند؛ مصدر فعل ثلاثی مزید و رنگ و عیب را منصوب کرده، بعد از کلمات «أشدّ، أكثر و أقلّ و ...» می‌آوریم و نقش این مصادر در جمله، تمییز و منصوب می‌باشد: أسود : أكثر سواداً : سیاه‌تر.
إجتهد : أشدُّ إجتهداً : کوشاتر.

از فعل سالم بر وزن «أفعل» : حَسُنَ : أحسنَ.

از فعل مضاعف بر وزن «أفلّ» : شدَّ : أشدَّ.

از فعل ناقص (معتل اللام) بر وزن «أفعی» : دَنَى : أدنى.

اگر اسم تفضیل بدون «ال» باشد، (یعنی نکره باشد)؛ از نظر عدد و جنس با مبتدا یا اسم نواسخ یا ... مطابقت ندارد. ولی اگر دارای «ال» باشد، با مبتدا یا اسم نواسخ مطابقت دارد.

اسم تفضیل براساس نوع کاربرد در جمله، چنین ترجمه می‌گردد :

۱- اگر اسم تفضیل به صورت مضاف در جمله‌ی عربی به کار رود، صفت عالی (صفت برترین) ترجمه می‌شود: هُوَ أَعْلَمُ تَلْمِیذٌ فِی مَدْرَسَتِنَا : او، داناترین دانش آموز در مدرسه‌ی ما است.

۲- اگر اسم تفضیل، به صورت صفت یا تنها در جمله‌ای به کار رود، به صورت صفت تفضیلی (صفت برتر) ترجمه می‌شود: هُوَ، تَلْمِیذٌ أَفْضَلُ : او، دانش‌آموز برتری است.

۳- هرگاه بعد از اسم تفضیل حرف جرّ «مِن» بیاید؛ اسم تفضیل معمولاً معنای صفت تفضیلی (صفت برتر) می‌دهد: حمیدٌ أَفْضَلُ مِنْ كُلِّ التَّلَامِیذِ: حمید از همه‌ی دانش‌آموزان برتر است.

۴- دو کلمه‌ی «خیر و شر» گاهی در جملات عربی به صورت اسم تفضیل ترجمه می‌گردد: هُوَ شَرُّ المَخْلُوقِ: او، بدترین آفریده است.

۹. اسم جامد :

کلمه‌ای است که از فعل گرفته نشده باشد. بر دو نوع است : مصدری و غیرمصدری

جامد مصدری : کلمه‌ای است که بر حالت یا چگونگی بدون زمان دلالت می‌کند، و می‌توان از آن مشتق ساخت.

مصدر ثلاثی مجرد : سماعی است که باید از فرهنگ لغت پیدا کنیم.

مصدر ثلاثی مزید : قیاسی است بر اوزان زیر:

فعل	أفعل	فعل	فاعل	إنفعل	إفتعل	تفعل	تفاعَل	إفعل	إستفعل	إفوعَل
مصدر	إفعل	تَفْعِيلٌ و تَفْعِلَةٌ	مفاعلةٌ و فِعالٌ و	إنفعالٌ	إفتِعالٌ	تَفْعَلٌ	تَفَاعُلٌ	إفِعَالٌ	إسْتِفْعَالٌ	إفِيعَالٌ

مصدر رباعی مجرد : قیاسی است بر وزن :

فعل	تَفَعَّلَ	إفَعَّنَلَ	إفَعَّلَّ
مصدر	تَفَعُّلٌ	إفَعْنَلَالٌ	إفَعْلَالٌ

مصدر رباعی مجرد : بر وزن : فَعَّلَل = فَعَلَّلَة و فِعْلَال : دَحْرَجَ : دَحْرَجَة و دِحْرَاج ؛ زَلَزَلَ : زَلَزَلَة و زِلْزَال.

مصدر رباعی مزید : قیاسی است بر اوزان :

مصدر میمی : مصدر دیگری برای افعال می توان در نظر گرفت که مصدر میمی است.

ثلاثی : مَفْعِل = مثال واوی : وعد = مَوْعِدٌ

مَفْعَل = در غیر آن : أكل = مَأْكَلٌ، مَشْرَبٌ (نوشیدن)

غیر ثلاثی : وزن مضارع مجهول = حرف مضارع تبدیل به «م» می شود: دَحْرَجَ ، يُدَحْرِجُ ، يُدَحْرِجُ : مُدَحْرِجٌ

مصدر مره : اسمی است که بر یک بار واقع شدن کار یا حالتی دلالت می کند. این مصدر در ثلاثی مجرد بر وزن فَعَّلَه است:

جَلَسَه : یک بار نشستن. این مصدر، از فعل بیش از سه حرفی؛ بر وزن مصدر آن فعل، همراه با تاء تانیث به کار می رود:

إِسْتَمْتَعْتُ إِسْتِمَاعَةً.

مصدر نوعی : اسمی است که «نوع و هیأت» کار یا حالت را بیان می کند. در ثلاثی مجرد بر وزن فَعَّلَه : فِطْرَه : نوعی آفرینش؛ و

یا وزن فَعَّلَه است : ضریه؛ این مصدر، از فعل بیش از سه حرفی؛ بر وزن مصدر آن فعل، همراه با تاء تانیث به کار می رود.

چنانچه مصدر، خود دارای تاء تانیث باشد، در حالت مره و نوع، باید قالبی را برگزید که نمایانگر مره یا نوع باشد: ترجم المترجم

النصَّ ترجمةً قِيَمَةً.

جامد غیر مصدری: اسمی است که نتوان از آن مشتق ساخت : قلم، رجل، جدار.

۱۰. اسم جمع :

کلمه ای است که بر بیش از دو نفر دلالت دارد: نجَّارون، ساعات، كتب. بر چند نوع است :

۱- جمع سالم : مذکر سالم - ون ؛ ین : معلمون، معلِّمین

مونث سالم - ات : معلمات، تلمیذات

۲- جمع مکسر : شکل مفرد آن به هم ریخته است و سماعی است : تلامیذ، کتب . برای یافتن جمع‌های مکسر الزاماً باید به کتاب‌های لغت مراجعه کنیم.

انواع جمع مکسر :									
أَفْعَلِ : أَكْبَرِ	فَوَاعِلِ : كَوَاكِبِ	فَعْلِي : مَرَضِي	فَعْلَه : كَفْرَه	فُعْل : بُكْم	فِعْل : حِكْم	فِعْلَه : غِلْمَه	أَفْعُل : أَشْهُرُ	فُعْل : سُجْد	أَفْعَلَه : أَزْمَنَه
مَفَاعِيلِ : مَسَاكِينِ	أَفْعِلَاء : أَوْلِيَاء	فُعْل : سُور	فَعَائِلِ : قَبَائِلِ	فُعْل : رُسُل	مَفَاعِلِ : مَسَاجِدِ	فُعْلَاء : شُعْرَاء	فِعَال : كِرَام	فُعُول : حُرُوف	أَفْعَال : أَبْوَاب

۳- جمع الجمع : اسم‌هایی که دو بار جمع بسته می‌شوند : يَد : آیدی : آیادی

۴- اسم جمع : اسم‌هایی که دارای معنای جمع است ولی از لفظ خود مفرد ندارد : قوم ، أمّه

۱۱. اسم جمع مذکر سالم :

در این کلمه، به جای حرکات اصلی، حرف نشان دهنده‌ی اعراب است.

اسم	مرفوع به واو	منصوب به ی	مجرور به ی
جمع مذکر سالم	المُعَلِّمُونَ	المُعَلِّمِينَ	المُعَلِّمِينَ

«ن» تشبیه همیشه مکسور و جزء ذات کلمه و علامت اعراب نیست؛ چرا که در مضاف واقع شدن، حذف می‌شود: کتابُ المُعَلِّمِي.

۱۲. اسم جمع مؤنث سالم :

علامت این اسم، «ات» (الف و تاء مبسوطه) است. «ات»، زائد بر کلمه است. یعنی سه حرف اصلی کلمه قبل از آن است. «ات» بعد از حذف «ة» (تاء مفرده) می‌آید.

اعراب نصب این کلمه، ظاهری فرعی (نیایی) با حرکت کسره است.

حالت اعراب	معرفه جمع مؤنث سالم	نکره جمع مؤنث سالم
ـُ	المُسَلِّمَاتُ	مُسَلِّمَاتُ
ـِ	المُسَلِّمَاتِ	مُسَلِّمَاتِ
ـٍ	المُسَلِّمَاتِ	مُسَلِّمَاتِ

۱۳. اسم زمان :

صیغه‌ای است که بر زمان وقوع فعل اشاره می‌کند : مَغْرِب

ساخت اسم زمان از ثلاثی مجرد :

بر وزن مَفْعَل : اگر يَفْعَلُ باشد : طَبِخَ يَطْبُخُ مَطْبُخ

اگر يَفْعَلُ باشد : ذَبَحَ يَذْبَحُ مَذْبَحٌ

اگر فعل ناقص باشد : رَمَى يَرْمِي مَرْمِي (هدف، دروازه فوتبال)

بر وزن مَفْعِل : اگر يَفْعِلُ باشد : ضَرَبَ يَضْرِبُ مَضْرِبٌ (مکان یا زمان ضرب)

ساخت اسم مکان و زمان از ثلاثی غیر مجرد :

مضارع مجهول آن را می‌سازیم و به جای حرف، «م» می‌گذاریم؛ بر وزن _____ : اِسْتَشْفَى = يَسْتَشْفَى = يُسْتَشْفَى = مُسْتَشْفَى.

۱۴. اسم صحیح الآخر :

اسمی است که مقصور یا منقوص یا ممدود نباشد: علی، رجل

۱۵. اسم علم :

اسامی خاص انسان‌ها، شهرها، کشورها، استان‌ها، قاره‌ها، کوه‌ها، رودها، کتب آسمانی و هر مورد خاص، معرفه به علم هستند:

محمد؛ رامسر؛ ایران؛ القرآن؛ البرز.

این اسامی، معرفه هستند.

اسم علم هرگز ال نمی‌خواهد و اگر بعضی از اسامی خاص ال بگیرد، به خاطر تکریم و تعظیم است : بالحسن، بالحسین

بعضی از این کلمات توانایی پذیرش تنوین دارند که «منصرف» یا متمکن گویند : محمدٌ، علیٌّ، حسینٌ و ...

بعضی از این اسامی توانایی پذیرش تنوین را ندارند، لذا غیرمنصرف یا غیرمتمکن نام دارند : أحمد، یوسف، مریم و...

در آغاز برخی از اسم‌های عربی «أب» یا «إبن» و یا «ام» آورده می‌شود که به این نوع علم، «کنیه» گویند : أبوتراب، إبن سینا

گاهی به منظور مدح یا سرزنش افراد، بر روی آن‌ها نامی گذاشته می‌شود که به این نوع علم، «لقب» گویند : سيّد الشهداء

(مدح) ؛ مذلّ المومنین (ذم)

۱۶. اسم غیر منصرف :

اسم معربی است که تنوین نمی‌گیرد؛ و حالت جرّش به فتحه است. یعنی اعراب جرّ آن، ظاهری فرعی (نیایی) با حرکت است. این اسامی عبارتند از :

(۱) عَلم (اسم خاص) مونث : مریم .

شرط غیرمنصرف بودن مونث، «عَلم بودن» است. پس سیّده، دجاجة، بقرة و ... منصرف هستند.

مؤنث لفظی هم عَلم است و هم مونث؛ لذا غیرمنصرف : فاطمه

(۲) هر صفت یا علمی که به «ان» زائد ختم است : سلمان

علم یا صفت «ان زائده» باید مفرد باشد : عطشان، جوعان، لقمان، سلمان

(۳) علم غیر عربی (عجمی) : موسی

تمامی اسامی پیامبران چون غیر عربی‌اند غیر منصرفند ؛ جز ۷ اسم : محمد، نوح، هود، لوط، شعیب، شیث، صالح

(۴) علم بر وزن فعل : یزید

(۵) صفت بر وزن أفعال (مونثش بر وزن فَعلاء یا فَعَلی) : اکبر

صفت «أفعال» می‌تواند تفضیلی باشد یا وصفی : أصغر ، أحمر ...

(۶) صفت بر وزن فَعْلان (مونثش بر وزن فَعْلی) : عطشان

(۷) صفت عددی بر وزن فُعال و مَفعل : مثنی

(۸) اسم جمع مکسّر بر وزن مَفَاعِل و مَفَاعیل (تمام جمع‌هایی که حرف سومش الف است) : مساجد

(۹) اسم مقصور و ممدود به «ی» و «اء» زائد :

اگر قبل از «اء» ؛ ۱ یا ۲ حرف باشد، قطعاً منصرف است.

«اء» در باب‌های افعال، افتعال، انفعال و استفعال زائد نیست؛ بلکه لام الفعل تغییر کرده، لذا منصرف است: اجراء (ی)؛ اهتداء

(ی)؛ إنزواء (ی)، إستثناء (ی). اشیاء، به خاطر اشباع در لفظ؛ غیرمنصرف است.

(۱۰) اسم شهرها و کشورها : تهران

اسم شهرها و کشورها هم علم است، هم مونث مجازی ؛ لذا غیرمنصرف

نمی‌گوییم غیرمنصرف جرّش به نصب است. زیرا نصب حالت اعرابی است نه علامت اعراب. بلکه فتحه، علامت اعراب است.

غیرمنصرف اگر دارای «ال» باشد و یا «مضاف» شود، اعراب فرعی جرّشان دوباره اصلی شده و به کسره نشان داده می‌شود :

رجلُ میادینِ الشّجاعةِ ، فی المساجدِ.

۱۷. اسم فاعل :

بر کننده‌ی کار دلالت می‌کند : ضاربٌ ، مُستَغفرٌ

طریقه‌ی ساخت از ثلاثی مجرد : اسم فاعل بر وزن فاعل = دارسٌ، ناصرٌ، خالقٌ

هنگام ساختن اسم فاعل از ثلاثی مجرد، اگر دومین حرف اصلی «واو» یا «ی» باشد، به همزه تبدیل می‌شود: قوم = قائم، غیب = غائب.

و اگر سومین حرف کلمه «واو» یا «الف» باشد، به «ی» تبدیل می‌شود: دَعَوَ = داعی، نَهَى = ناهی

طریقه‌ی ساخت از غیر ثلاثی مجرد (مزید یا رباعی مجرد):

فعل مضارع فعل مورد نظر را می‌نویسیم و به جای حرف مضارع، «م» می‌گذاریم و ماقبل آخر حرف اصلی را کسره می‌گذاریم (بر وزن مُ...فَعِل...ل): مُصَلِح : مُصَلِح : مُسْتَغْفِر : مُسْتَغْفِر : استغفار کننده

در ترجمه‌ی اسم فاعل، بسته به جمله؛ از اسم فاعل یا صفت فاعلی استفاده می‌شود. سامع : شنوا؛ کاتب: نویسنده.

۱۸. اسم فعل :

اسمی را گویند که دلالت بر فعل معین داشته و بدون قبول علامت آن فعل و تأثیر از عوامل، متضمن معنا، زمان و عمل آن است. مانند: هیهات؛ که دلالت بر فعل ماضی بَعَدَ داشته و در رساندن معنا، عمل و زمان، جانشین آن شده است. اقسام اسم فعل:

۱. اسم فعل امر : اسم فعل در این قسم که بیشتر اسم فعل‌ها را تشکیل می‌دهد، دلالت بر معنای فعل امر داشته و بر دو گونه است: الف). سماعی؛ مانند: «آمین» به معنای استجب: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ : ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مراقب خود باشید؛ در این آیه‌ی شریفه علیکم اسم فعل امر به معنای «الزموا» و انفسکم مفعول به برای آن است. ب). قیاسی؛ در این قسم اسم فعل بر وزن «فَعَالٍ» و مبنی بر کسر، واقع شده و از فعل ثلاثی متصرف تام به گونه‌ی قیاسی ساخته می‌شود: «حَذَارٍ» به معنای إِحْذَرُ.

۲. اسم فعل ماضی : اسم فعل در این قسم، دلالت بر معنای فعل ماضی دارد: «هَيَّهَاتَ» به معنای بَعَدَ.

۳. اسم فعل مضارع : اسم فعل در این قسم، دلالت بر معنای فعل مضارع دارد: «أَفَّ» به معنای أَتَضَجَّرُ.

اسم فعل در تمام صیغه‌ها به لفظ واحد به کار می‌رود؛ مانند کاربرد اسم فعل «صَهَّ» به لفظ واحد در صَهَّ یا زید، صَهَّ یا زیدان، صَهَّ یا زیدون و صَهَّ یا هند.

اسم فعل از اسم‌های مبنی به حساب آمده و محلی از اعراب ندارد.

اسم فعل به همراه فاعلش به منزله‌ی جمله‌ی فعلیه است و احکام مختص جمله‌ی فعلیه، شامل آن می‌شود.

۱۹. اسم مبالغه :

بر کسی یا چیزی که کاری را بسیار انجام می‌دهد و یا صفتی را زیاد دارد دلالت می‌کند. در ترجمه‌ی آن از قید «بسیار» استفاده می‌شود.

وزن‌های گوناگونی دارد. از جمله : فَعَالٌ : رَزَّاقٌ = بسیار روزی دهنده ؛ فَعُولٌ : أَكُولٌ = پرخور؛ فُعُولٌ : سُبُوحٌ = بسیار پاک ؛

فَعِيلٌ : صِدِّيقٌ = بسیار راستگو ؛ مِفْعَالٌ : مِكْثَارٌ = پرگو؛ فُعْلَهٌ : هُمَزَهٌ = بسیار نکوهش‌گر ؛ فَعِيلٌ : رَحِيمٌ = بسیار مهربان.

گاهی بعد از صیغهی مبالغه «ة» نیز اضافه می شود، که در این صورت بر معنای مبالغه افزوده می شود: اُمّارة : بسیار بسیار امر کننده.

۲۰. اسم مثنی :

این اسامی، اعرابشان ظاهری فرعی (نیایی) با حروف است. یعنی رفعشان با «الف»، نصب و جرّشان به «ی» است : جاء أبوانِ، رأيتُ أبوينِ، سلّمتُ على أبوينِ

اسم مثنی واقعی: موقعی است که اگر علامت تثنیه را برداریم، مفردش به طور کامل باقی بماند.

اسم مثنی بدلی: به آن ملحق به مثنی می گوئیم که اگر علامت تثنیه را حذف کنیم، مفرد کلمه باقی نمی ماند و معنای مفرد را هم نیز نمی دهد: اثنان، اثنتان و ثنتان؛ کلا و کلتا که برای تاکید کلمه های مثنی به کار می رود؛ الأبوان به معنای الأب و الأم یا القمران به معنای الشمس و القمر.

مثنی کلمات : معلمان : المُعلِّمانِ ؛ معلمان را : المُعلِّمِینِ ؛ از معلمان : المُعلِّمِینِ ؛ معلمان روستا : مُعلِّمًا القَرِیَّةِ ؛ معلمان روستا را : مُعلِّمِ القَرِیَّةِ ؛ از معلمان روستا : مُعلِّمِ القَرِیَّةِ

مثنی کردن اسم مقصور و ممدود :

اسم مقصور اگر به الف بلند تمام شود، الف به واو مفتوحه «وَ» تبدیل می شود و بعد علامت مثنی به آن اضافه می شود: عَصَا - عَصَوُ / عَصَوَانِ، عَصَوَینِ

اگر به الف مقصوره تمام شود، الف به یاء مفتوحه «یَ» تبدیل می شود و بعد علامت مثنی به آن اضافه می شود: فَتَى - فَتَیَ=فَتَیَانِ، فَتَیَینِ

اسم ممدود اگر به همزه تانیث زائد ختم شود، هم می شود همزه باشد و هم تبدیل به «وَ» شود، و بعد علامت مثنی جمع می شود: سماء - سماء - سماءان (ارجح و اشهر) ؛ سماو ؛ سماوان.

۲۱. اسم مذکر:

بر انسان یا حیوان نر دلالت می کند: رجُل، جَمَل

اسم مذکر علامتی ندارد و مذکر بودن آن از معنایش فهمیده می شود.

اگر اسم مذکر، از جنس خود مونث هم داشته باشد، مذکر حقیقی است : جمل

و اگر از جنس خود مونث نداشته باشد، مذکر مجازی است : قَلَم

۲۲. اسم مضاف به یاء متکلم :

اعراب این اسم، تقدیری است، و در ظاهر حرکت اعراب را نشان نمی‌دهد: رأیتُ أبی : أب مفعولٌ به و منصوب تقدیراً. اسم مضاف به یاء متکلم وحده، اگر مثنی یا جمع مذکر سالم باشد؛ اعرابش «نیایی» است: لا أفتخرُ إلا بما کسبت یدای و لا أعتدُّ إلا علی یدئی .

۲۳. اسم معرب :

کلمه‌ای است که در جایگاه‌های مختلف در جمله، حرکت آخرش تغییر نماید : جاءَ علیٌّ ، رأیتُ علیاً.

۲۴. اسم مفعول :

بر کسی یا چیزی که کار بر آن واقع شده دلالت می‌کند.

طریقه‌ی ساخت از ثلاثی مجرد :

اسم مفعول بر وزن مفعول = مقتول، مخلوق، منصور

اگر «واو» و «ی» در یک کلمه جمع شوند، واو تبدیل به ی می‌شود. رمی = مرموی = مرمی، باع = مبیوع = مبیع

طریقه‌ی ساخت از غیر ثلاثی مجرد (مزید یا رباعی مجرد):

حالت مضارع فعل مورد نظر را می‌نویسیم و به جای حرف مضارع، «م» می‌گذاریم و ماقبل آخر حرف اصلی، فتحه - می‌دهیم. (بر وزن مُـفْعَلـِل) : مُصَلِحٌ : اصلاح شده ؛ مُسْتَغْفِرٌ : استغفار شده.

در ترجمه‌ی اسم مفعول، باید از اسم مفعول یا صفت مفعولی استفاده کرد: مقبول = پذیرفته؛ مُسْتَخْرَجٌ = استخراج شده.

۲۵. اسم مقصور :

اسمی است که به «ی» ماقبل مفتوح ختم شده باشد، با صدای «آ» مانند : فتی، عصا، هدی.

این‌گونه کلمات هر سه حالت اعرابیشان تقدیری است، چراکه از خصوصیات «الف» این است که حرکت‌ناپذیر و ساکن می‌باشد. پس مانع از ظهور اعراب می‌شود. این اعراب، مخصوص کلمات معرب است. با این تفاوت که این‌گونه کلمات معرب به دلیل وضعیّت خاصّ آعرشان توان ظهور و بروز اعراب به صورت ظاهری و یا لفظی را ندارند. به زبان دیگر این‌گونه کلمات در گرفتن اعراب مانع دارند، ولی در واقع و نفس الامر اعراب را پذیرفته‌اند. لذا می‌گوییم اعرابشان فرضی یا تقدیری می‌باشد.

اعراب	معرفه	نکره
—	فتیّ	فتیّ
—	فتیّ	فتیّ
—	فتیّ	فتیّ

۲۶. اسم مکان :

صیغه‌ای است که بر مکان و موضع وقوع فعل اشاره می‌کند: مطبخ.

ساخت اسم مکان و زمان از ثلاثی مجرد :

بر وزن مَفْعَل : اگر یَفْعَلُ باشد : طَبَّخَ يَطْبُخُ مَطْبَخٌ

اگر یَفْعَلُ باشد : ذَبَحَ يَذْبَحُ مَذْبَحٌ

اگر فعل ناقص باشد : رَمَى يَرْمِي مَرْمِي (هدف، دروازه فوتبال)

بر وزن مَفْعِلُ : اگر یَفْعِلُ باشد : ضَرَبَ يَضْرِبُ مَضْرِبٌ (مکان یا زمان ضرب)

ساخت اسم مکان و زمان از ثلاثی غیر مجرد :

مضارع مجهول آن را می‌سازیم و به جای حرف مضارع، «م» می‌گذاریم : مُسْتَشْفَى = يَسْتَشْفِي = يُسْتَشْفِي = مُسْتَشْفَى.

۲۷. اسم ممدود :

اسمی که آخر آن «اء» است : سماء، زهراء.

۲۸. اسم منسوب :

به وسیله‌ی نسبت، از یک موصوف صفت می‌سازیم : اسم + ی = صفت نسبی ؛ لبنانیٌّ : رجلٌ من لبنانَ

اسم منسوب حکم صفت را دارد و در ترجمه‌ی آن، معمولاً به آخر کلمه، «ی غیر مشدد» می‌افزاییم : قرية - قَرَوِيٌّ (روستایی)

صفت نسبی از مفرد مذکر ساخته می‌شود: ناصرة - ناصرة (ة) = ناصریٌّ ؛ دارین - دارین (ین) = داریٌّ ؛ عالمون - عالمون (ون) =

عالمیٌّ

اگر به صورت جمع مکسر باشد، می‌توان نسبت را به خود جمع یا مفردش نسبت داد: ملائكة : ملائکيٌّ یا ملکیٌّ ؛ دُول : دُوليٌّ

یا دُوليٌّ

اسم‌های غیرمنصرف وقتی به «ی» نسبت اضافه شود، دیگر اسم نیستند و صفت حساب می‌شوند و می‌توانند تنوین یا ال

بپذیرند : طهران - طهرانیٌّ

بعضی از کلمات از این قواعد مستثنی هستند : مدینه - مدنیٌّ (شهری) ؛ أخ - أخویٌّ (برادرانه) ؛ يد - یدیٌّ ؛ ابن - بنویٌّ

(پسرانه) ؛ حی - حیویٌّ ؛ سنة - سنویٌّ (سالپانه) ؛ أب - أبویٌّ (پدرانه) و ...

اگر اسم مختوم به همزه بود ؛ تبدیل به واو + ی : بیضاء - بیضاویٌّ

اگر کلمه به حرف عله ختم شود، حذف حرف عله + ی : مصطفی - مصطفی (ی) = مصطفیٌّ

اگر اسم سه یا چهار حرف مختوم به الف یا یای (مقصور یا منقوص) باشد = تبدیل به واو + ی : فتی - فتو = فتوی؛ دنیا - دنیو = دنیوی.

اگر کلمه به حرف عله ختم شود، حذف حرف عله + ی : مصطفی - مصطفی (ی) = مصطفی

اسم منسوب، متصرف است. یعنی می توان این اسم را به صورت های مثنی، جمع، منسوب و مصغر در آورد.

۲۹. اسم منصرف :

اسم معربی است که توانایی پذیرش تنوین را دارد: علی، علیاً، علی

۳۰. اسم منقوص :

اسمی است که به «ی» ماقبل مکسور ختم شده باشد، با صدای «ای»: قاضی؛ داعی؛ راعی؛ هادی. این گونه کلمات معرب به

دلیل وضعیّت خاصّ آخرشان توان ظهور و بروز اعراب به صورت ظاهری و یا لفظی را در تمام حالات ندارند. اعراب چنین

اسم هایی تنها در حالت نصب آشکار می شود و در دو حالت دیگر تقدیری است :

اعراب	معرفه	نکره
ـُ	القاضی	قاضی
ـِ	القاضی	قاضياً
ـٍ	القاضی	قاضی

این تنوین علامت اعراب نیست؛ بلکه عوض از یاء آخر اسم منقوص است که حذف شده : وَقَفَ مَنْادٍ فِي نَادٍ وَ نَادٍ بِصوتِ

عَالٍ .

یاء اسم منقوص در سه حالت حذف می شود : ال نداشته باشد؛ مضاف نباشد؛ منصوب نباشد. پس نباید مثل اینها باشد: جاء

المصلی، رجع قاضی المدینه، رأیتُ راعیاً فی القریه

۳۱. اسم موصول :

اسمی است که باعث ارتباط بین دو جمله یا اجزاء آن می شود : قَرَأْتُ الْكِتَابَ + إِشْتَرَيْتُ الْكِتَابَ = قَرَأْتُ الْكِتَابَ الَّذِي إِشْتَرَيْتُهُ

موصول به تنهایی معنا ندارد و احتیاج به یک متمم معنایی دارد که به آن «صله موصول» می گویند، و چون باید بین صله

موصول و اسم موصول رابطه ای باشد، ضمیری داریم به عنوان رابط که گاهی آشکار و گاهی مستقر است : جاءَ الخادمُ الَّذِي

كَلَمْتُكَ عَنْهُ

اسم موصول دو نوع است : خاص و عام (مشترک)

موصول خاص : برای مفرد، مثنی و جمع و مذکر و مونث جداگانه می آید:

تعداد	مذکر	مونث
مفرد	الَّذِي	الَّتِي
مثنی	الَّذَيْنِ - اللَّذَانِ	الَّتَيْنِ - اللَّاتِي
جمع	الَّذِينَ	اللَّاتِي وَ اللَّوَاتِي

اگر نتوان بین اسم ال دار و موصول خاص، ویرگول گذاشت؛ به معنای «که» می باشد: الطَّالِبُ الَّذِي يَعْمَلُ يَنْجَحُ فِي الْحَيَاةِ: دانش آموزی که کار می کند، در زندگی موفق می شود.

و اگر بتوان بین اسم ال دار و موصول خاص، ویرگول گذاشت؛ به معنای «کسی که» می باشد: وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا : و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند.

موصول عام : برای همه مشترک است و به طور یکسان به کار می رود.
سه نوع است : من، ما، أي.

من برای انسان : أَكْرَمُ مَنْ يَزُورُنِي : مفعول و منصوب محلاً صله موصول، عائذ صله (هو مستتر)

ما برای غیر انسان : كُلُّ مَا تَشْتَهِيهِ نَفْسُكَ : مفعول و منصوب محلاً، صله موصول، عائذ صله.

أي برای انسان و غیر انسان : أَحَبُّ أَيِّ التَّلَامِذَةِ يَدْرُسُ : مفعول و منصوب

اگر بعد از اسم ال دار، موصول عام واقع شود، به صورت «کسی که، کسانی که» ترجمه می شود : العَاجِزُ مِنْ عَجْزٍ عَنْ إِكْتِسَابِ الثَّوَابِ: ناتوان، کسی است که از به دست آوردن ثواب عاجز باشد.

صله موصول : جمله یا شبه جمله (جارومجرور یا ظرف) که بعد از اسم موصول می آیند و معنای آن را کامل می کند، صله نام دارد: نَجَحَ التَّلْمِيزُ الَّذِي يَقْرَأُ الدَّرْسَ
این اسامی، معرفه هستند.

۳۲. اسم مونث :

بر انسان یا حیوان ماده دلالت می کند : إمرأة، ناقة

بعضی از اسم های مونث، علامت ظاهر و آشکار دارد؛ که به آن مونث لفظی گویند: إمرأة

برخی از آن ها علامت ظاهر ندارد، که به آن مونث معنوی گویند: شمس، عین

اسم مونثی که از جنس خود مذکر هم دارد، مونث حقیقی است: ناقة

و اسم مونثی که از جنس خود مذکر ندارد، مونث مجازی است : طاولة

علامت های اسم مونث :

۱) تاء تانیث «ة»: مانند طاهرة، حدیقة، مدرسة. هر کلمه‌ای که تاء تانیث دارد، لزوماً مال خودش نیست. در موصوفها اگر کلمه‌ای تاء تانیث داشته باشد، مربوط به خود کلمه است: منضدة، طاهرة، حدیقة، مدرسة ولی صفت‌ها طوری هستند که می‌توان به آنها تاء تانیث داد: کریم و کریمه، جمیل و جمیلة و... بعضی از اسامی که با تاء مربوطه هستند، اسم مذکر هستند: طلحة (اسم شخص) یا صفت مبالغه علامه که برای مرد هم به کار می‌رود.

۲) «اء» الف ممدوده زاید: زهراء، صحراء، حمراء

۳) «ی» الف مقصوره زاید: کسری، سلمی، عطشی

حتماً باید تشخیص داده شود که سه حرف اصلی ریشه دیده می‌شود. این الف بر سر آنها زائد است. لذا کلماتی مثل هدی، مصطفی، فتی، چون الف مقصوره جزء کلمه هستند، مونث حساب نمی‌شود. یا بناء، قضاء، عصا مونث نیستند، چون الف جزء سه ریشه کلمه است.

در قرآن در بعضی آیات، برای جمع زن‌ها فعل مذکر آمده؛ و یا برای جمع مردها فعل مونث آمده است: جاءتهم الرُّسُلُ، قالَ نِسوةٌ (جمع امراة)، قالتُ الأعرابُ

۳۳. اسم نکره :

در فارسی نشانه‌ی نکره بودن کلمه، حرف «ی» یا کلمه‌ی «یک یا یکی» است و معادلش در عربی تنوین: کتابی (یک کتاب)، خانه‌ای (یک خانه)، معلمی (یک معلم) = کتابٌ، بیتٌ، معلمٌ. تنوین نشانه‌ی نامعین بودن کلمه نیست. به عنوان مثال، اسم‌های علم اگر تنوین هم داشته باشند باز معرفه محسوب می‌شوند: علیٌّ، محمدٌ و ...

۳۴. اسماء خمسه :

أب : پدر، أخ : برادر، حم : فامیل همسر، فم : دهان و ذو : صاحب. این اسامی، اعرابشان ظاهری فرعی (نیایی) با حروف است. یعنی رفعشان با «واو»، نصبشان با «الف» و جرشان با «ی»: جاء أبو ترابٍ، رأيتُ أبا ترابٍ، سلّمتُ علی أبي ترابٍ برای ظاهر شدن اعراب نیایی، این اسماء سه شرط می‌خواهد: مفرد باشد: أبوانِ؛ أبوینِ مضاف باشد: أبٌ، أباً، أبٍ مضاف به «ی متکلم وحده» نباشد: چون اعرابشان تقدیری می‌شود: أبی

«ذو» اگر میان دو اسم نکره باشد، صفت خواهد بود : رأيت رجلاً ذا ولدٍ
 به غیر از «کل» که ذو بعدش، همیشه مضاف‌الیه است : کلّ ذی مالٍ رحيمٌ
 «ذو و فم» هنگامی که اعراب فرعی اسماء خمسه را بگیرند، حرف آخرشان حذف می‌شود : فوک، فاک، فیک، ذوک، ذاک،
 ذیک (نمی‌گوییم فموک ... ذووک ...)

اگر اسماء خمسه جمع مکسر بسته شوند، دیگر اعرابشان به حروف نخواهد بود، بلکه به حرکات و اعراب اصلی است: جمع
 مکسر اسماء خمسه : أب : آباء ؛ أخ : إخوه، إخوان ؛ فم : أفواه ؛ ذو : ذوون (أولو) ؛ حم : أحماه

۳۵. اشتغال :

اشتغال آن است که اسمی مقدم شود و بعد از آن عاملی بیاید که در ضمیر اسم متقدم عمل کند، به گونه‌ای که اگر کلام
 خالی از آن ضمیر باشد، عامل در خود آن اسم متقدم عمل کند : و الأنعامَ خَلَقَهَا : و چهار پایان را آفرید؛ در این آیه‌ی شریفه،
 «الأنعام» اسم متقدم و منصوب است، بنا بر مفعول به برای عامل مقدر «خَلَقَ».

ارکان اشتغال :

الف) مشغول : منظور از مشغول، همان عامل است که از عمل در اسم متقدم رویگردان و منصرف شده و در ضمیر آن عمل
 کرده است: زیداً أكرمتُهُ، «أكرمتُ» عامل و مشغول است.

لزومی ندارد که عامل مشغول، فعل باشد؛ بلکه می‌تواند اسم نیز واقع شود، همچون اسم فاعل و اسم مفعول: الامين أنا
 مُشارِكُهُ و الباطل الحقُّ منصورٌ عليه؛ در این دو مثال؛ «مشارک» و «منصور»، هر دو اسم و عامل مشغول هستند.
 نحوه‌ی عمل عامل در مشغول به می‌تواند به نحو متعدی بنفسه باشد: زیداً ضربتُهُ؛ و یا به نحو متعدی به واسطه‌ی حرف جرّ:
 زیداً مررتُ به.

عامل باید صلاحیت عمل در ماقبل خود را داشته باشد. مانند: فعل متصرف، اسم فاعل، اسم مفعول. لذا مواردی همچون فعل
 غیر متصرف، اسم تفضیل، اسم فعل، مصدر، صفت مشبّهه، حروف و... از باب اشتغال خارج هستند.

ب) مشغول عنه : منظور از مشغول عنه همان اسم متقدم است که عامل از عمل در آن، رویگردان شده و در غیر آن (مشغول به)
 عمل کرده است.

مشغول عنه باید مقدم بر عامل باشد، لذا مثال «ضربتُهُ زیداً» از باب اشتغال خارج است.

قابلیت ضمیر آوردن از او را داشته باشد؛ لذا مواردی همچون حال و تمییز نمی‌توانند مشغول عنه باشند.

باید به گونه‌ای باشد که برای اتمام معنای جمله، نیازمند بعد از خود باشد؛ لذا مثال «جاء زیدٌ فأكرمه» از باب اشتغال خارج
 است؛ چون زیدٌ با اکتفا به ما قبل خود (جاء)، معنای جمله را کامل می‌کند.

صلاحیت مبتدا واقع شدن را داشته باشد؛ لذا اگر نکره‌ای باشد که نمی‌تواند مبتدا واقع شود، از باب اشتغال خارج است.

ج) مشغول به : مشغول به آن است که عامل، بعد از انصراف از عمل در مشغول غنه، در آن عمل کرده است.

مشغول به می تواند ضمیر اسم متقدم باشد؛ مانند: «زیداً اُکرمته» و یا هر آن چیزی که مشتمل بر ضمیر اسم متقدم بوده و با اسم متقدم نوعی علاقه و ارتباط داشته باشد: زیداً اُکرمته اُباه؛ در این مثال «أبا» مشغول به، معمول و مشتمل بر ضمیر اسم متقدم است و به آن اضافه شده و با اسم متقدم یعنی «زیداً» ارتباط پدر و فرزندی دارد.

۳۶. اعراب و نقش آن در ترجمه :

اعراب به حرکت آخر کلمات گفته می شود که مختص زبان عربی است و در فارسی وجود ندارد. درست است که اعراب کلمات یک مبحث نحوی است، اما در معنای کلمات و نهایتاً در ترجمه ی کل جمله؛ نقش مهمی دارد. چه بسا در یک عبارت با تغییر اعراب یک کلمه، معنای عبارت به کلی تغییر کند. پس باید به اعراب یکایک کلمات کاملاً توجه داشت.

معمولاً یک اسم در زبان عربی به یکی از حرکت های **ـُـ** ختم می شود، که این حرکات بر معانی خاص خود دلالت دارند :

ـُ و ـِ غالباً بر حالت های فاعلی (نهادی)

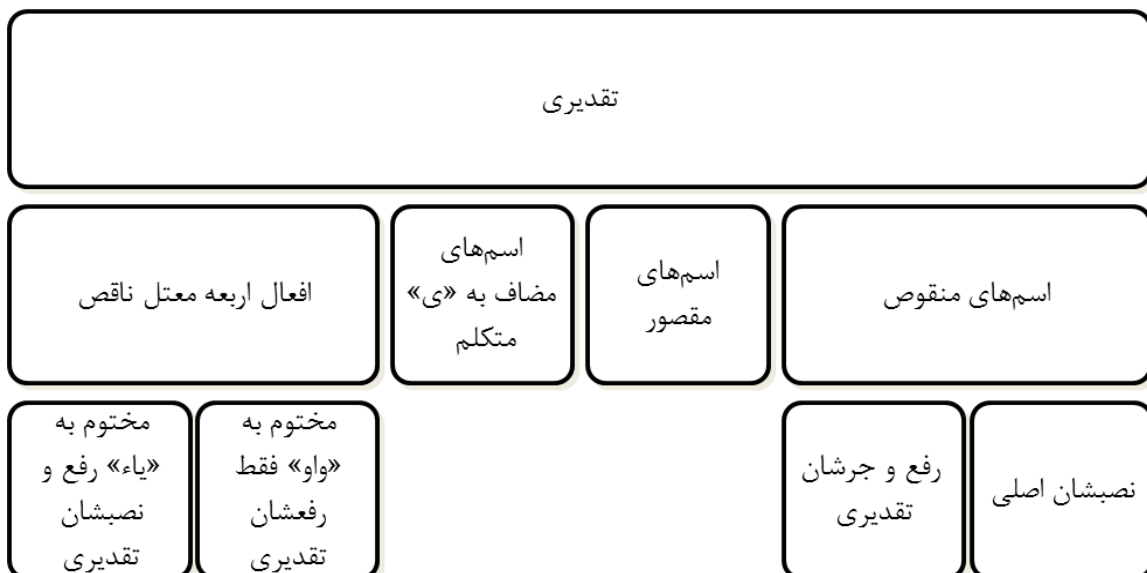
ـَ و ـِ غالباً بر حالت های مفعولی و قیدی

ـِ و ـِ غالباً بر حالت های مضاف الیه ای و یا ترکیب با حروف جاره.

البته استثنائاتی نیز وجود دارد؛ مانند اسم های غیرمنصرف، اسم جمع مونث سالم، اسم های مثنی و

۳۷. اعراب تقدیری :

این قسم اعراب مخصوص کلمات معرب است. با این تفاوت که این گونه کلمات معرب به دلیل وضعیت خاص آخرشان توان ظهور و بروز اعراب به صورت ظاهری و یا لفظی را ندارند، به زبان دیگر این گونه کلمات در گرفتن اعراب مانع دارند ولی در واقع و نفس الامر اعراب را پذیرفته اند لذا می گوئیم اعرابشان فرضی یا تقدیری می باشد.



۳۸. اعراب ظاهری :

این نوع اعراب، مخصوص کلمات معرب است. به معنی حرکاتی که در جایگاه‌های مختلف، حرکت آخر کلمه تغییر نموده و ظاهر می‌شود. دو نوع دارد :

(۱) اعراب ظاهری اصلی : اعراب خود را با حرکت نشان می‌دهد :

الف) ظاهری اصلی :

رفع (۱) ˊˊ	نصب (۲) ˋˋ	جر (۳) ˋˋˋ	جزم (۴) ˋ
------------	------------	------------	-----------

اعراب بین اسم و فعل مشترک :

مخصوص اسم :

مخصوص فعل :

اعراب	معرفه	نکره
مرفوع	الطَّالِبُ	طالِبٌ
منصوب	الطَّالِبَ	طالِباً

اعراب	معرفه	نکره
مجرور	الطَّالِبِ	طالِبٍ

اعراب	مثال
مجزوم	إفعلُ

(۲) اعراب ظاهری نیایی : اعراب خود را با حرف نشان می‌دهد :

ب) ظاهری نیایی :

الف) مثنی	ب) اسماء خمسہ	ج) جمع مذکر سالم	د) افعال خمسہ
-----------	---------------	------------------	---------------

۱: رفعش با «الف»	۲: نصب و جرش با «ی»	۱: رفعش با «و»	۲: نصب و جرش با «ی»	۱: رفعش با «و»	۲: نصب با «الف»	۱: رفعش با «و»	۲: نصب و جرش با «ی»	۱: رفعش با «و»	۲: نصب و جرش با «ی»
------------------------	---------------------------	-------------------	---------------------------	-------------------	-----------------------	-------------------	---------------------------	-------------------	---------------------------

۳۹. اعراب محلی :

این نوع اعراب مخصوص کلمات مبنی، جمله‌ها و شبه‌جمله‌ها است. به خاطر ثابت بودن ساختمان آن‌ها هرگز اعراب بر آن‌ها ظاهر نمی‌شود:

مرفوع محلاً	رفع
منصوب محلاً	نصب
مجرور محلاً	جر

کلمات مبنی : حرکت آخرشان (بناء) در جایگاه‌های مختلف عوض نمی‌شود.

<p>اعداد مرکب ۱۱ و ۱۳ تا ۱۹: أَحَدَ عَشَرَ، ثَلَاثَ عَشَرَ، ...، تِسْعَةَ عَشَرَ</p>	<p>اسم شرط: من، ما، أينما، متی، کیفما و ...</p>	<p>اسم استفهام: من، ما، متی، أين، کم و ...</p>	<p>اسم اشاره: هذا، ذلك، تلك و ...</p>	<p>موصول: الَّذِي، الَّتِي، ما و ...</p>	<p>ضمیر: هو، ه، إِيَّاه، ك و...</p>	<p>حروف: مِنْ، لِ هَل، أ و ...</p>
--	---	--	---	--	---	--

اسم اشاره و موصول اگر مثنی باشند، معرب هستند: هَذَانِ، هَذَيْنِ، أَلَّذَانِ، أَلَّذَيْنِ و ... (رفع به الف؛ نصب و جر به ی) بعضی از ظرف‌ها نیز مبنی‌اند (منصوب محلاً) : أَمْسُ (دیروز)، لَدُنْ (نزد، هنگام)، قَطُّ (هرگز) و ...
بناء این کلمات را می‌گوییم : مبنی بر فتح ، مبنی بر کسر، مبنی بر ضمّ، مبنی بر سکون.

۴۰. اعلال :

گاهی وجود حرف عله در اسم‌های معتل (اسم‌هایی که دارای حروف «واو، الف، ی» باشند)، موجب مشکل شدن تلفظ این افعال می‌شود. بنابراین برای سهولت در تلفظ تغییراتی در حروف عله ایجاد می‌شود که این تغییرات ممکن است با حذف شدن حرف عله باشد و یا با تبدیل کردن حرف عله به حرف دیگر و یا با ساکن کردن آن. در هر صورت به مجموعه‌ی قواعدی که درباره‌ی تغییرات حروف عله بحث می‌کند، اعلال گویند.

اعلال بر سه گونه است :

۱. اعلال به اسکان (بالاسکان) : هرگاه حرف عله ساکن شود، به آن اعلال به اسکان گویند .
۲. اعلال به قلب (بالقلب) : هرگاه حرف عله به حرف عله‌ی دیگری تبدیل شود، گوییم اعلال به قلب صورت گرفته است.
۳. اعلال به حذف (بالحذف) : هرگاه حرف عله حذف شود، گوییم اعلال به حذف صورت گرفته است.

اعلال همزه	سكون	حذف	قلب
ء بعد از آن ء: أَكُلُ = أَكُلُ	و به وُ: يَقُولُ = يَقُولُ	و یا الف یا ی: قَوْمُ = قَوْمُ قَمُ؛ خَافُ = خَافُ؛ بَاعُ = بَاعُ	الف تبدیل به و یا ی: شاهد = شَوهِدَ؛ مستشفی = مستشفیان
ء بعد از آن ء: أَمِلُ = أَمِلُ	ی به ی: يَبِيعُ = يَبِيعُ	واو یا ی: شَوَيْتُ = شَوَيْتُ	و تبدیل به ی: مِوزَانُ = مِيزَانُ
ء بعد از آن ء: إِئْمَانُ = إِئْمَانُ		و: وَعَدْتُ = وَعَدْتُ	ی تبدیل به و: يُؤَقِنُ = يُؤَقِنُ
ء بعد از آن ء: أَادِمُ = أَادِمُ			و یا ی تبدیل به همزه: قَاوِلُ = قَاتِلُ؛ بَاعِعُ = بَائِعُ
ء بعد از آن حرف صحيح: رَأْسُ و رَاسُ هر دو صحيح است			و یا ی تبدیل به ت: إِوتَصَلَ = إِتَصَلَ؛ إِتَسَقَ = إِتَسَقَ

در قواعد اعلال، ۱۰ قاعده‌ی عمومی داریم که شامل هر سه نوع «مثال، اجوف و ناقص» می‌شود:

قاعده اول: در این قاعده، افعالی همچون يَقُولُ، يَبِيعُ، يَخَوْفُ که بر این وزن هستند، حرف عله حرکت خود را به حرف ماقبل خود داده و تبدیل می‌شوند به: يَقُولُ، يَبِيعُ، يَخَافُ (البته فعل يَخَوْفُ ابتدا تبدیل به يَخَوْفُ شده و سپس به دلیل سنگینی تلفظ تبدیل به يَخَافُ می‌شود).

قاعده دوم: در این قاعده، افعالی همچون قَوْلُ، بَيْعُ، يَدْعُوْنَ تبدیل می‌شوند به: قِيلَ، بَاعَ، يَدْعُونَ.

قاعده سوم: در این قاعده، با ساکن شدن حروف عله در افعالی همچون يَدْعُوْ و يَرْمِيْ، در این افعال تبدیل می‌شوند به: يَدْعُوْ، يَرْمِيْ.

قاعده چهارم: مِوزَانُ = مِيزَانُ

قاعده پنجم: در این قاعده، حرف عله تبدیل به حرف دیگری می‌شود: دُعَا: دُعَا / دُعَا: دُعَا.

قاعده ششم: يَدْعِيْ = يَدْعِيْ / يَدْعُونَ = يَدْعِينَ

قاعده هفتم: يَسِيرُ = يوسِرُ

قاعده هشتم: يَخَوْفُ = يَخَوْفُ (در قاعده‌ای دیگر تبدیل به يَخَافُ می‌شود).

قاعده نهم: در این قاعده، مجهول کردن افعالی همچون قَابِلَ چنین می‌شود: قَابِلَ که تبدیل می‌شود به: قَوِيْلَ.

قاعده دهم: حذف حرف عله: قَوْلُ = قُلْ

۴۱. اغراء :

عبارت است از توجه دادن مخاطب بر امر محبوب جهت انجام آن، با نصب امر محبوب به فعل محذوف «إلزم» و مانند آن: الفرائضَ الفرائضُ! أدوها الى الله تودُّكم إلى الجنة! واجبات! واجبات! در انجام واجبات کوتاهی نکنید تا شما را به بهشت رساند. در این حدیث شریف «الفرائض» مفعول به برای عامل محذوف «إلزموا» بوده است.

ذکر این نکته قابل توجه است که با وجود اختلاف «إغراء» و «تحذیر» در معنا، اما در احکام با هم مساوی بوده و از این رو عالمان نحو این دو را در کنار هم ذکر می کنند.

در کلام عرب مواردی وجود دارد که در التزام به حذف عامل ناصب، ملحق به تحذیر و إغراء می شوند؛ این موارد بر دو گونه اند: **مثال** : الكلابَ علی البقر؛ در این مثال «الكلاب» مفعول به برای عامل محذوف (أترك) است؛ تقدیر عبارت «أترك الكلاب علی البقر» بوده است.

شبه مثال : أهلاً و سهلاً؛ در این مثال أهلاً و سهلاً مفعول به برای عامل محذوف هستند؛ تقدیر عبارت «أتيت أهلاً و نزلت سهلاً» بوده است.

۴۲. افعال اربعه معتل ناقصه :

يفعلُ ؛ تفعلُّ ؛ أفعَلُ ؛ نفعلُ ؛ يهدى / لم يهدِ ؛ يدعو / لم يدعُ ؛ يرضى / لم يرضَ

اگر حرف عله «الف» باشد ؛ رفع و نصبش تقدیری و جزم آن نیایی ؛ لم أنسَ و لَنْ أنساهُ و أنتَ الَّذِي تَنْساهُ

اگر حرف عله «واو» یا «یاء» باشد؛ جزم آن نیایی و نصب اصلی و رفعش تقدیری است: هو يَرْجُو الفَوْزَ وَ يَمْشِي إِلَيْهِ فَلَمْ يَشْتَكِ إِلَى أَحَدٍ وَ لَنْ يَشْتَكِيَ.

۴۳. افعال خمسه :

صیغه های «يَفْعَلَانِ، يَفْعَلُونَ، تَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ، تَفْعَلِينَ» در این افعال، اعراب به صورت فرعی (نیایی) با حرف نشان داده می شود.

صیغه افعال خمسه	رفع	نصب	جزم
۱. يَفْعَلَانِ	به ن عوض رفع	به حذف ن عوض رفع	به حذف ن عوض رفع
۲. يَفْعَلُونَ	به ن عوض رفع	به حذف ن عوض رفع	به حذف ن عوض رفع
۳. تَفْعَلَانِ	به ن عوض رفع	به حذف ن عوض رفع	به حذف ن عوض رفع
۴. تَفْعَلُونَ	به ن عوض رفع	به حذف ن عوض رفع	به حذف ن عوض رفع
۵. تَفْعَلِينَ	به ن عوض رفع	به حذف ن عوض رفع	به حذف ن عوض رفع

«ن» صیغه‌های ۶ (يَفْعَلْنَ) و ۱۲ (تَفْعَلْنَ)؛ ضمیر جمع مونث و اسم است. این دو صیغه مبنی هستند، لذا جزء دسته بندی

اعراب قرار نمی‌گیرند.

۴۴. افعال ذم یا مدح:

افعال مدح و ذم، افعالی هستند که برای بیان ستایش یا نکوهش کسی یا چیزی به کار می‌روند.

افعال مدح: نِعَمَ - حَبِّدَا (خوب است)

افعال ذم: بئسَ - ساءَ - لا حَبِّدَا (بد است)

افعال مدح و ذم، اگر چه از نظر معنی با هم متفاوت و متضاد هستند، اما از نظر کاربرد و ساختار جمله، وضعیت یکسانی دارند. قبلاً در مبحث فعل و فاعل خواندیم که فاعل همیشه مرفوع است و بعد از فعل می‌آید و اگر فعل لازم باشد، به فاعل مرفوع اکتفاء می‌کند و اگر فعل متعدی باشد، علاوه بر فاعل مرفوع، به مفعول به منصوب هم نیاز دارد. افعال مدح و ذم، مثل تمامی افعال دیگر به فاعل مرفوع نیاز دارند. اما چیزی که در اینجا با بقیه‌ی افعال متفاوت است، این است که این افعال؛ علاوه بر فاعل مرفوع، به یک اسم مرفوع دیگر هم نیاز دارند که به آن اسم مرفوع، **مخصوص به مدح یا مخصوص به ذم** می‌گویند.

فعل مدح یا فعل ذم + فاعل مرفوع + مخصوص به مدح یا ذم مرفوع

نِعَمَ الْإِنْسَانُ الصَّادِقُ: انسان راستگو، خوب انسانی است؛ بئسَ الْإِنْسَانُ الْكَاذِبُ: انسان دروغگو، بد انسانی است؛ بئسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيْمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتَّبِعْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند.

افعال مدح و ذم، فقط به شکل ماضی به کار می‌روند.

حَبِّدَا مرکب است از «حَبَّ» و «دَا» که اسم اشاره است و فاعل و برای «مفرد و مثنی و جمع» و «مذکر و مؤنث» یکسان است: حَبِّدَا عَلِيٌّ؛ حَبِّدَا فَاطِمَةَ؛ حَبِّدَا الطَّلَابُ؛ حَبِّدَا الطَّالِبَاتُ؛ لا حَبِّدَا الْكَاذِبَةُ؛ لا حَبِّدَا الْكَاذِبَةُ.

مخصوص به مدح و ذم گاهی بر فعل و فاعل مقدم می‌شود: اللهُ نِعَمَ المولى؛ الْكَذِبُ بئسَ الشَّيْمَةُ.

ساختار جملات مدح و ذم هر طور که باشد، به دو صورت اعراب می‌شوند:

الف) مخصوص به مدح یا ذم، مبتدا است، خواه مقدم باشد، یا مؤخر. و مجموعه‌ی فعل و فاعل، خبر است: نِعَمَ الخُلُقُ الْعَدَالَةُ. (الْعَدَالَةُ نِعَمَ الخُلُقُ) الْعَدَالَةُ: مخصوص به مدح و مبتدا و مرفوع/ نِعَمَ الخُلُقُ: جمله و خبر محلاً مرفوع.

ب) اول فعل و فاعل می‌آید، سپس مخصوص به مدح یا ذم که خبر است برای مبتدای محذوف: نِعَمَ الرَّجُلُ الْعَادِلُ. نِعَمَ الرَّجُلُ: فعل و فاعل/ الْعَادِلُ: خبر برای مبتدای محذوف (هو).

مخصوص به مدح یا ذم، با فاعل در جنس و عدد مطابقت دارد: نِعَمَ الرَّجُلُ الطَّالِبُ؛ نِعَمَ الرَّجُلَانِ الطَّالِبَانِ؛ نِعَمَ الرَّجَالِ الطَّلَابُ؛ نِعَمَتُ الْمَرْأَةِ مَرْيَمُ؛ بئسَتِ النِّسَاءُ الْكَاذِبَاتُ.

گاهی مخصوص به مدح یا ذم حذف می‌شود و آن به خاطر وجود قرینه‌ای است که در کلام وجود دارد: **وَوَهَبْنَا لِداوودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ**؛ و سلیمان را به داوود بخشیدیم چه نیکو بنده‌ای به راستی او توبه‌کار (و ستایشگر) بود؛ **وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ**؛ و به کسانی که تقوا پیشه کردند گفته شود پروردگارتان چه نازل کرد می‌گویند خوبی برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند (پاداش) نیکویی است و قطعاً سرای آخرت بهتر است و چه نیکوست سرای پرهیزکاران.

۴۵. افعال مقاربه :

فعل‌هایی که به معنای شروع کردن هستند.

افعال قرب : کاد، کُرب، أوشك: به معنای نزدیک است : كَادَتِ الشَّمْسُ تَطْلُعُ : نزدیک است که خورشید طلوع کند.

افعال شروع : أَخَذَ، إِبْتَدَأَ، أَقْبَلَ، أَنْشَأَ، جَعَلَ، شَرَعَ، قَامَ : به معنای شروع کردن : إِبْتَدَأَ الطِّفْلُ يَبْكِي : کودک شروع به گریه کرد.

افعال رجا : عَسَى، حَرَى، إِخْلَوْلَقَ : به معنای امید داشتن : حَرَى الكَسُولُ أَنْ يَنْشِطَ : امید است که تنبل، فعال شود.

اسمشان مرفوع و خبر آن‌ها منصوب است: أَخَذَ المَطْرُ يَمْطُرُ : باران شروع به باریدن کرد.

خبر افعال مقاربه همیشه فعل مضارع و در محل نصب است.

پس از بعضی از آن‌ها، آن ناصبه می‌آید: أوشك المَطْرُ أَنْ يَنْزِلَ : نزدیک بود باران بیارد.

اسلوب «لَمْ أَكِدْ (مَا كِدْتُ) أَخْرَجَ مِنَ الْبَيْتِ حَتَّى (يَا : إِذْ) ...» ؛ به معنای به محض اینکه ... ، هنوز نه ... ، است : و مَا كَادَتْ تُتِمُّ

حَدِيثَهَا حَتَّى كَانَ مُحَمَّدٌ بِنَ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ دَخَلَ عَلَيْهَا ... : هنوز سخن خویش را به پایان نبرده بود که حضرت

محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بر او وارد شد.

گاهی «کاد» را می‌توان «تقریباً» ترجمه کرد: لَا نَكَادُ نَعْلَمُ شَيْئًا كَثِيرًا عَنْ هَذَا الْمَوْضِعِ : تقریباً چیز زیادی درباره‌ی این موضوع نمی‌دانیم.

اگر میان فعل «جعل» به عنوان یک فعل شروع و فعل اصلی، مفعول به قرار گیرد، به معنای وادار کردن است : جَعَلَهُ يَكْتُبُ : او را وادار به نوشتن کرد. (او را به نوشتن واداشت)

علاوه بر این گروه، گاه افعالی نیز بر شروع عملی دلالت دارند. مانند أصبح، صار، راح، عاد، مَضَى و قام : عادَ الطَّالِبُ يُتْرَجَمُ نَصًّا جَدِيداً : دانشجو شروع به ترجمه‌ی متن جدیدی کرد.

در برخی جمله‌ها تمام این افعال را باید به صورت مضارع ملموس ترجمه کرد : أَخَذَ الطِّفْلُ يَنَامُ : کودک دارد می‌خوابد. (بهتر از جمله‌ی کودک شروع به خوابیدن کرد.)

۴۶. افعال ناقصه :

اسم افعال ناقصه مرفوع و خبر آن‌ها منصوب است : كان الله غفوراً.

فعل ناقصه	لیس	کان	أصبح (أضحى، أمسى، بات، ظلّ)	صار	مازال (مأبرح، ماقتی، ماإنفک)	مادام	ظلّ	أمسى	بات
معنی	نیست	بود	شد، گردید	شد، گردید	پیوسته، هم‌واره	مادامیکه	شد	داخل در شب شد	در تمام شب بود

دلیل نام‌گذاریشان این است که این فعل‌ها علاوه بر اسم، نیاز به خبر نیز دارند تا معنا و مراد جمله کامل شود.

اسم افعال ناقصه مانند فاعل یا نائب‌فاعل است. هیچ‌گاه قبل از فعل خود واقع نمی‌شود و باز به سه صورت می‌تواند باشد : اسم

ظاهر : كان البغاة نادمين ؛ ضمیر بارز : اللاعبون كانوا مُستعدّين ؛ ضمیر مستتر : الأتهارُ كانت طویلةً.

خبر افعال ناقصه نیز می‌تواند مفرد : كان الطائرُ جميلاً ؛ جمله اسمیه : كان الطائرُ وكرهُ نظيفٌ ؛ جمله فعلیه : كان الطائرُ يطيرُ في

السماءِ یا شبه‌جمله : كان الطائرُ في وكره باشد.

از بین این فعل‌ها، دو فعل «لیس و مادام» تنها صیغه‌های ماضی‌شان کاربرد دارند.

این فعل‌ها گاهی به معنای تام به کار می‌روند و مانند فعل لازم تنها به فاعل نیاز دارند : كُنْ فَيَكُونُ.

فعل تام	دام	کان	أصبح	صار	برح	مادام	ظلّ	أمسى	بات
معنی	باقی ماند	به وجود آمد، حاصل شد	به صبح رساند	روی داد	رفت	مادامیکه	ماندگار شد	به شب رساند	در شب وارد شد

فعل لیس :

فعل ناقصه‌ی لیس برای منفی ساختن عبارتهایی که همه بر زمان حال دلالت دارند، استفاده می‌شود :

صرف فعل ربطی «لیس : نیست» :

لَسْنَا : نیستیم

لَسْتُ : نیستم

لَسْتُمْ، لَسْتُنَّ، لَسْتُمَا : نیستید

لَسْتَ، لَسْتِ : نیستی

لَيْسَا، لَيْسَتَا، لَيْسُوا، لَيْسْنَ : نیستند

لَيْسَ، لَيْسَتْ : نیست

خبر جمله‌هایی که به وسیله‌ی لیس منفی شده است؛ در صورتی که مفرد باشد، می‌تواند با حرف اضافه‌ی «ب» همراه گردد

(لیس ... ب ...): وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ : خداوند هرگز به بندگان ظلم نمی‌کند.

هنگامی که لیس در جمله‌ی پرسشی قرار گیرد، اگر بخواهیم پاسخ مثبت بدهیم؛ از «بلی» استفاده: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى

گاه از لیس تنها به عنوان یکی از ادوات نفی و نه فعل ربطی، استفاده می‌شود و این در صورتی است که گزاره فعل مضارع

باشد: لَسْتُ أَدْرِي : نمی‌دانم.

اسلوب «لیس + ل» به معنای نداشتن در زمان حال استفاده می‌شود :

صرف فعل منفی داشتن در زمان حال :

لیس لنا (لدینا - عندنا) : نداریم

لیس لی (لدی - عندی) : ندارم

لیس لَکُمَا - لَکُمْ - لَکُنَّ : ندارید

لیس لک (لدیک - عندک) : نداری

لیس لَهُم - لَهُنَّ - لَهُمَا : ندارند

لیس لَهُ - لَهَا (لدیه - لدیها...) : ندارد

فعل کان :

برای انتقال یک جمله‌ی اسمی از زمان حال به زمان گذشته، می‌توان از این فعل ربطی استفاده کرد.

برای منفی ساختن این جمله‌های اسمی می‌توان از دو شیوه استفاده کرد :

۱- ما + کان + ... : مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ : از مشرکان نبود.

۲- لم + مضارع کان + ... : وَلَمْ يَكُ شَيْئًا : و هیچ چیز نبود. «لم یک» همان «لم یکن» است.

گاهی از کان به عنوان فعل کمکی استفاده می‌کنند. به این معنا که پس از آن، فعل دیگری (که از نظر ساخت با آن هماهنگ است) به عنوان فعل اصلی، قرار می‌گیرد: کَانُوا يَعْلَمُونَ: می‌دانستند.

هنگامی که جمله‌ای درباره‌ی خداوند متعال باشد؛ که متضمن کان است، و خبر آن یکی از صفات الهی چون علیم، سمیع و بصیر و ... باشد، فعل کان «است» ترجمه می‌شود: كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا: خداوند دانا و با حکمت است.

اسلوب «کان + (یا عند یا لدی) + ضمیر»، برای بیان ماضی فعل «داشتن» است: كَانَ لَهُ ثَمَرٌ: درآمد فراوانی داشت.

صرف فعل داشتن در زمان گذشته

کان لى (کان عندی): داشتیم	کان لنا (کان عندنا): داشتیم
کان لک: داشتی	کان لکم، کان لکم، کان لکن: داشتید
کان لَهُ، کان لها: داشت	کان لهما، کان لَهُم، کان لَهُنَّ: داشتند

و برای صرف منفی این اسلوب، «مای نافیه» بر سر آن‌ها می‌آوریم: ما کان لی، ما کان لک ...

۴۷. بدل:

تابعی که اسم قبل از آن (مبدل منهُ) به عنوان مقدمه ذکر می‌شود و منظور اصلی گوینده، بیشتر همان اسم دوم (بدل) می‌باشد. انواع بدل:

(۱) کل از کل: بدل تمام مبدل منهُ را شامل می‌شود: نَجَحَ الطَّالِبُ أَحْمَدُ

(۲) جزء از کل: بدل قسمتی از مبدل منهُ است: سَقَطَ الْبَيْتُ سَفْفُهُ

(۳) اشتغال: بدل یکی از خصوصیات یا حالات مبدل منهُ است و جزء واقعی مبدل منهُ نیست: هُوَ يَحِبُّ الْوَرْدَ لَوْنَهُ
بدل باید شامل ضمیری باشد که به مبدل منهُ برگردد.

بدل تنها در اعراب تابع مبدل منهُ خود است نه در موارد دیگر، چون «مذکر و مؤنث، معرفه و نکره، مفرد و مثنی و جمع»

تاکید:

تابعی است که برای تاکید می‌آید، به صورت تکرار آن اسم یا کلمه‌ای دیگر. لفظ اول را «مؤکد» و لفظ دوم را «مؤکد» (تایید کننده) گویند. انواع تاکید:

(۱) لفظی: تکرار لفظ مؤکد یا مترادف آن: كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ؛ غَضِبْتُ أَنَا

(۲) معنوی: به کار بردن واژه‌هایی چون «کل، جمیع، عین، نفس، عامه، کلا و کلتا» به منظور رفع احتمالات معنوی و یا

دربرگرفتن عموم: إِشْتَرَيْتُ الدَّارَ جَمِيعَهَا، صُنْ يَدَكَ كِلْتَيْهِمَا.

۴۹. تأویل :

بازگردانیدن شیئی یا کلامی، به مقصود و مراد از آن است. در اصطلاح نحو، به بازگشت فعل همراه با حرف قبل از آن، به مصدرش گفته می‌شود. تأویل مصدر می‌تواند با بعضی حروف، صورت گیرد :

تأویل به مصدر در «أن» مصدری : فاعل فعل أَتَعَلَّمَ در عبارت أَرِيدُ أَنْ أَتَعَلَّمَ، ضمیر مرفوعی مستتر انا بوده که در صورت تأویل

به مصدر به صورت ضمیر مجروری «ياء» بعد از مصدر صریح (تَعَلَّمَ) ذکر می‌شود. تقدیر عبارت «أَرِيدُ تَعَلَّمِي» خواهد بود.

تأویل به مصدر در «أن» مصدری : خرجتُ من المدرسة قبل أنْک تأتی، خبر «أن» فعل «تأتی» است که با طی مراحل یاد شده

در تأویل به مصدر، تقدیر عبارت خرجتُ من المدرسة قبل أنْک تأتی خواهد بود.

اگر در صله‌ی موصول حرفی، فعل جامد فاقد مصدر صریح باشد، در صورت تأویل به مصدر، مصدر صریح از معنای فعل جامد

گرفته می‌شود، به عنوان مثال «عسی» در جمله‌ی شاع أن عسی الكرب أن یزول، فعل جامد فاقد مصدر بوده که برای تأویل

به مصدر، مصدر صریح از معنای آن «الرجاء» گرفته می‌شود که تقدیر عبارت در صورت تأویل به مصدر «شاع رجاءُ زوالِ

الكرب» خواهد بود.

باید توجه داشت در موارد تأویل به مصدر، چنانچه کلام منفی باشد، برای رساندن معنای نفی از واژه‌ای که مفید نفی باشد

همچون «عدم» استفاده می‌شود. به عنوان مثال در عبارت «عرفتُ أن لا تضربَ» کلام منفی بوده که تقدیر عبارت در صورت

تأویل به مصدر «عرفتُ عدمَ ضربک» خواهد بود.

چنانچه موصول حرفی، «مای» مصدری ظرفی باشد، در تأویل به مصدر قبل از مصدر صریح لفظ «زمان»، «مده»، «وقت» و یا

مانند آنها ذکر می‌شود: حُرِّمَ عَلَیْکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا؛ تقدیر عبارت در صورت تأویل به مصدر:.... مده دوا مِکم حرماً

است : و شکار خشکی تا هنگامی که در احرام هستید بر شما حرام شده است.

۵۰. تحذیر :

عبارت است از توجه دادن مخاطب بر امر مکروه (ناپسند) جهت اجتناب از آن، با نصب اسم مذکور توسط فعل محذوف «إحذر»

و نظائر آن. مانند جایی که برای بر حذر داشتن طفل از آتش، گفته شود: «النار»؛ در این مثال «النار» امر مکروه و مفعول به

برای فعل محذوف إحذر؛ تقدیر عبارت «إحذر النار» بوده است.

ذکر این نکته قابل توجه است که با وجود اختلاف تحذیر و إغراء در معنا، اما در احکام با هم مساوی بوده و از این رو عالمان

نحو این دو را در کنار هم ذکر می‌کنند.

اشکال تحذیر:

(۱) مکرر: الغيبة الغيبة

(۲) معطوف و معطوف علیه: ناقة الله و سقياها: از ناقة خدا- و آبخوره او- بر حذر باشید.

(۳) بدون عطف و تکرار: الغيبة

(۴) همراه با إياک و فروع آن:

یا عطف به «واو»: إياک و الغيبة

یا مجرور به «من»: إياک من الغيبة

یا بدون عطف و جرّ به «من»: إياک الغيبة

(۵) اسم ظاهر ختم شده به ضمیر مخاطب: يدک و السکين

۵.۱. تحضيض:

عبارت است از ترغیب قوی و شدید بر انجام یا ترک عملی.

ادات تحضيض: حروفی هستند که این معنا را افاده می‌دهند. این حروف در ابتدای کلام واقع شده و عبارتند از: «لولا، لوما، هلاً، آلاً و ألا»: فلولاً نفرّ من كل فرقه منهم طائفة ليتفقهوا في الدين: چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند تا در دین آگاهی یابد.

ادات تحضيض، حروفی هستند که در صدر کلام واقع شده و به اصطلاح صدارت طلب هستند. اادات تحضيض در اصل مرکب از دو کلمه بوده‌اند؛ به عنوان مثال هلاً در اصل از دو لفظ هل و لا ترکیب شده، و به شکل یک کلمه‌ی واحد درآمده و معنا و احکام جدیدی پیدا کرده است. اادات مذکور در توبیخ نیز به کار می‌روند. از این رو آنها را اادات تحضيض و توبیخ نام نهاده‌اند: «رأى رجلاً من الأنصار و له ولدان قبل احدهما و ترک الآخر فقال: هلاً واسيت بينهما: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مردی از انصار را دید که یکی از دو فرزندش را بوسید و دیگری را رها ساخت. فرمودند: چرا بین این دو مساوات برقرار نمی‌کنی؟». برخی از اادات مذکور برای «عرض» نیز به کار می‌روند. در صورتی که اادات تحضيض بر فعل ماضی وارد شوند، زمان آن را به آینده اختصاص می‌دهند. فرق بین عرض و تحضيض: به مبحث «عرض» مراجعه شود.

۵.۲. ترکیب اضافی:

ترکیبی است که از مضاف و مضاف‌الیه تشکیل شده باشد: کتاب علی؛ باب المدرسة

در ترکیب‌های اضافی باید توجه کرد:

۱- مضاف و مضاف‌الیه برخلاف موصوف و صفت در هیچ موردی با هم مطابقت نمی‌کنند.

۲- مضاف حرف تعریف «ال» و تنوین نمی‌گیرد و مضاف‌الیه، همیشه مجرور است: جامعةُ طهرانَ

۳- مضاف‌الیه اگر معرفه باشد، می‌تواند «ال» بگیرد؛ و اگر نکره باشد، نیازی به «ال» ندارد: شجرةُ الحديقةِ

۴- اعراب در ترکیب‌های اضافی، بر روی مضاف ظاهر می‌شود: کتابُ طالبٍ : کتاب دانشجویی ؛ کتابَ طالبٍ : کتاب دانشجویی را ؛ من کتابِ طالبٍ : از کتاب دانشجو.

۵- اگر مضاف، مثنی یا جمع مذکر سالم باشد، نون تشبیه و جمع (ن، ن) حذف می‌شود: طالبانِ + الكلّیة = طالبا (طالبی) الكلّیة : دو دانشجوی دانشکده.

۵۲. ترکیب وصفی :

در زبان فارسی، هیچ‌گونه مطابقتی بین صفت و موصوف نیست و صفت از آن تبعیت نمی‌کند. مثل: آن مرد دانشمند، آن زن دانشمند، آن مردان دانشمند و ... اما در زبان عربی معمولاً بین صفت و موصوف در چهار ویژگی مطابقت است: درجنس: مذکر و مونث بودن: الوردة الجميلة؛ در معرفه یا نکره بودن: انسان مومن؛ در اعراب: من الطالبات المومنات؛ در عدد: مفرد، مثنی یا جمع بودن: الطلاب المجدون.

در مواردی با اسم‌های جمع، مانند مفرد مونث رفتار می‌شود:

الف) جمع‌های مکسر و مونث سالم غیر انسان: السماوات العالیة.

ب) جمع مکسر اسم‌های جمع (اسم‌هایی که در لفظ مفرد و در معنا جمع‌اند): القبائل المختلفة

گاهی از باب مبالغه، مصدر نقش صفت را بازی می‌کند و از لحاظ عدد و جنس با موصوف هماهنگ نیست، بنابراین در ترجمه‌ی رجلٌ عدلٌ یا امرأةٌ عدلٌ باید گفت: مردی یا زنی بسیار دادگر (سراپا دادگری)

گاهی اوقات بین موصوف و صفت، مضاف‌الیه می‌آید که در ترجمه‌ی زبان فارسی، مضاف‌الیه را بعد از صفت ترجمه می‌کنیم: أن الأرضَ یرثها عبادی الصّالحون: بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد.

گاهی برای یک موصوف، صفتی از لفظ خود آن موصوف می‌آورند. این کار برای تقویت معنا است و در ترجمه‌ی چنین تعبیراتی، می‌توان از واژه‌های تاکید کننده (مانند بسیار، خیلی زیاد و ...) استفاده کرد: بذلَ الجهدِ الجهد: نهایت تلاش خود را به کار بست.

برخی از ترکیب‌های وصفی عربی به صورت ترکیب اضافی ترجمه می‌شوند: العالمُ الإسلامی: جهان اسلام.

در موصوف و صفت فارسی، «ی» نکره را می‌توان به موصوف یا به صفت اضافه کرد: آیهٌ مبارکةٌ: آیه‌ای مبارک را یا آیه مبارکی

در ترکیب‌های وصفی، گاهی موصوف اسمی مثنی است و صفت، دو لفظ مفرد که با حرف «واو» به یکدیگر عطف می‌شوند :
اللّغتان العربیة و الفارسیة : دو زبان عربی و فارسی.

انواع صفت :

۱- صفات ساده و فاعلی: معمولاً همان اسم فاعل، صفت مشبیه و صیغه مبالغه است.

۲- صفت مفعولی: اسم مفعول

۳- صفت نسبی: یا اسم منسوب است یا صفت مشبیه.

۴- صفت برتر (تفضیلی): افعال تفضیلی که خالی از «ال» بوده، مضاف هم واقع نشده باشد و پس از آن «من» تفضیلیه قبل از موصوف همجنسش ذکر شود: الشَّعْرُ أَعْلَقُ بِالذَّكْرَةِ مِنَ النَّثْرِ : شعر به یاد ماندنی‌تر از نثر است.

در صورتی که افعال تفضیل خالی از «ال» بوده و مضاف هم نباشد و «من» تفضیلیه، آن را همراهی کند؛ در تمام حالات، مفرد و مذکر باقی می‌ماند، چه صاحب آن مؤنث، چه مثنی و چه جمع باشد: هاتان الطَّالِبَتانِ أذْكَى مِنَ هَذَيْنِ الطَّالِبَيْنِ : این دو دانشجوی دختر، باهوش‌تر از این دو دانشجوی پسر هستند.

گاهی افعال تفضیل که صفت اسم قبل از خود قرار گیرد، به معنای صفت برتر فارسی است. چه اسم قبل از آن معرفه باشد: أَلَمْ أَعْمَلْ فِیْكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ وَ أَتْرَكَ فِیْكُمْ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ؟ آیا در میان شما طبق بار گرانبهای بزرگتر (قرآن) عمل نکردم و در میان شما بار گرانبهای کوچکتر (عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) را نگذاشتم؟

در این صورت، افعال تفضیل هم‌چون یک صفت، باید از همه‌ی جهات (معرفه و نکره بودن، مذکر و مؤنث بودن، تعداد و اعراب) از موصوف خود تبعیت نماید.

گاهی در اسلوب افعال تفضیل، مقایسه‌ای مطرح نیست. بلکه؛

یا بیان زیادتی است که در مفضَّل می‌باشد: الصَّیْفُ فِی حَرَارَتِهِ أَشَدُّ مِنَ الشِّتَاءِ فِی بَرْدِهِ: گرمای تابستان شدیدتر و طاقت‌فرساتر از سرمای زمستان است.

یا گاهی صفت برتر را برای بیان دور بودن مفضَّل از مفضَّل‌منه به کار می‌برند: أَنْتَ أَعْقَلُ مِنْ أَنْ تَكْذِبَ: تو عاقل‌تر از آنی که دروغ بگویی.

در این حالت، «من» تفضیلیه نیست؛ بلکه حرف جر است.

۵- صفت عالی (برترین): هرگاه افعال تفضیل، مضاف واقع شوند؛ صفت عالی می‌سازد: أَحْسَنُ الْقِصَصِ كِتَابُ اللَّهِ: بهترین قصه‌ها، کتاب خداست.

گاهی افعال تفضیل برای بین برتری نیست، به عبارت بهتر، نمی‌توان آن‌را به صورت صفت برتر یا عالی ترجمه کرد. چه خالی از «ال» و اضافه باشد: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يُجْعَلُ رِسَالَتَهُ : خداوند خوب می‌داند کجا رسالت خود را مقرر دارد.

در ترکیب‌های وصفی، گاهی موصوف اسمی مثنی است و صفت، دو لفظ مفرد که با حرف «واو» به یکدیگر عطف می‌شوند :
اللّغتان العربیة و الفارسیة : دو زبان عربی و فارسی.

۵۴. ترکیب وصفی – اضافی :

در زبان عربی صفت مضاف، پس از مضاف و مضاف‌الیه می‌آید : شجرة الحديقة الباسقة : درخت بلند باغ.

۵۵. تصغیر :

با تصغیر، اسم بر کمی یا تحقیر یا تحبیب دلالت می‌کند : بُحیرة (دریاچه) ؛ رُجیل (مردک) ؛ وُلید (بچه کوچک)
قاعده‌ی اسم مصغر این چنین است :

اگر اسم ۳ حرفی باشد، بر وزن «فُعَيْلٌ» خواهد بود: رَجُلٌ = رُجَيْلٌ

اگر اسم ۴ حرفی باشد، بر وزن «فُعَيْعِلٌ» خواهد بود: دَرَهْمٌ = دُرَيْهْمٌ

اگر اسم بیش از ۴ حرف باشد، بر وزن «فُعَيْعِيلٌ» خواهد بود : عَصَافِيرٌ = عُصَافِيرٌ

کلماتی که مونث مجازی هستند، هنگام تصغیر «ة» مربوطه می‌گیرند.

۵۶. تعجب :

اسلوب «ما + کانَ + فعل تعجب + متعجب منه»، صیغه‌ی تعجب را به گذشته تبدیل می‌کند : ما كانَ أجملَ السماءَ : چقدر آسمان زیبا بود = آسمان چه زیبا بود!

و اسلوب «ما + أفعل + ما (مصدری) + یكون + ...»، صیغه‌ی تعجب را به زمان آینده تبدیل می‌کند : ما أجملَ ما یكون الربیعُ : بهار چه زیبا خواهد بود!

عباراتی نظیر «لله درة + تمییز» و یا «یا لک (یا له) + تمییز» هم تعجب را می‌رسانند : لله درة فارساً : چه سوارکاری است! ؛ یا لک کاتباً : عجب نویسنده‌ای است!

در ترجمه‌ی اسلوب تعجب از قیدهایی نظیر «چه، چقدر، عجب و ...» استفاده می‌کنیم : ما أجملَ السماءَ : آسمان چه زیباست = چه آسمان زیبایی!

۵۷. تمییز :

در لغت به معنی تشخیص دادن است؛ اما در اصطلاح، اسم نکره‌ی منصوب جامد است که ابهام کلمه یا جمله‌ی ماقبل خود را برطرف می‌کند. تمییز به دو دسته تقسیم می‌شود :

الف) تمییز مفرد : به تمییزی که ابهام کلمه‌ی ما قبل خود را برطرف کند، تمییز مفرد گویند.

موارد تمییز مفرد: اسم نکره‌ی منصوبی که بعد از اسماء مبهم مانند وزن (کیلو- من - مثقال - گرام - ذره)، پیمانانه (کأس - قح - کوب)، مساحت (متر - کیلو متر - هکتار)، عدد (معدود عدد سه به بعد) و کم (استفامیه و خبریه) بیاید، نقش تمییز را دارد: اشتریتُ کیلواً تفا حاً. شربتُ کوباً شایاً. اشتریتُ متراً قماشاً. جاء احد عشر تلمیذاً

(ب) تمییز جمله (نسبت): به اسم نکره‌ی منصوب که ابهام جمله‌ی ماقبل را بر طرف می‌کند، تمییز نسبت گفته می‌شود. تمییز در جواب «از چه نظر» می‌آید.

بعد از افعالی نظیر «یزداد»، ملاً، یکفی، إمتلاً، اسم منصوب؛ تمییز است.

کلمه‌ی «خیر و شر». اگر به ترتیب به معنی «خوب‌تر و بدتر» باشد، اسم تفضیل می‌باشد: العلماءُ خیرُ الناسِ علماً
اسم نکره‌ی منصوب بعد از ریشه‌ی فعل‌هایی مانند «زاد(یزداد)»، ملاً(امتلاً)، فاض، طاب، حسن، کثر، کبر، تقدم، تمیز، یمتاز، کفی، وسع، تفتح، سقط، إرتفع، أحصى، غرس، حفظ، أضاء، فجر، رتب، جف، إطمأن و نظم» بیاید، نقش تمییز را دارد: یزداد المسلمون نفوساً.

ترجمه تمییز:

در ترجمه‌ی این جملات، گاهی اوقات از تعبیراتی از قبیل «از لحاظ، از نظر، از جهت، از جنبه، ...» استفاده می‌کنیم: کفی بالله شهیداً: خداوند متعال از لحاظ گواه و شاهد بودن، کافی است.

در ترجمه‌ی تمییز مفرد، از این الفاظ استفاده نکنیم بهتر است: اشتریتُ متراً قماشاً: یک متر پارچه خریدم.

در جملاتی که تمییز پس از اسم تفضیل بیاید، گاهی می‌توان آن دو را به صورت یک کلمه و به صورت صفت برتر ترجمه کرد: هو أكثرُ علماً: داناتر (او از نظر دانش بیشتر است).

اصل تمییز:

تمییز نسبت منقول، در اصل فاعل و مفعول و مبتدا است. یعنی قبل از اینکه تمییز واقع شود، نقش‌های فاعل و مفعول و مبتدا را داشته است. اگر جمله‌ی اسمیه باشد، یا اینکه در جمله‌ی اسم تفضیل باشد، تمییز در اصل مبتدا بوده و اگر جمله‌ی فعلیه باشد، و قبل از تمییز اسم منصوب باشد، تمییز در اصل مفعول می‌باشد، و اگر قبل از تمییز اسم مرفوع باشد، تمییز در اصل فاعل می‌باشد.

اگر پیش از تمییز، اسم مجرور و ... باشد، به آن کلمه کاری نداریم و به کلمه‌ی پیش از آن مراجعه می‌کنیم: یزداد

المسلمون نفوساً: اصل تمییز: فاعل؛ فجرنا الارضَ عیوناً: اصل تمییز: مفعول؛ بعض الناسِ أكثرُ نجاحاً: اصل تمییز:

مبتدا.

قید تمییز در برخی جمله‌های تعجبی به اقتضای جمله ترجمه می‌شود: لله درّه خطیباً: چه سخنرانی است!

تمییز اعداد :

اسمی که بدون فاصله و فوراً بعد از اعداد ۳ به بعد می‌آید، تمییز آن‌ها به حساب می‌آید. تمییز اعداد ۳ تا ۱۰؛ جمع و مجرور است و از نظر جنس، عکس یکدیگر هستند و باید آن‌را مفرد ترجمه کرد. اگر در جمله‌ای عدد ۳ تا ۱۰ فاعل واقع شود، فعل از نظر جنس (مذکر و مؤنث) باید از معدودش (تمییز) مطابقت کند؛ نه با عدد: **جاءَ عَشْرَةٌ طُلَّابٌ** : ده دانش آموز (پسر) آمدند.

تمییز اعداد ۱۱ تا ۹۹؛ مفرد و منصوب: **رَأَيْتُ ثَلَاثَةَ عَشَرَ تَلْمِيزًا**.

تمییز اعداد ۱۰۰ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۰۰۰۰؛ مفرد و مجرور: **سَلَّمْتُ عَلَى الْفِ رَجُلٍ**

۵۸. تنازع:

آن است که یک معمول (متنازع‌فیه)، دو یا چند عامل داشته باشد. (دو فعل یا دو شبه فعل، هر دو برای تکمیل مفهوم خود بخواهند بر یک معمول پس از خود، عامل واقع شوند): **وَقَفَ وَ حَطَبَ الْخَطِيبُ**؛ هر دو فعل یک فاعل «خطیب» دارند.

متنازع‌فیه می‌تواند به صورت مرفوع یا منصوب برای هر دو عامل؛ یا مرفوع برای یکی و منصوب برای دیگری؛ یا مجرور برای هر دو عامل ظاهر شود و دو عامل، اعم از فعل و شبه فعل به جز فعل تعجب، می‌توانند متصرف باشند. در مورد معمول مرفوع، استغنا جایز نیست. زیرا اگر متنازع‌فیه، معمول عامل اول باشد، عامل دوم با ضمیر ذکر می‌شود، مانند «قام و خرج التلمیذان» که برای رفع نزاع به شکل «قام و خرج التلمیذان» در می‌آید و چنانچه معمول عامل دوم باشد، عامل اول با ضمیر مطابق با معمول می‌آید، مانند «قاما و خرج التلمیذان»، که از موارد جواز «عود ضمیر بر متأخر» است.

۵۹. تنبیه و استفتاح :

عبارت است از توجه دادن مخاطب به کلام القا شده به او با ادات مخصوص. ادات تنبیه، حروفی هستند که این معنا را افاده می‌کنند. این حروف در ابتدای کلام واقع شده و عبارتند از: «ألا، أما، ها و یا»: **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**؛ «ألا» از ادات تنبیه بوده، و بر توجه دادن مخاطب به اینکه برای دوستان خدا بیم و اندوهی نیست، دلالت دارد.

در تبیین مباحث ادات تنبیه سه رویکرد مشاهده می‌شود: بعضی ادات تنبیه را در باب حرف، در کنار مباحث حروف ندا و حروف عاطفه آورده‌اند. در مقابل، بعضی ادات تنبیه را در ضمن عنوان کلی «ادات» در کنار سایر ادات، مورد بررسی قرار داده‌اند، و بعضی در ذیل مباحث دیگر به ادات تنبیه اشاره کرده‌اند. دو حرف «ألا» و «أما» را حروف استفتاح نیز نامیده‌اند. «ألا» و «أما» در اصل، مرکب از همزه انکاری «أ» و حرف نفی «لا» و «ما» بوده‌اند که پس از ترکیب، بر تاکید و اثبات دلالت دارند.

«ألا» و «أما» در صدر کلام واقع شده و به اصطلاح صدارت طلب هستند؛ ولی «ها» در صورت اتصال بدون فاصله به اسم اشاره، صدارت طلب نیست و از این رو به حسب جایگاه اسم اشاره می‌تواند در ابتدا یا وسط کلام واقع شود.

«ألا» غالباً بر اینّ و ندا وارد می‌شود: أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ؛ آگاه باشید! اینان همان مفسدانند؛ ولی نمی‌فهمند.

«أما» غالباً بر قسم وارد می‌شود.

۶۰. جمله اسمیه :

ساده‌ترین نوع از جمله‌های عربی از دو کلمه تشکیل شده‌اند و یکی را مبتدا و دیگری را خبر نامیده‌اند : الرَّجُلُ عَالِمٌ : آن مرد دانشمند است. در این جمله، گویی تنوین «ـ» به جای فعل ربطی «است» نشسته است. لذا اگر خبر تنوین دارد، نباید آن را نکره ترجمه کرد. به جز مواردی که خبر با یک صفت همراه شود که در این حالت به صورت نکره ترجمه می‌شود : هذه وردةٌ جميلةٌ : این، گلی زیباست.

جمله‌های اسمی ممکن است در قالب یکی از الگوهای زیر باشد :

۱- الرَّجُلُ عَالِمٌ : (آن) مرد دانشمند است. = مبتدا و خبر هر دو منفردند.

۲- الرَّجُلُ فِي الْبَيْتِ : (آن) مرد در خانه است. = خبر یک شبهه جمله است.

۳- فِي الْبَيْتِ رَجُلٌ : مردی در خانه است. = خبر بر مبتدای نکره، مقدم شده است.

۴- الرَّجُلُ قَلْبُهُ طَاهِرٌ : قلب آن مرد، پاک است. = خبر یک جمله‌ی اسمیه است.

۵- الرَّجُلُ خَرَجَ مِنَ الْبَيْتِ : (آن) مرد از خانه خارج شد. = خبر، یک جمله‌ی فعلیه است. (که فعل با فاعل مطابقت می‌کند)

گاهی بعضی جملات ظاهراً با اسم شروع شده‌اند، اما فعلیه به شمار می‌روند. به عنوان مثال جملاتی که با ادات شرط غیر جازم، مانند «إذا» آغاز می‌شوند، حتی اگر به دنبال آن، اسم به کار رفته باشد، اسمیه به شمار نمی‌روند: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ؛ متعلق شرط، فعل محذوف است و «الشمس» فاعل آن می‌باشد.

ترجمه جمله‌ی اسمیه:

معمولاً در ترجمه‌ی جمله‌ی اسمیه‌ای که فاقد فعل باشد، کلمات آن به ترتیب معنی می‌شود : الْمُؤْمِنُونَ صَادِقُونَ فِي حَيَاتِهِمْ : مومنان در زندگی خود راستگو هستند.

در ترجمه‌ی ترکیب وصفی، مضاف‌الیه را بعد از صفت ترجمه می‌کنند : حَدَائِقُ الْمَدِينَةِ الْجَمِيلَةِ : باغ‌های زیبای شهر.

هرگاه خبر مفرد (در برابر جمله و شبه جمله)، مشتق باشد (یعنی معنای وصفی داشته باشد) از قبیل اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، صیغه‌ی مبالغه، اسم تفضیل و نیز صفات نسبی (اسم + یاء نسبت)، در عدد (مفرد، مثنی و جمع) و جنسیت (مذکر یا مؤنث بودن) با مبتدا هماهنگ است : الطَّالِبُ واقفٌ فِي سَاحَةِ الكَلِيَّةِ ؛ الطَّلَابُ واقفونَ فِي سَاحَةِ الكَلِيَّةِ؛ الطَّالِبَةُ واقفةٌ فِي سَاحَةِ الكَلِيَّةِ ؛ و چنانچه خبر جامد باشد، با مبتدا مطابقت نمی‌کند: الصدقُ نَجاةٌ.

گاهی در جمله‌ها تقدیم و تاخیر به وجود می‌آید. مثل تقدیم خبر بر مبتدا. این تقدیم و تاخیر غالباً دو منشأ اساسی دارد: یا رعایت اصول دستور زبان عربی؛ و یا رعایت اصول بلاغی. در حالت اول نباید ترجمه‌ی تحت اللفظی کرد. اما در حالت دوم، باید وجه بلاغی را تشخیص داد و بعد ترجمه کرد. به عنوان مثال در آیه ۱۲۹ آل عمران خبر به منظور تاکید بر مبتدا مقدم شده است، و برای انتقال مفهوم تاکید می‌توان از ابزارهای تاکید فارسی مانند تنها، فقط و ... استفاده کرد: **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ**: آنچه در آسمانها و زمین است، تنها از آن خداست.

۶۱. جمله فعلیه:

در زبان عربی ارکان اصلی تشکیل‌دهنده‌ی جمله‌ی فعلیه عبارت است از:

فعل + فاعل (در صورتی که فعل لازم باشد): **نَامَ الطِّفْلُ**

فعل + فاعل + مفعول به (در صورتی که فعل متعدی باشد): **كَتَبَ التَّلْمِيزُ وَاجِبَهُ**.

۶۲. حال:

حال، وصفی است منصوب، که حالت صاحب حال را بیان می‌کند. حال به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف) حال مفرد: اسم نکره‌ی منصوب غالباً مشتق (اسم فاعل و اسم مفعول و صفت مشبیه) است که حالت صاحب حال (فاعل و نائب فاعل و مفعول) را بیان می‌کند. منظور از مفرد، در اینجا یک کلمه است. بنابر این حال مفرد، می‌تواند به صورت مثنی و جمع قرار گیرد. حال مفرد با صاحب حال، از نظر جنس (مذکر و مؤنث) و عدد (مفرد و مثنی و جمع) مطابقت می‌کند: **شَرِبْتُ الْمَاءَ بَارِداً**: حال مفرد به اعراب اصلی منصوب

باید دقت نمود که حال، جزء ارکان جمله نیست. بنابراین اگر اسمی خصوصیت فوق را داشته باشد و جزء ارکان جمله (مثل خبر فعل ناقصه و...) باشد، حال نیست: **كَانَ التَّلْمِيزُ ضَاحِكاً**: خبر کان به اعراب اصلی منصوب

ب) حال جمله (جمله‌ی حالیه): جمله‌ای که حالت صاحب حال را بیان می‌کند و بعد از جمله‌ی ابتدائیه می‌آید، که خود به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف) جمله‌ی حالیه‌ی اسمیه: در ابتدا جمله حالیه واو «و» می‌باشد، و بعد از آن اسم مرفوع یا ضمیر منفصل مرفوع (هو...) است که نقش مبتدا را دارد و مبتدا با خبرش با هم، نقش جمله‌ی حالیه را دارد و منصوب محلاً می‌باشد: **جاء التلميذُ و هو ضاحكٌ**.

واو حالیه مبتدا خبر (جمله حالیه منصوب محلاً)

ب) جمله‌ی حالیه‌ی فعلیه: جمله‌ی فعلیه‌ای که بعد از جمله ابتدائیه بیاید، و قبل از آن اسم معرفه باشد، و آن جمله جزء ارکان اصلی جمله نباشد، و بیانگر حالت آن اسم معرفه باشد، آن جمله‌ی فعلیه؛ نقش جمله‌ی حالیه را دارد و منصوب محلاً است: **جاء التلميذُ يضحكُ**

جمله حالیه (فعلیه) منصوب محلاً

کلمه‌ی «معاً» و کلمه‌ی «وحد»، هنگامی که به همراه ضمیر می‌آید (مثل وحدک) و «کیف»؛ زمانی که بعد از آن فعل تام بیاید، نقش حال را دارد: **إِذْهَبُ مَعاً . كَيْفَ ذَهَبْتَ . ذَهَبَ وَحْدَهُ**

صاحب حال : اسم معرفه‌ای است که حالت آن توسط حال بیان می‌شود. صاحب حال نقش نیست؛ بلکه یک اصطلاح است که می‌تواند نقش‌های فاعل و نائب فاعل و مفعول و... را داشته باشد. گاهی اوقات صاحب حال، ضمیر (بارز یا مستتر) می‌باشد: خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا؛ أَعْتَصَمَ بِحَبْلِ اللَّهِ؛ مُعْتَصِمًا

صاحب حال حال مفرد و منصوب صاحب حال ضمیر مستتر(انا) حال مفرد و منصوب

گاهی اوقات فقط مفهوم جمله به ما کمک می‌کند که صاحب حال، فاعل یا مفعول است: رَضِعَتِ الْأُمُّ طِفْلَتَهَا جَائِعَةً.

صاحب حال حال مفرد

(و) حالیه : واوی است که در ابتدای جمله‌ی حالیه‌ی اسمیه می‌آید و گاهی اوقات در ابتداء جمله‌ی حالیه از نوع فعلیه نیز می‌آید و آن زمانی است که فعل آن ماضی باشد، و به همراه «قد» بیاید، و یا اگر فعل آن مضارع باشد به همراه «لم و لَمَّا» بیاید: بَدَأَ الطَّالِبُ دِرَاسَتَهُ وَ هُوَ يَجْتَهِدُ فِي عَمَلِهِ؛ جَلَسَتِ الطَّالِبَةُ وَ قَدْ كَتَبَتْ دَرَسَهَا به فاعل یا مفعولی که برایش حال آورده می‌شود، ذوالحال (صاحب حال) گوییم. صاحب حال معرفه است، و از نظر جنس و عدد با حال مطابقت می‌کند. حال مترادف با قید حالت یا کیفیت. مانند خندان، گریان و ... است.

ترجمه اسلوب حال :

حال، معادل قید حالت در زبان فارسی است.

برای گریز از ترجمه‌ی لفظ به لفظ بهتر است هنگام ترجمه‌ی قید حالت، از به کار بردن کلمه‌ی «درحالی‌که، یا با حالت» و نظایر آن، تا آن‌جا که ممکن است، پرهیز کنیم: جَاءَ التَّلْمِيزُ ضَاحِكًا : دانش آموز خندان آمد. ؛ شَرِبْتُ الْمَاءَ بَارِدًا : آب را سرد نوشیدم؛ مَاتَ شَهِيدًا : او شهید شد.

و در ترجمه‌ی جمله‌ی حالیه، ابتدا ذوالحال را می‌آوریم و بعد عبارت «که» را می‌نویسیم و آن‌گاه به اعتبار زمان، حال را ترجمه می‌کنیم و بعد خود فعل: جَاءَ سَعِيدٌ مَسْرُورًا : سعید که خوشحال بود، آمد. (یا سعید شادمان آمد)؛ جَاءَ التَّلْمِيزُ يَضْحَكُ : دانش آموز که می‌خندید، آمد.

۶۳. حرف :

آن لفظی است که معنا را در غیر خودش وجود می‌دهد. یعنی کلمه‌ای است که معنا و زمان مستقلی ندارد، اما به دیگر کلمات معنا می‌بخشد.

انواع حروف :

فقط بر سر اسم می‌آیند : <u>مِنَ، إِلَى، عَنَ، عَلَى، فِي، رَبِّ، كَافٍ، لَامٍ، بَاءٍ، تَاءٍ، وَاوٍ، حَتَّى، مُذَ، مُنْذُ، خَلَا، عَدَا، حَاشَا، لَوْلَا، كَيْ.</u>	حروف جر
فقط بر سر فعل مضارع می‌آیند : <u>أَنَّ، لَنْ، إِذَنْ، كَيْ.</u>	حروف نصب
فقط بر سر فعل مضارع می‌آیند : <u>إِنَّ، لَامٍ، امْرٍ، لَاءٍ، نَهْيٍ، لَمْ، لَمَّا.</u>	حروف جزم

حروف جر	فقط بر سر اسم می آیند : مِن، إِلَى، عَن، عَلَى، فِی، رَبِّ، كَافٍ، لَامٍ، بَاءٍ، تَاءٍ، وَاوٍ، حَتَّى، مُذَّ، مُنْذُ، خَلَا، عَدَا، حَاشَا، لَوْلَا، كَى.
حروف نصب	فقط بر سر فعل مضارع می آیند : اَنْ، لَنْ، اِذَنْ، كَى.
حروف جزم	فقط بر سر فعل مضارع می آیند : اِنْ، لَامٍ اَمْرٍ، لَاءٍ نَهْيٍ، لَمَّا، لَمَّا.
حروف قسم	فقط بر سر اسم می آیند : بَاءٍ، تَاءٍ و وَاوٍ.
حروف عطف	میان اسم و فعل مشترک است : وَاوٍ، فَاءٍ، ثَمَّ، حَتَّى، اَوْ، اَمْ، لَا، بَلْ، لَكِنْ.
حروف استفهام	میان اسم و فعل مشترک است : هَمْزَه و هَلْ
حروف استثنا	اِلَّا، خَلَا، عَدَا، حَاشَا.
حروف جواب	نَعَمْ، بَلَى، اَجَلٌ، جَيْرٌ، جَلَلٌ، اِی.
حروف نفی	مَا، لَا، لَاتٌ، لَمْ، لَمَّا، لَنْ، اِنْ.
حروف ندا	فقط بر سر اسم می آیند : هَمْزَه، یَا، اَ، اَی، اَیَا، هِیَا، وَا.
حروف استقبال	فقط بر سر فعل مضارع می آیند : سِین و سَوْفَ.
حروف مصدر	اَنْ، اَنْ، كَى، مَا، لَوْ.
حروف شرط	بر سر فعل ماضی و مضارع می آیند: اِنْ، لَوْ.
حروف تاکید	اِنْ، اَنْ، نَ، لَامٍ اِبْتِدَاءٍ، قَدْ.

۶۴. حروف شبیه به لیس :

چهار حرف اند : «اِنْ، مَا، لَا، لَات» ؛ عملی مانند لیس دارد ، اسمش را مرفوع و خبر را منصوب می کند.

معنای خبر را در زمان حال نفی می کند: مَا لَكَ عَلِيمٌ : برای تو علمی نیست.

خبر و منصوب محلاً اسم و مرفوع

این حروف به شرطی عامل هستند که خبرشان با «اِلَّا» نیاید و بر اسمشان مقدم نشود.

۶۵. حروف مشبیه بالفعل :

إِنَّ أَنْ كَأَنَّ لَكِنَّ لَيْتَ لَعَلَّ ناصب اسم‌اند و رافع در خبر: إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ

این حروف را مشبیه بالفعل نامیدند زیرا که مانند فعل ماضی مبنی بر فتح هستند و نیز مفهوم فعلی دارند.

حروف مشبیه بالفعل : إِنَّ: همانا، به راستی که، به درستی که، یقیناً، مسلماً، ... ؛ أَنْ: که، اینکه ؛ كَأَنَّ: گویا، مثل اینکه ؛ لَعَلَّ: شاید، امید است ؛ لَيْتَ: کاش ؛ لَكِنَّ: اما، ولی

خبر حروف مشبیه نیز مانند خبر مبتدا می‌تواند به چهار صورت بیاید :

(۱) مفرد : إِنَّ الطَّالِبَ فَائِزٌ.

(۲) جمله اسمیه : إِنَّ السَّيَّارَةَ لَوُثُهَا أَحْمَرُ.

(۳) جمله فعلیه : إِنَّ الطَّائِرَةَ تُصْعِدُ مِنَ الْأَرْضِ.

(۴) شبه جمله : إِنَّ القطارَ فِي المَحَطَّةِ.

گاهی حروف إِنَّ، أَنْ، كَأَنَّ، لَكِنَّ به صورت مخفف إِن، أَن، كَأَن، لَكِن به کار می‌روند. همه غیر عامل می‌شوند به غیر از «أَن»
ما کافه : هرگاه حرف مای کافه به حروف مشبیه جز لیت (به لیت متصل شود، جائز است عمل کند) متصل شود، آن‌ها را از عمل منصوب کردن اسم باز می‌دارد و در این صورت مابعدشان مبتدا و خبر است.

این ترکیب در این حالت مختص جمله اسمیه نیست و بر سر جمله فعلیه نیز می‌آید : إِنَّ الجندیَّ أَسَدٌ = إِنَّمَا الجندیُّ أَسَدٌ ،
إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.

إِنَّمَا به معنای «تنها، فقط و بلکه» دارد.

در مواردی همزه ان به صورت کسره می‌آید و آن معمولاً زمانی است که نتوان ان و مابعدش را تأویل به مصدر کرد، زمانی که جمله ابتدایی باشد : إِنَّ الكاذبَ حَقِيرٌ ؛ یا وقتی که مقول قول واقع شود : قُلْ إِنَّك عَليمٌ ؛ و ...

هرگاه ان و مابعد ان تأویل به مصدری مرفوع، منصوب یا مجرور شود، همزه ان با فتحه تلفظ می‌شود؛ به عنوان مثال ان و مابعدش فاعل واقع شوند : بَلغنى أَنك فرتَ ؛ ان و مابعدش مفعول به واقع شوند : عرفتُ أَنَّ الأرضَ واسعةٌ.

معانی حروف مشبیه بالفعل و کاربرد آنها در جمله :

إِنَّ: حرف تاکید است و جمله باید تاکیدی ترجمه شود. یعنی از ادوات تاکید مانند «به درستی که، قطعاً، محققاً، همانا ...» باید استفاده شود : إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ : قطعاً تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری.

اگر خبر إِنَّ فعل باشد، چون فعل مقید به یکی از زمان‌های سه‌گانه (ماضی، حال، آینده) است. جمله‌ی اسمیه محدود و مقید است. بنابراین جمله به صورت تاکیدی ترجمه نمی‌شود. به عبارت دیگر جمله از عمومیت و مشمول زمانی برخوردار نیست و تنها آن را تکیه‌گاه جمله‌ی اسمیه می‌توان قلمداد کرد و از ترجمه‌ی این حرف صرف‌نظر نمود. اما اگر خبر إِنَّ فعل نباشد، بلکه اسم باشد؛ جمله باید تاکیدی ترجمه شود. در این صورت از یک عمومیت شمولیت زمانی برخوردار است:

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ = یقیناً خداوند آمرزنده و مهربان است. ؛ إِنَّ أَكْبَرَ نِعْمِ اللَّهِ عَلَیْكُمْ أَنْ یَنْجِیْكُمْ مِنْ آفَاتِ الغُرُورِ = بزرگترین نعمت‌های خدا برای شما این است که شما را از آفات غرور نجات دهد.

كَأَنَّ : به معنای «مثل اینکه، گویی» : كَأَنَّ سَعِيداً اسدٌ = سعید مثل شیر است.
لَكِنَّ : به معنای «اما و لکن» : قام القومُ لَكِنَّ سَعِيداً جالسٌ = قوم برخاستند اما سعید نشسته است.
لَعَلَّ : اغلب حرف تَرَجُّی و بیانگر امید و آرزویی است که دست یافتنی و خوشایند است.

اما گاه میتوان آنرا حرف تعلیل نیز قلمداد کرد: فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى : و با او سخنی نرم گوئید، شاید که پند بپذیرد یا بترسد.

لَيْتَ : به معنای «ای کاش»

اگر خبر لَعَلَّ و لیت فعل مضارع باشد، خبر باید به صورت مضارع التزامی ترجمه شود: لیت السلام يُسْتَقَرُّ فِي الْعَالَمِ = کاش صلح در جهان استقرار یابد. لَعَلَّهُ يُسَبِّحُ خَالِقَهُ مَعَ جَمِيعِ الْكَائِنَاتِ : شاید او همراه همه‌ی موجودات آفریدگارش را به پاکی یاد کند.

گاهی اِنْ و اَنَّ با حروف دیگری نیز ترکیب شده، معانی جدید حاصل می‌شود :
إِلَّا اَنَّ - غیر اَنَّ بید اَنَّ : جز اینکه، اما - با این تفاوت که : وَلَا يَشْفِي مِنْهُ الْخَبْرُ غَيْرَ اَنَّ مَنْ سَمِعَ بِهِ لَيْسَ كَمَنْ عَائِنَهُ : و شنیدنش نیز فایده‌ای نفزود، جز آن که شنیدن آن چون دیدنش نباشد.

لَأَنَّ : برای اینکه، چون، زیرا، چراکه : نحنُ لَا نترُكُهُ لِأَنَّهُ فِي حَاجَةٍ إِلَيْنَا : ما او را ترک نمی‌کنیم، زیرا به ما نیاز دارد.
رغم اَنَّ : گرچه، هرچندکه، با وجود این‌که، به رغم اینکه : كيف أصبح موسى عليه السلام تلميذاً الخضر عليه السلام رغم اَنَّ موسى أرفع مرتبة منه : چگونه حضرت موسی شاگرد حضرت خضر شد، با وجود اینکه حضرت موسی مقام بالاتری از او داشت؟

حيث انَّ : چون، زیرا : الماءُ ضروريٌ لِحياةِ الإنسانِ حيثُ انَّ معظمَ جسمه تكوّن من الماء : آب برای زندگی انسان ضروری است.
چون بیشتر جسم وی از آب تشکیل شده است.

من حيثُ إنَّ : چنین است : و ذلك من حيث إن الأب أطلق على العم أو جد الأم في القرآن الكريم مجازاً : و چنین است، زیرا در قرآن کریم، از باب مجاز به پدر؛ عمو و پدر بزرگ مادری گفته می‌شود.

۶۷. ساخت زمان‌های مختلف افعال در زبان عربی:

منفی	مثبت	نوع فعل	
ما ذهب: نرفت لم يذهب: نرفت	ذهب: رفت	ماضی ساده	ماضی
لم يذهب: نرفته است لَمَّا يذهب: هنوز نرفته است	قد ذهب: رفته است	ماضی نقلی	
ما كان يذهب: نمی‌رفت	كان يذهب: می‌رفت	ماضی استمراری	
لا يذهبُ / ما يذهب: نمی‌رود	يذهب: می‌رود	مضارع اخباری	مضارع
قد لا يذهب: شاید نرود	قد يذهب: شاید برود	مضارع التزامی	
ان لا (الآ) + مضارع منصوب شده ان لا (الآ) يذهب: که نرود	أن؛ کی؛ حتی؛ ل؛ ف و ... + مضارع منصوب شده أن يذهب: که برود	مضارع التزامی	
لن + مضارع منصوب شده لن يذهب: (هرگز) نخواهد رفت	س (سوف) + مضارع سوف يذهب: خواهد رفت	مضارع مستقبل	
لا نهی + مضارع مجزوم شده لا تذهب: نرو	إذهب: برو	امر حاضر	
لا نهی + مضارع مجزوم شده لا يذهب: نباید برود	لام (ل) امر + مضارع مجزوم شده ليذهب: باید برود (ترجمه به صورت مضارع التزامی معنی می‌گردد)	امر غائب	امر

۶۸. شرط :

هرگاه ادوات شرط بر سر جمله‌ی شرطیه بیاید، فعل شرط و جواب شرط را مجزوم می‌کند. فعل شرط (چه ماضی و چه مضارع) به صورت مضارع التزامی و جواب شرط، به صورت مضارع اخباری ترجمه می‌گردد: **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ** : اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند. **مَنْ حَفَرَ بئراً لَأُخِيهِ وَقَعَ فِيهَا** : هرکس برای برادرش چاهی بکند، در آن می‌افتد.

ادوات شرط	مَنْ	مَا	مَتَى	إِذَا	مَهْمَا	أَيُّ	إِنْ	حَيْثَمَا	أَيْنَمَا	كَيْفَمَا	لَوْ ... لَ
معنی	هرکس، هرکه	هرچه، هرآنچه	هرگاه، هر وقت	هرگاه، آنگاه که	هرچه	هر کس، هر چیز	اگر، چنانچه	هر جا، هر کجا	هر کجا، هر جا	هر طور، هر گونه	اگر ... حتماً

همه مبنی هستند به غیر از «أَيُّ». همه اسم هستند به غیر از «إِنْ».

اگر فعل شرط و یا جواب شرط، فعل مضارع مجزوم به «لَمْ» و یا مضارع منصوب به «لَنْ» باشد؛ در این صورت فعل شرط به صورت مضارع منفی و جواب شرط به صورت مستقبل منفی ترجمه می‌شود: **مَنْ لَمْ يَدْرُسْ يَفْشَلْ فِي الْإِمْتِحَانِ** : هرکس درس نخواند، در امتحان شکست می‌خورد.

«مَنْ» :

اگر مَنْ به معنی چه کسی باشد، اسم استفهام است و در آخر عبارت، علامت ؟ قرار می‌گیرد: **مَنْ أَنْتَ؟** تو کیستی؟ **مَنْ دَخَلَ؟** چه کسی داخل شد؟

اگر مَنْ به معنی «کسی که، آنکه» بدهد، اسم موصول است و بعد از آن، حتماً جمله‌ی صله قرار می‌گیرد: **جَاءَ مَنْ نَعَرَفَهُ** : کسی که او را می‌شناسیم، آمد. **سَجَدُ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** : تمام آنانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، خدا را سجده می‌کنند. فعل پس از موصول مشترک، ممکن است مفرد و یا جمع بیاید. باید توجه داشت که فعل پس از موصول مشترک اگر مفرد بیاید، ممکن است معنای جمع داشته باشد. این نکته را می‌توان از سیاق عبارت دریافت: **سَجَّلَ الْأَسْتَاذُ اسْمَ مَنْ أَجَابَ عَنِ الدَّرْسِ** : استاد اسم کسانی را که درس جواب دادند، یادداشت کرد.

اسلوب «مَنْ ... مَنْ / مَنِ ... مَا» :

گاهی اسم موصول «مَنْ-ما» پس از حرف جرِ مَنْ واقع می‌شود که در این صورت نباید جمله را لفظ به لفظ ترجمه کرد بلکه بهتر است که :

(۱) اسم پس از مَنْ را به صورت نکره درآورده و بقیه‌ی جمله را ترک کرد،

(۲) از تعبیراتی نظیر «برخی از - گروهی از - از میان - مقداری» کمک گرفت: **مِنْ التَّلَامِيذِ مَنْ يَصْحَبُ أُسْرَتَهُ** لزیاره

الارقاب : دانش آموزانی هستند که خانواده‌ی خود را برای دیدار خویشان همراهی می‌کنند. **أَعْطُونِي مِنَ الطَّعَامِ مَا يَكْفِينِي** ایاماً : غذایی به من بدهید که چند روزی مرا کفایت کند.

«ما» :

ما هنگامی اسم شرط است که بر سر دو فعل قرار بگیرد؛ به نحوی که اولی فعل شرط و دومی جواب شرط باشد: وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ : و هر کار نیکی انجام می دهید، خدا آن را می داند.

گاهی ما اسم موصول است و عمدتاً وسط جمله قرار می گیرد و ارتباط دهنده‌ی بین دو جمله است. در این صورت معنای «آنچه، هر چیزی که» می دهد: تَصَدَّقْ بِمَا عِنْدَكَ : به آنچه نزد تو است صدقه بده.

گاهی ما حرف نفی است و معنای «نه ، نیست» دارد: مَا هَذَا بَشَرًا : این آدم نیست. مَا ذَهَبَ سَعِيدٌ : سعید نرفت.

گاهی ما اسم تعجب است و آن، هنگامی است که بلافاصله کلمه‌ی بعد از آن بر وزن «أَفْعَل» باشد: مَا أَجْمَلَ الرَّبِيعَ : چقدر بهار زیباست.

گاهی ما اسم استفهام است. در این صورت معنای «چه ، چیست» می دهد و در آخر عبارت، علامت استفهام ؟ قرار می گیرد که عمدتاً به وسیله‌ی آن درباره‌ی اشیاء سوال می شود: مَا عِنْدَكَ؟ چه چیزی نزد تو است؟ ؛ مَا أَمَّاكَ؟ : مقابل تو چیست؟ ما کافه هر گاه بر سر حروف مشبیه بالفعل وارد شود، جمله به صورت تاکید می شود و از الفاظی نظیر مسلماً، فقط، یقیناً و ... در ترجمه استفاده می شود: إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ : فقط خردمندان پند می گیرند.

«متی» :

گاهی متی به معنای «چه وقت» اسم استفهام است، که در این صورت آخر عبارت، علامت سوال دارد: مَتَى عُدْتُ؟ چه وقت برگشتی؟

«أی» :

أی اگر اسم استفهام باشد، به معنای «کدام، کدامین» است: أَيُّكُمْ أَتَى؟ : کدامیک آمدید؟

ادوات شرط غیر جازم :

لو	إِذَا، إِذَا
اگر	هرگاه، هر وقت، اگر (گاهی «چون» ترجمه می شوند)

اگر در اول جمله بیابند، می توان فعل شرط را مضارع التزامی و جواب شرط را مضارع اخباری ترجمه کرد: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا : و اگر آنان هنگامی که بر خود ستم کردند نزد تو بیایند و از خدا آمرزش بخواهند و پیامبر برای آنان آمرزش بخواهد، هر آینه خدای را توبه پذیر و مهربان می یابند.

گاهی «لو» از معنای شرطی خارج شده، و معنای امید، آرزو و یا احتمال می دهد: لَوْ أَحَبُّ لَوْ تَعْرِفِينَهُ كَمَا عَرَفْتَهُ : چقدر دوست دارم او را آنگونه که من می شناسم، بشناسی.

۶۹. صرف فعل‌های ماضی، مضارع، امر

ضمیمه فاعلی (نشانه‌ی فاعل)	صرف فعل امر	ضمیمه فاعلی (نشانه‌ی فاعل)	صرف فعل مضارع	ضمیمه فاعلی (نشانه‌ی فاعل)	صرف فعل ماضی	صیغه
—	لِيَضْرِبْ	—	يَضْرِبُ	—	ضَرَبَ	مفرد مذکر غائب
ا	لِيَضْرِبَا	ا	يَضْرِبَانِ	ا	ضَرَبَا	مثنی مذکر غائب
و	لِيَضْرِبُوا	و	يَضْرِبُونَ	و	ضَرَبُوا	جمع مذکر غائب
—	لَتَضْرِبْ	—	تَضْرِبُ	—	ضَرَبْتُ	مفرد مؤنث غائب
ا	لَتَضْرِبَا	ا	تَضْرِبَانِ	ا	ضَرَبْتِمَا	مثنی مؤنث غائب
نَ	لِيَضْرِبْنَ	نَ	يَضْرِبْنَ	نَ	ضَرَبْنَ	جمع مؤنث غائب
—	اِضْرِبْ	—	تَضْرِبُ	تَ	ضَرَبْتَ	مفرد مذکر مخاطب
ا	اِضْرِبَا	ا	تَضْرِبَانِ	تُما	ضَرَبْتُمَا	مثنی مذکر مخاطب
و	اِضْرِبُوا	و	تَضْرِبُونَ	تُم	ضَرَبْتُمْ	جمع مذکر مخاطب
ی	اِضْرِبِي	ی	تَضْرِبِينَ	تِ	ضَرَبْتِ	مفرد مؤنث مخاطب
ا	اِضْرِبَا	ا	تَضْرِبَانِ	تُما	ضَرَبْتُمَا	مثنی مؤنث مخاطب
نَ	اِضْرِبْنَ	نَ	تَضْرِبْنَ	تُنَّ	ضَرَبْتُنَّ	جمع مؤنث مخاطب
—	لِأَضْرِبْ	—	أَضْرِبُ	تُ	ضَرَبْتُ	متکلم وحده
—	لِنَضْرِبْ	—	نَضْرِبُ	نا	ضَرَبْنَا	متکلم مع الغير

۷۰. صفت (نعت) :

تابعی است که بیان‌کننده‌ی صفتی از اوصاف اسم پیش از خود (موصوف) و یا یکی از وابسته‌های آن اسم است. صفت، اعراب مستقلی نداشته و هم‌واره تابع کلمه‌ی قبلش است. موصوف یا منوع بودن عنوان ترکیبی نیست، بلکه با توجه به نقش و ترکیب دیگری در جمله اعراب می‌پذیرد. انواع صفت :

(۱) مفرد : إِشْتَرَيْتُ كِتَابًا نَافِعًا

(۲) جمله اسمیه : قَرَأْتُ كِتَابًا مَوْضُوعُهُ التَّارِيخُ

(۳) جمله فعلیه : طَارَ فِي الْجَوِّ طَائِرٌ إِنْهَدَمَ وَكُرُهُ

(۴) شبه جمله : قَرَأْتُ كِتَابًا بَيِّدًا

وقتی صفت شبه‌جمله است که متعلقش محذوف باشد، یعنی بر «وجود داشتن» دلالت کند.

موصوف جمله و شبه‌جمله باید نکره باشد و در ترجمه چنین اسمی «که» می‌آوریم.

فعل جمله‌ی فعلیه معمولاً به ترتیب ذیل ترجمه می‌شود :

۱- ماضی + جمله‌ی وصفیه فعل ماضی = فعل ماضی جمله‌ی وصفیه به صورت ماضی بعید یا ماضی ساده: إِشْتَرَيْتُ كِتَابًا قَد

رَأَيْتُهُ فِي الْمَكْتَبَةِ : کتابی را خریدم که آن را در کتابخانه دیده بودم (دیدم).

۲- ماضی + جمله‌ی وصفیه فعل مضارع = فعل مضارع جمله‌ی وصفیه در معنای ماضی استمراری : سَمِعْتُ نَدَاءً يَدْعُونِي إِلَى

الصَّدَقِ : ندایی را شنیدم که مرا به صداقت فرامی‌خواند.

۳- مضارع + جمله‌ی وصفیه فعل مضارع = فعل مضارع جمله‌ی وصفیه در معنای مضارع التزامی : قَرَأْتُ نَصًّا عِبَارَاتُهُ سَهْلَةٌ :

متنی را خواندم که جملاتش آسان بود.

نعت (صفت) در چهار چیز با منوع (موصوف) هماهنگی دارد : اعراب؛ معرفه یا نکره ؛ عدد ؛ جنس

۷۱. صفت مشبیه :

کلماتی که هر کدام به کسی یا چیزی دلالت دارد که دارای صفتی است.

به انجام دهنده‌ی کار دلالت ندارند، بلکه همه به معنای دارنده‌ی صفت هستند؛ صفتی که در این کلمات وجود دارد، همیشگی و با دوام است.

معنای این کلمات به معنای اسم فاعل نزدیک و شبیه است ؛ با این تفاوت که :

وزن‌های گوناگونی دارد. از جمله : فَعْلٌ : صَعْبٌ = دشوار ؛ فُعْلٌ ؛ حُلُوٌّ = شیرین ؛ فَعْلٌ ؛ حَسَنٌ = نیکو ؛ فَعْلَانٌ ؛ عَطْشَانٌ = تشنه ؛

فَعِيلٌ ؛ عَلِيمٌ = دانا ؛ فُعُولٌ ؛ صَبُورٌ = شکيبا ؛ فَعَالٌ ؛ جَبَانٌ = ترسو ؛ أَفْعَلٌ ؛ أَبْيَضٌ = سفید

فی جذبِ صیدِهَا لِتَتَغَدَّى علیها : ماهی‌ها برخی نورها را برای جذب صید خود، به کار می‌گیرند تا از آن‌ها تغذیه کنند.

ب- متصل منصوب و مجرور عبارتند از (هَ هَا هُمَا هُمْ هُنَّ كَ كِ كَمَا كُمْ كُنَّ ی نَا). این ضمایر به هر سه قسم کلمه‌ی «اسم، فعل، حرف» متصل می‌شود. این چهارده ضمیر اگر :

به فعل بچسبد = نقش مفعول می‌گیرد و منصوب محلاً است : ضَرْبُوهُ : فعل و فاعل مفعول و منصوب محلاً

به اسم بچسبد = نقش مضاف‌الیه می‌گیرد و مجرور محلاً است : كِتَابُكَ : مضاف و مضاف‌الیه و مجرور محلاً

به حرف بچسبد = نقش مجروری می‌گیرد و مجرور محلاً است : إِلَيْكَ : جار و مجرور

اعراب ضمایر در همه‌ی حالت‌ها محلاً می‌باشد.

اگر حرف آخر فعل ساکن باشد = نا = ضمیر مرفوع است و فاعل . اگر حرف آخر فعل ساکن نباشد = نا = ضمیر منصوب است و مفعول.

ضمیر مستتر : (هو، هی، أنت، أنا، نحن) این ضمایر دیده نمی‌شود و در جمله مقدر است : كَتَبَ : فاعل ضمیر مستتر هو، مرفوع محلاً

ضمیر ملکی یا اختصاصی :

ضمیر «لِ» معادل (از آن) است که معنی مال یا متعلق به می‌دهد. این حرف هنگام اتصال به ضمیر (ی) مکسور و با دیگر ضمایر، مفتوح است : لَهُ، لَكَ : الرَّضْوَانُ لِلْمُحْسِنِينَ : بهشت از آن نیکوکاران است.

ضمیر فصل (عماد) :

گاهی از اوقات ضمائر منفصل مرفوعی «هو، هما، هم ... نحن» ما بین مبتدا و خبر یا آنچه در اصل مبتدا و خبر بوده می‌آیند (مثل اسم و خبر نواسخ)

با دو هدف : تاکید و یا تشخیص اینکه اسم بعد از ضمائر خبر است نه صفت : التلميذ المؤدبُ ؛ المؤدب هم می‌تواند خبر باشد هم صفت. اگر ضمیر هو بین این دو بیاید، نشان می‌دهد که خبر است و اگر نباشد، صفت می‌گیریم.

این ضمیر در جنس و عدد با ابتدای قبل خود هماهنگی دارد.

ضمیر فصل در جمله‌ها هیچ‌گونه ترکیبی ندارد و در ترجمه‌ی آن می‌توان از تعابیر «تنها، همان است، آن است که، چنین است» استفاده کرد. (می‌توان آن را معنی نکرد): اولئك همُ الْمُفْلِحُونَ : آن‌ها، تنها رستگاران (واقعی) هستند.

ضمیر شأن :

ضمیر مفرد غائبی (مذکر یا مؤنث) است که در نحو به دلیل تلفظ راحت‌تر به کار می‌رود.

منفصل آن (هو و هی) همیشه مبتدا است

و متصل آن (ه، ها) اختصاص به حروف مشبیه بالفعل دارد : عرفتُ أَنَّهُ لَيْسَتْ فِي الْمَكْتَبَةِ كِتَابٌ كَثِيرٌ ؛ ضمیر (ه) بدون مرجع است.

۷۳. ظرف :

اسمی است که بر مکان یا زمانی دلالت می‌کند.

ظرف زمان : قبل : قبل از ، ابدأً : هیچ‌گاه ، فوراً : فوراً ، ساعةً : ساعتی ، شهراً : ماهی ، سنةً : سالی ، عند : هنگام ، و ...

ظرف مکان : فوق : بالای ، تحت : زیر ، خلف : پشت ، أمام : مقابل ، وراء : پشت ، بین : میان ، حول : اطراف ، جنب : کنار ؛ مع :

همراه ، مکاناً : جایی ، هنا : اینجا ، هناك : آن‌جا ، لدی : نزد ، پیش ، لدُن : نزد ، پیش ، و ...

اگر قبل از ظرف زمان و مکان بتوان «فی» گذاشت و معنی عوض نشود، آن وقت ظرف است؛ وگرنه نقش دیگری دارد. یعنی در

ترجمه‌ی آن‌ها معنای فی (= در) مشاهده می‌شود : جئت مساءً (جئت فی المساء) ؛ مَسَاؤُنَا مَسَاءٌ سَعِيدٌ.

مبتدا خبر

ظرف

ظروف از نظر کاربرد :

متصرف : یعنی همیشه ظرف نمی‌باشد و می‌تواند نقش‌های دیگری را هم بگیرد: وقتُ عندَ البابِ صباحاً ؛ صباح در جایی

دیگر نقش دیگری می‌تواند بگیرد، برای مثال در این جا نقش خبر دارد : هذا صباحُ الجمعةِ

ظرف متصرف : یوم : روز ؛ وقت : زمان ؛ ربیع : بهار ؛ غداً : فردا ؛ و ...

غیرمتصرف : همیشه و فقط ظرف است و نقش دیگری نمی‌گیرد : حول : پیرامون ؛ جنب : کنار ، فوق : بالا ، تحت : پایین ، أمام :

مقابل ، وراء ، خلف : پشت سر ، بین ، خلال : میان ، مع : با ، عند : هنگامی که ، أمس : دیروز ؛ الان : هم‌اکنون ؛ لدن ، حین : هنگام ؛ إذا ،

لما : هنگامی که ؛ قبل : پیش از ؛ بعد : پس از ؛ و ...

اعداد بر دو گونه اند :

الف) اعداد اصلی: بر تعداد (کمیت) دلالت دارند: اثنین (دو) و ثلاثة (سه) و أربعة (چهار) و تسعة (نه).

ب) اعداد ترتیبی: بر ترتیب (رتبه) دلالت دارند: الثانی (دوم) و الثالث (سوم) و الرابع (چهارم) و التاسع (نهم).

اعداد اصلی :

عدد اصلی بر چهار گونه است که هر یک قواعد خاص خود را دارد :

الف) اعداد مفرد (که معمولاً یک کلمه‌ای هستند): الواحد الى العشرة و مائة و ألف : واحد، اثنان، ثلاثة، أربعة، خمسة، ستة، سبعة، ثمانية، تسعة، عشرة، مائة، ألف، مليون، مليار.

ب) اعداد مرکب (که دو بخش دارند. ولی بین دو بخش آن، واو عطف وجود ندارد): أحد عشر الى تسعة عشر : أحد عشر، اثنا عشر، ثلاثة عشر ، أربعة عشر ، خمسة عشر ، ستة عشر ، سبعة عشر ، ثمانية عشر ، تسعة عشر.

ج) اعداد عقود (که آخر آنها مانند آخر جمع مذکر سالم است): العشرون الى التسعون: العشرون، الثلاثون، الأربعون،

الخمسون، . د) اعداد معطوف (که دو بخش دارند و با «واو» به هم عطف شده‌اند): واحد وعشرون الى تسعة وعشرين و سپس

واحد و ثلاثون إلى تسعة و ثلاثون و سپس واحد و اربعون آلی تسعة و اربعون و سپس ... و واحد و تسعون إلى تسعة و

تسعون. مثل اثنین و ثلاثون و ثمانية و أربعون و سبع و ستین.

قواعد اعداد مفرد :

الف) واحد و اثنین: عددهای واحد و اثنین برای معدود خود مانند صفت هستند؛ بنابراین از نظر جنس (مذکر و مؤنث بودن) و از نظر معرفه و نکره بودن و از نظر حالت اعرابی با موصوف (که در اینجا همان معدود است) هماهنگی دارند.

همچنین واحد و اثنین بعد از معدود خود می‌آیند: کتابٌ واحدٌ، کتاباً واحداً، الكتابَ الواحدَ، تفاحةٌ واحدةٌ، تفاحةً واحدةً، التفاحةَ الواحدةَ، التفاحةَ الواحدةَ، کتابانِ اثنانِ، کتابینِ اثنینِ، کتابانِ الاثنانِ، کتابینِ الاثنینِ.

ب) مائه و ألف: این دو عدد در مورد مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌روند و معدود آنها مفرد و مجرور است: مائة کتاب، ألف کتاب، مائة تفاحة، ألف تفاحة.

ج) ثلثه الی عشره: این اعداد از نظر جنسیت با معدود خود مخالفت دارند. یعنی با معدود مذکر به صورت مؤنث و با معدود مؤنث به صورت مذکر می‌آیند. ضمناً معدود این اعداد به صورت جمع و مجرور می‌آید: ثلاثة كتب - أربعة رجال - خمس صلوات - ست فتيات - سبعة أبواب - ثمان نساء - تسعة أقلام - عشرة كتب.

نکته: بضع و بضعه نیز از نظر قواعد همانند ثلثه تا عشره هستند. یعنی از نظر جنس با معدود خود مخالفت دارند و معدود آنها همیشه جمع و مجرور است: بضعه أيام - بضعه أعوام - بضع سنوات.

قواعد اعداد مرکب :

الف) أحد عشر و اثنی عشر: این دو عدد از نظر جنسیت با معدود خود کاملاً هماهنگی دارند: أحد عشر رجلاً - إحدى عشرة امرأة - إثنا عشر عاماً - اثنتا عشرة فتاة.

ب) ثلثه عشر الی تسعه عشر: در این اعداد که دارای دو بخش هستند، بخش اول از نظر جنسیت مخالف معدود و بخش دوم موافق معدود می‌آید: ثلاثة عشر كتاباً، ثلاث عشرة امرأة، تسعة عشر قلماً، تسعة عشرة مسطرة، أربعة عشر كتاباً.

در همه‌ی اعداد مرکب از أحد عشر تا تسعه عشر، معدود همیشه مفرد و منصوب است.

هر دو بخش اعداد مرکب مبنی بر فتح است، به جز اثنی عشر و اثنی عشر که اعراب آنها مانند اعراب مثنی است: جاء أحد عشر رجلاً، جاءت إحدى عشرة امرأة، مررت بأحد عشر رجلاً، جاء اثنا عشر رجلاً، رأيت اثني عشر رجلاً، مررت باثنی عشر رجلاً، هن اثنتا عشرة امرأة.

قواعد اعداد عقود: اعداد عقود برای مذکر و مؤنث یکسان می‌آیند و معدود آنها همیشه مفرد و منصوب است: عشرون رجلاً، عشرون امرأة، ثلاثون عاماً، أربعون كتاباً، أربعين فتاة، ثمانين قلماً، اشریت تسعين قلماً.

عدد عشره از اعداد عقود نیست، زیرا آخر آن مانند جمع مذکر سالم نیست. بنابراین از اعداد مفرد محسوب می‌شود.

قواعد اعداد معطوف: در اعداد معطوف، حکم بخش اول همچون حکم اعداد مفرد است. اما بخش دوم نسبت به مذکر و مؤنث یکسان است: واحدة و عشرون امرأة، واحد و عشرون رجلاً، اثنان و عشرون رجلاً، اثنتان و عشرون امرأة، ثلاث و عشرون امرأة، ثلاثة و عشرون رجلاً، تسع و عشرون امرأة.

حالت اعرابی معدود: معدود واحد و اثنان چون قبل از آنها می‌آید و در واقع موصوف به شمار می‌رود، بر اساس نقش خود در جمله می‌تواند در یکی از سه حالت رفع و جرّ و نصب قرار گیرد و حالت ثابتِ همیشگی ندارد: هذا رجلٌ واحدٌ، رأيتُ رجلاً واحداً، مررتُ برجلٍ واحدٍ، جاء رجلانِ اثنانِ، رأيتُ رجلينِ اثنینِ، مررتُ برجلینِ اثنینِ، جاءت امرأةٌ واحدةٌ، رأيتُ امرأةً واحدةً، مررتُ بامرأةٍ واحدةٍ، جاءت امرأتانِ اثنانِ، رأيتُ امرأتینِ اثنینِ، مررتُ بامرأتینِ اثنینِ.

اما معدود سایر اعداد (که همیشه بعد از عدد ذکر می‌شوند) از دو حالت خارج نیست:
الف) حالت جرّ: این حالت، مخصوص معدودِ ثلاثه تا عشره و نیز معدودِ مائه و ألف است: ثلاثة كتبٍ، أربعة أيامٍ، تسعة أشخاصٍ، ستّ نساءٍ، مائة سنةٍ، ألف عامٍ.

ب) حالت نصب: این حالت برای برای معدودِ أحدَ عشر تا تسعة و تسعين است: أحدَ عشرَ رجلاً، اثني عشرَ رجلاً، ثلاثة عشرَ رجلاً، عشرون جزءاً، واحد و عشرون شهراً، اثنان و عشرون قلماً، ثلاثة و عشرون دفترأً، أربعة و ثلاثون عالماً. (در واقع معدودِ اعداد مرکب، اعداد عقود و اعداد معطوف، منصوب است.)

جمع یا مفرد آمدنِ معدود: معدودِ واحد مفرد می‌آید: رجل واحد، امرأة واحدة؛ معدودِ اثنان مثنی می‌آید: رجلان اثنان، امرأتان اثنان؛ معدودِ ثلاثه الى عشره جمع می‌آید: ثلاثة رجال، أربع نسوة، تسعة كتب؛ معدودِ اعداد از أحدَ عشر تا تسعة و تسعين و معدودِ ألف و مائه مفرد می‌آید: أحدَ عشرَ رجلاً، اثني عشرَ كتاباً، ثلاث عشرة امرأة، عشرون عاماً، ثلاث و عشرون امرأة، تسعين شخصاً، تسعة و تسعون رجلاً، ألف عام، مائة كتاب.

اعداد ترتیبی :

عدد ترتیبی هم مانند عدد اصلی به چهار نوع تقسیم می‌شود:

۱. عدد ترتیبی مفرد: الأول، الثاني، الثالث، الرابع، الخامس، السادس، السابع، الثامن، التاسع، العاشر، المائة، الألف.
 ۲. عدد ترتیبی مرکب: الحادى عشر و الثانى عشر و الثالث عشر و الرابع عشر و الخامس عشر و السادس عشر و السابع عشر و الثامن عشر و التاسع عشر.
 ۳. عدد ترتیبی عقود: العشرون و الثلاثون و الأربعون و الخمسون و الستون و السبعون و الثمانون و التسعون.
 ۴. عدد ترتیبی معطوف: الحادى و العشرون، الثانى والعشرون، الثالث و العشرون و ... و التاسع و التسعون.
- اعداد ترتیبی بعد از معدود خود می‌آیند و مثل صفت برای معدود خود هستند. بنابراین از نظر مذکر و مؤنث بودن و نیز از نظر اعراب (مرفوع یا منصوب یا مجرور بودن) تابع معدود خود هستند: المرحلة الأولى، الكتاب الأول، المرحلة الرابعة، الكتاب الرابع، المرحلة الحادية عشرة، الكتاب الثالث عشر، الفصل الرابع و العشرون، الرتبة الرابعة و العشرون.
- اعداد عقود همواره نسبت به مذکر و مؤنث یکسان هستند.

در اعداد ترتیبی مرکب، هر دو بخش، مبنی بر فتح هستند: المادة الحادية عشرة، الدرس الثانى عشر، الفصل الثالث عشر، المرحلة الرابعة عشرة، الرتبة التاسعة عشرة.

ملاحظه می‌شود که کلماتی که در عدد ترتیبی مفرد استفاده می‌شوند، اغلب بر وزن اسم فاعل هستند: الأول، الثانى، الثالث، الرابع، الخامس، السادس، السابع، الثامن، التاسع، المائة، الألف.

اگر همین الفاظ را بدون لام تعریف بیاوریم به شکل زیر خواهند بود: **أولٌ، ثانٍ، ثالثٌ، رابعٌ، خامسٌ، سادسٌ، سابعٌ، ثامنٌ، تاسعٌ، عاشرٌ، مائةٌ، الفٌ.**

همچنین در عدد ترتیبی گاهی به جای «أول و اولى از واحد و واحدة» هم استفاده می‌شود. همچنین در عدد ترتیبی مرکب و معطوف، گاهی از «حادی و حادية» استفاده می‌شود: **الساعة الواحدة، المرحلة الأولى، المرحلة الحادية عشرة، الفصل الحادى عشر، القرن الواحد والعشرون، القرن الحادى والعشرون، العام الواحد والعشرون، السنة الواحدة والعشرون، السنة الحادية والعشرون.**

در بیان ساعت و روزهای ماه معمولاً از عدد ترتیبی استفاده می‌شود: **الساعة الآن الثانية عصرًا، الساعة الآن الرابعة صباحًا، الساعة الآن الحادية عشرة صباحًا، اليوم هو اليوم الثالث من شهر رمضان.**

۷۵. عرض :

عبارت است از ترغیب و تشویق بر انجام، یا ترک عملی با نرمی و مهربانی. ادات عَرَضُ حروفی هستند که این معنا را افاده می‌دهند. این حروف در ابتدای کلام واقع شده و عبارتند از: «لولا، لوما، ألا، لو و أما» به عنوان مثال در جایی که میهمان از غذایی که آورده شده نمی‌خورد و میزبان به او می‌گوید: **فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ؟** و نزدیک آنها گذارد و با تعجب دید دست به سوی غذا نمی‌برند گفت: **آیا شما غذا نمی‌خورید؟**

فرق عَرَضُ و تحضيض :

۱. ترغیب در تحضيض، قوی و شدید بوده اما در عَرَضُ با نرمی و مهربانی واقع می‌شود.
۲. در فرق میان ادات تحضيض (ألا، هَلَّا، لولا و لوما) و ادات عَرَضُ سه رویکرد در میان عالمان نحو مشاهده می‌شود:
الف. بعضی «ألا، لولا و لوما» را مشترک میان عرض و تحضيض، «لو» را مختص به عرض و «هَلَّا» و «ألا» را مختص به تحضيض می‌دانند.
- ب. بعضی از میان ادات تحضيض فقط «ألا» را مشترک میان عرض و تحضيض دانسته، و کاربرد آن را در عرض بیشتر می‌دانند.
- ج. بعضی ادات مذکور در تحضيض را، در عَرَضُ نیز به کار برده و عَرَضُ را، در صورت خالی بودن کلام از توبیخ می‌دانند.

۷۶. عطف بیان :

تابعی است جامد که برای توضیح اسم ماقبل خود می‌آید. نمونه‌های عطف بیان :

- (۱) **إِن و بنت پس از اسم علم : محمد بن علی**
- (۲) **اسم جامد ال دار پس از اسم اشاره : هذا الكتاب مفيدٌ**
- (۳) **اسم جامد ال دار پس از آیتها و آیتها : أَيُّهَا الطِّفْلُ**
- (۴) **کلمه پس از تفسیر آی و آن : قرأتُ الكتابِ أی القرآن**
- (۵) **لقب پس از اسم : قال عيسى روح الله**
- (۶) **اسم پس از کنیه : أبوحفص أحمدٌ**

عطف بیان در اعراب، معرفه و نکره، مذکر و مؤنث و مفرد و مثنی و جمع با معطوف خود مطابقت می‌کند. اسم بعد از اسم اشاره اگر مشتق باشد، دو نوع اعراب می‌تواند داشته باشد : اگر ال داشت، صفت است و اگر بدون ال باشد، خبر.

۷۷. علامت جر :

و - : نشانه‌ی اصلی حرکت جر است و مخصوص کلمات معرب.

ی در اسم مثنی : در اسم مثنی مانند معلّمین، کتابین، الطالبین و ... حرکت کلمه، به صورت نیابی (فرعی) نشان داده می‌شود. یعنی به جای دو حرکت اصلی، حرف ی در «-ین» نماینده‌ی جر است.

ی در جمع مذکر سالم : در جمع مذکر سالم مانند معلّمین، الطالبین، المجاهدین و ... حرکت کلمه، به صورت نیابی (فرعی) نشان داده می‌شود. یعنی به جای دو حرکت اصلی، حرف ی در «ین» نماینده‌ی جر است.

ی در اسماء خمسّه : أب : پدر، أخ : برادر، حم : فامیل همسر، فم : دهان و ذو : صاحب : أویه، أخیه، حمیها، فیها، ذی علم. (ذو به حرف، اضافه نمی‌شود)

- در اسم غیر منصرف : اسم معربی است که تنوین نمی‌گیرد و جرّش به فتحه است.

کلماتی وجود دارند که اعراب ظاهری ندارند و در دو دسته اعراب تقدیری یا محلّی قرار می‌گیرند، که عبارتند از :

مجرور بودن تقدیری : مخصوص کلمات منقوص : الرّامی، القاضی، الدّاعی ؛ کلمات مقصور : دنیا، فتی، نجوی و اسم‌های

مضاف به ی متکلم : أخی، کتابی است. در این دسته از کلمات اعراب جر دیده نمی‌شود؛ لذا می‌گوییم مجرور تقدیراً : جاءَ

إلی القاضی ، ذهب مع فتیّ ، سلّمْتُ علی أبی.

مجرور بودن محلّی : مخصوص اسم شرط : من، ما، اینما، متی، کیفما ؛ اسم استفهام : من، ما، متی، این، کم ؛ اسم اشاره : هذا،

ذلک، تلک ؛ موصول : الّذی، الّتی، ما ؛ ضمیر : هو، ه، ایّاه، ک است. در این دسته از کلمات اعراب جر دیده نمی‌شود، لذا

می‌گوییم مجرور محلاً.

۷۸. علامت رفع :

و - : نشانه‌ی اصلی حرکت رفع است و مخصوص کلمات معرب.

الف در اسم مثنی : در اسم مثنی مانند معلّمان، کتابان، الطالبان و ... حرکت کلمه، به صورت نیابی (فرعی) نشان داده می‌شود. یعنی به جای دو حرکت اصلی، حرف الف در «ان» نماینده‌ی رفع است.

واو در جمع مذکر سالم : در جمع مذکر سالم مانند معلّمون، الطالبون، المجاهدون و ... حرکت کلمه، به صورت نیابی (فرعی) نشان داده می‌شود. یعنی به جای دو حرکت اصلی، حرف واو در «ون» نماینده‌ی رفع است.

واو در اسماء خمسّه : أب : پدر، أخ : برادر، حم : فامیل همسر، فم : دهان و ذو : صاحب

مرفوع بودن تقدیری : مخصوص کلمات منقوص : الرَّامِي، الْقَاضِي، الدَّاعِي ؛ کلمات مقصور : دُنْيَا، فَتَى، نَجْوَى و اسم‌های مضاف به ی متکلم : أَخِي، کتابی است.

در این دسته از کلمات اعراب رفع، دیده نمی‌شود؛ لذا می‌گوییم مرفوع تقدیراً : جاءَ الْقَاضِي ، ذهبَ فَتَى ، خرجَ أَبِي.

مرفوع بودن محلّی : مخصوص اسم شرط : من، ما، أينما، متى، کیفما ؛ اسم استفهام : من، ما، متى، أين، کم ؛ اسم اشاره : هذا، ذلک، تلک ؛ موصول : الَّذِي، الَّتِي، ما ؛ ضمیر : هو، ه، إِيَّاه، ک است.

در این دسته از کلمات اعراب رفع دیده نمی‌شود، لذا می‌گوییم مرفوع محلاً.

۷۹. علامت نصب :

و - : نشانه‌ی اصلی حرکت نصب است و مخصوص کلمات معرب.

ی در اسم مثنی : در اسم مثنی مانند معلّمین، کتابیین، الطالبین و ... حرکت کلمه، به صورت نیابی (فرعی) نشان داده می‌شود. یعنی به جای دو حرکت اصلی، حرف ی در «-ین» نماینده‌ی نصب است.

ی در جمع مذکر سالم : در جمع مذکر سالم مانند معلّمین، الطالبین، المجاهدین و ... حرکت کلمه، به صورت نیابی (فرعی) نشان داده می‌شود. یعنی به جای دو حرکت اصلی، حرف ی در «ین» نماینده‌ی نصب است.

الف در اسماء خمسّه : أب : پدر، أخ : برادر، حم : فامیل همسر، فم : دهان و ذو : صاحب : أباهُ ، أخاهُ ، حماها، فاهها، ذا علم (ذو به حرف اضافه نمی‌شود)

و - در جمع مونث سالم : علامت این اسم، «ات» (الف و تاء مبسوطه) است و «ات» زائد بر کلمه است، یعنی سه حرف اصلی کلمه قبل از آن است. این اسم تنها حالت نصبی‌اش را به کسره نشان می‌دهد: رأيتُ المعلمات.

کلماتی وجود دارند که اعراب ظاهری ندارند و در دو دسته اعراب تقدیری یا محلّی قرار می‌گیرند، که عبارتند از :

منصوب بودن تقدیری : مخصوص کلمات مقصور : دُنْيَا، فَتَى، نَجْوَى و اسم‌های مضاف به ی متکلم : أَخِي، کتابی است.

در این دسته از کلمات اعراب نصب دیده نمی‌شود؛ لذا می‌گوییم منصوب تقدیراً : رأيتُ فَتَى ، رأيتُ أَبِي.

کلمات منقوص اعراب نصبشان را به صورت ظاهری نشان می‌دهند : رأيتُ الْقَاضِي.

منصوب بودن محلّی : مخصوص اسم شرط : من، ما، أينما، متى، کیفما ؛ اسم استفهام : من، ما، متى، أين، کم ؛ اسم اشاره : هذا، ذلک، تلک ؛ موصول : الَّذِي، الَّتِي، ما ؛ ضمیر : هو، ه، إِيَّاه، ک است.

در این دسته از کلمات اعراب نصب دیده نمی‌شود، لذا می‌گوییم منصوب محلاً.

۸۰. فاعل :

مخصوص جمله‌ی فعلیه است. جمله‌ای که با فعل شروع شود، لزوماً بعد از فعل نمی‌آید و ممکن است بین آن‌ها فاصله باشد:

لهم جناتٌ تجري من تحتها الأنهارُ

اقسام فاعل :

(۱) اسم ظاهر : جاء عليٌّ. اسم ظاهر به شرطی می‌تواند فاعل فعل باشد، که پس از فعل بیاید.

(۲) ضمیر بارز : ذهبوا. ضمایر بارز فاعلی (ا؛ ا؛ و؛ ن؛ ت؛ ی؛ ت؛ ا؛ ثما، ا، ثما، و، تَن، ن، تَن، ت) به هر سه فعل ماضی،

مضارع و امر وصل می‌شود، و چون ضمیر یکی از کلمات مبنی است، مرفوع محلاً است.

(۳) ضمیر مستتر: ذهبَ (هو). ضمایر مستتر فاعلی (هو، هی، أنت، أنا، نحن) یعنی زمانی که هیچ دو نوع فاعل بالا در جمله نباشد.

فعل در ابتدای جمله به صورت مفرد می‌آید و تنها در مذکر و مونث بودن با فاعل مطابقت می‌کند.

اگر به صیغه‌های جمع مذکر (غائب و مخاطب) و مفرد مونث مخاطب؛ «ن تاکید» متصل شود، ضمیر بارز «واو» و «یاء» حذف

می‌شود: لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرَنَّ؛ وجود ضمه پیش از ن، دلیل بر حذف واو و وجود کسره پیش از آن دلیل بر حذف یاء است.

گاهی فاعل با یکی از حروف جاره زائد «من»، «باء» یا «لام» مجرور می‌شود: كفى بالله ولياً: بالله جارو مجرور و فاعل و مرفوع

محلاً (شبه جمله)

هرگاه جمله‌ی اسمیه یا فعلیه پس از یک حرف مصدری «أن، أن، ما، كي، لو، أ، الّذی» واقع شود؛ تاویل به مصدر (مفرد)

می‌شود که در آن صورت مانند اسم نقش می‌پذیرد: ألم يأن للذّين آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكرِ الله ^{تقدير} ألم يأن للذّين

آمنوا خشوعاً قلوبهم لذكرِ الله

در عربی یک فاعل داریم و یک اسم فاعل؛ اولی به عنوان نقش در جمله و دومی به عنوان ساختار خود کلمه.

۸۱. فجائیه :

عبارت است از رسیدن و وارد شدن ناگهانی آنچه بعد از ادات مخصوص آمده هنگام تحقق معنای کلام سابق. این ادات

مخصوص که در میان کلام واقع می‌شوند عبارتند از: «إذ و إذا»: فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ؛ اما

هنگامی که بلا را پس از مدت معینی که به آنها می‌رسیدند از آنها بر می‌داشتیم پیمان خویش را می‌شکستند.

«إذا»: این لفظ از ادات مفاجأة بوده که در این صورت به جمله‌ی اسمیه، اختصاص دارد: فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَىٰ الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ.

اذای فجائیه نیاز به جواب نداشته و در ابتدای کلام واقع نمی‌شود.

«إذ»: این لفظ از ادات مفاجأة بوده که در این صورت قبل از آن، لفظ «بَيْنَمَا» یا «بَيْنَمَا» و بعد از آن فعل ماضی به کار می‌رود:

بَيْنَمَا أَنَا مُنْطَلِقٌ إِذْ جَاءَنِي زَيْدٌ.

ذکر این نکته قابل توجه است که لفظ «بین» در بینا و بینما، اسم و ظرف زمان بوده و الف و می متصل به آخر آن حرف زائد هستند. این ظرف به جمله بعد خود اضافه شده، و کلام بعدی مترتب بر آن جمله و به منزله جواب است.

۸۲. فعل :

فعل در زبان عربی، به علت وجود مذکر و مؤنث و مفرد و مثنی و جمع؛ ۱۴ صیغه دارد، و از نظر زمان به سه دسته تقسیم می‌شود: ماضی، مضارع و امر: ذَهَبْتَ، تَذْهَبُ، اِذْهَبْ.

۸۳. فعل امر :

فعلی است که بر دستور و فرمان انجام کاری یا پدید آمدن حالتی دلالت می‌کند: اِقْرَأْ = بخوان.

۸۴. فعل ثلاثی مجرد :

فعل‌هایی که صیغه‌ی اول فعل ماضی‌اش سه حرف داشته باشد: خَرَجَ

وزن‌های فعل ثلاثی مجرد :

(۱) فَعَلَ : يَفْعَلُ : مَنَعَ : يَمْنَعُ ؛ يَفْعَلُ : ضَرَبَ : يَضْرِبُ ؛ يَفْعَلُ : نَصَرَ : يَنْصُرُ.

(۲) فَعِلَ : يَفْعَلُ : عَلِمَ : يَعْلَمُ ؛ يَفْعَلُ : حَسِبَ : يَحْسِبُ.

(۳) فَعُلَ : این فعل‌ها معمولاً لازم می‌باشد : حَسُنَ الطَّالِبُ خُلُقًا : دانش آموز از نظر اخلاق نیکو شد. يَفْعَلُ : شَرُفَ يَشْرَفُ.

۸۵. فعل ثلاثی مزید : فعل‌هایی که صیغه‌ی اول فعل ماضی‌اش بیش از سه حرف داشته باشد: أَخْرَجَ.

وزن‌های فعل ثلاثی مزید :

باب	فعل ماضی	مضارع	امر	مصدر
مفاعله	فَاعِلٌ : دَافَعٌ	يُفَاعِلُ : يُدَافِعُ	فَاعِلٌ : دَافِعٌ	مُفَاعَلَةٌ : مُدَافَعَةٌ
افعال	أَفْعَلٌ : أَظْهَرَ	يُفْعِلُ : يُظْهِرُ	أَفْعِلُ : أَظْهِرُ	إِفْعَالٌ : إِظْهَارٌ
تفعیل	فَعَلٌ : قَدَّمَ	يَفْعَلُ : يُقَدِّمُ	فَعَلٌ : قَدَّمَ	تَفْعِيلٌ : تَقْدِيمٌ
تَفَعَّلَ	تَفَعَّلَ : تَعَلَّمَ	يَتَفَعَّلُ : يَتَعَلَّمُ	تَفَعَّلَ : تَعَلَّمَ	تَفَعُّلٌ : تَعَلُّمٌ
تَفَاعَلَ	تَفَاعَلَ : تَمَارَضَ	يَتَفَاعَلُ : يَتَمَارَضُ	تَفَاعَلَ : تَمَارَضَ	تَفَاعُلٌ : تَمَارِضٌ
افتعال	إِفْتَعَلَ : اِكْتَسَبَ	يِفْتَعِلُ : يَكْتَسِبُ	إِفْتَعِلُ : اِكْتَسِبُ	إِفْتِعَالٌ : اِكْتِسَابٌ
انفعال	إِنْفَعَلَ : اِنْقَلَبَ	يِنْفَعِلُ : يَنْقَلِبُ	إِنْفَعِلُ : اِنْقَلِبُ	إِنْفِعَالٌ : اِنْقِلَابٌ
إِسْتَفْعَالَ	إِسْتَفْعَلَ : اِسْتَخْرَجَ	يَسْتَفْعِلُ : يَسْتَخْرِجُ	إِسْتَفْعِلُ : اِسْتَخْرِجُ	إِسْتِفْعَالٌ : اِسْتِخْرَاجٌ

نکات وزن‌های ثلاثی مزید:

باب افعال و تفعیل برای متعدی کردن فعل لازم به کار می‌رود.

البته بعضی افعال وجود دارند که در این باب هستند، اما متعدی نمی‌باشند: **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ**: به راستی که مومنان رستگار شدند.

برای باب تفعیل، مصدر «تَفَعَّلَ»: تَبَصَّرَ» نیز به کار می‌رود.

برای باب مفاعله، مصدر «فَعَّلَ»: دَفَعُ» نیز به کار می‌رود. در ترجمه‌ی باب مفاعله معمولاً میان فاعل و مفعول از کلمه «با» استفاده می‌شود: **كَاتَبَ صَدِيقِي أُسْتَاذَهُ**: دوست من با استادش نامه نگاری کرد.

برای ترجمه‌ی باب تفاعل معمولاً از کلماتی در فارسی مثل «باهم یا بایکدیگر» استفاده می‌شود: **تَعَاوَنَ الْأَصْدِقَاءُ لِنَجَاحِ فِي الْإِمْتِحَانَاتِ**: دوستان برای موفقیت در امتحانات با یکدیگر همکاری کردند.

کلماتی مانند **إِنْتِقَالَ** (نقل)، **إِنْتِسَابَ** (نسب)، **إِنْتِبَاهَ** (نبه)، **إِنْتِهَاءَ** (نهی) همگی باب افتعال‌اند. این باب برای مطاوعه (پذیرش اثر فعل) به کار می‌روند. یعنی اگر فعل متعدی یک مفعولی بود، به لازم؛ و اگر دو مفعولی بود، به یک مفعول تبدیل می‌گردد: **تَعَلَّمَ التَّلْمِيزُ الدَّرْسَ**: دانش آموز درس را یاد گرفت.

به طور کلی در کلمات ۵ حرفی (فعل) یا ۶ حرفی (مصدر) که با «إِن» (تَنُّ یا يَنْدُ یا مُنْدُ ...) شروع شوند، اگر بعدشان «ت» بیاید، باب **افتعال** خواهد بود: **إِسْتَوَاءَ** (سوی)، **إِسْتِتَارَ** (ستر)، **إِسْتِنَادَ** (سند) همگی باب افتعال‌اند.

به طور کلی اگر فعل یا مصدری با «إِسْت» شروع شود چنانچه در مصدرش ۶ حرف مشاهده شد باب افتعال و اگر ۷ حرفی بود باب **استفعال** خواهد بود.

باب انفعال به صورت لازم ترجمه می‌شود و معمولاً افعالی که در باب انفعال می‌باشند، اسم مفعول از آن‌ها ساخته نمی‌شود: **إِنْقَضَى الشَّتَاءُ**: زمستان پایان یافت.

۸۶. فعل رباعی :

فعلی که دارای چهار حرف اصلی است: زَلَزَلَ. اگر دارای حرف یا حروف زائد باشد، «رباعی مزید» است: تَزَلَزَلَ

اوزان رباعی :

فَعَّلَهُ : دَحْرَجَهُ	يُفَعِّلُ : يُدَحِّرُ	فَعَّلَ : دَحْرَجَ	باب رباعی مجرد
تَفَعَّلَ : تَزَلَزَلَ	يَتَفَعَّلُ : يَتَزَلَزَلُ	تَفَعَّلَ : تَزَلَزَلَ	باب رباعی مزید
إِفْعَلَّ : إِفْشَعَّرَ	يَفْعَلُّ : يَقْشَعِّرُ	إِفْعَلَّ : إِفْشَعَّرَ	

۸۷. فعل صحیح :

کلمه‌ای است که در حروف اصلی آن، «حرف عله» (واو، یاء و الف) نباشد.

انواع فعل صحیح :

نوع	ف	ع	ل	مثال
سالم	صحیح	صحیح	صحیح	بَدَلَ ، دَحَرَجَ
مضاعف	صحیح	صحیح	صحیح : تکرار عین الفعل	مَدَّ ، زَكَّرَلَ
مهموز الفاء	همزه	صحیح	صحیح	أَكَلَ
مهموز العین	صحیح	همزه	صحیح	سَأَلَ
مهموز اللام	صحیح	صحیح	همزه	قَرَأَ

۸۸. فعل لازم :

فعلی است که معنایش با فاعل کامل باشد : ذَهَبَ عَلَيَّ = علی رفت.

گاهی با آوردن حرف جرّ مناسب در مقابل فعل لازم، آن را متعدّی می‌کنیم. در چنین مواقعی حرف جرّ نیاز به ترجمه ندارد :
ذَهَبَ : رفت ؛ ذَهَبَ بِ : برد. جَاءَ : آمد ؛ جَاءَ بِ : آورد.

۸۹. فعل ماضی :

آن است که بر انجام کاری در گذشته دلالت کند. انواع ماضی عبارت است از :

(۱) ماضی مطلق (ساده) : ذَهَبَ = رفت

(۲) ماضی استمراری : کَانُوا يَكْفُرُونَ : کافر می‌شدند.

(۳) ماضی نقلی : قَدْ ذَهَبْتُ : رفته‌ام.

(۴) ماضی بعید (دور) : کَانَ قَدْ كَتَبَ : نوشته بود.

(۵) ماضی ملموس (ناتمام) : كُنْتُ أَكْتُبُ لَمَّا دَخَلَ : وقتی وارد شد داشتم می‌نوشتم.

(۶) ماضی التزامی : لَعَلَّهُ يَكُونُ قَدْ اشْتَرَى الْكِتَابَ : شاید کتاب را خریده باشد.

فعل ماضی، در برخی موارد بر مفهوم زمان حال دلالت می‌کند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از :

۱- در آغاز جملاتی درباره‌ی خداوند متعال که «گذشته» درباره‌ی او بی‌معناست: وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (نساء/۱۷): خداوند دانای فرزانه است.

۲- در آغاز جملاتی که بیانگر اندیشه‌ای مستمرند: إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (اسراء/۸۱): باطل هم‌واره نابودشدنی است.

فعل ماضی، در برخی موارد بر مفهوم زمان آینده دلالت می‌کند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از :

۱- پس از ادوات شرط، هم‌چون «إِنْ، مَنْ، مَا، إِذَا و لَوْ»: وَ لَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَذْهَابَ (فتح/۲۲) : و اگر کافران به جنگ با

شما برخیزند، قطعاً آنان پشت خواهند کرد ؛ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (واقعه/۱) = چون آن واقع رخ دهد؛ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا (فتح/۸) =

و اگر شما بازگردید، ما نیز باز خواهیم گشت.

۲- در سیاق جملاتی که بر مفهوم دعا و نفرین (طلب) دلالت می‌کند: رَحِمَ اللَّهُ مَنْ = خدا رحمت کند کسی را که، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ =

خداوند از او راضی باد ! قُدِّسَ سِرُّهُ = تربتش پاک و مطهر باد! ؛ دَامَ ظِلُّهُ الْعَالِي = سایه‌ی بلند او مستدام باد!؛ وَفَقَّكَ اللَّهُ =

خداوند تو را موفق کند!

۳- پس از «ما»ی مصدری ظرفی: خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ (هود/۱۰۷) = تا آسمان‌ها و زمین پابرجا است، در

آن ماندگار خواهند بود.

۴- در آغاز جملاتی که بر وقوع امری حتمی در آینده دلالت می‌کنند: وَ نَفُخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي

الْأَرْضِ (زمر/ ۶۸) = و در صور دمیده می‌شود و هر که در آسمان‌ها و زمین است، بیهوش در می‌افتد.

۵- پس از قسم منفی: وَ حَيَاتِي لَا كَلِمَتِكَ أَبَدَ الدَّهْرِ : به جانم سوگند، هرگز با تو سخن نخواهم گفت.

«لَمَّا» بر سر فعل ماضی، ظرف زمان محسوب می‌شود و به معنای «هنگامی که ، وقتی که» می‌باشد و دیگر حرف نیست، بلکه

اسم است: لَمَّا خَرَجَ الْمَعْلَمُ مِنَ الصَّفِّ أَنَا جَلَسْتُ : هنگامی که معلم از کلاس خارج شد من نشستم .

«قد» بر سر فعل ماضی معانی گوناگونی دارد :

۱- گاهی نشان می‌دهد کاری محققاً در زمان گذشته انجام شده است : قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ: به حقیقت مومنان رستگار شدند.

۲- گاهی برای نشان دادن نزدیکی فعل ماضی نسبت به زمان حال است : قَدْ ذَهَبَ : هم اکنون رفت، الان رفت.

۳- گاهی برابر است با ماضی نقلی : قَدْ ذَهَبَ: رفته است.

۴- گاهی و به ویژه با واو حالیه به معنای ماضی بعید است : وَ قَدْ ذَهَبَ: رفته بود .

و گاهی به معنای ماضی نقلی است : هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتِكَ مِنْ قَبْلُ: آن کار بر من آسان است و تو را پیشتر آفریده‌ام ...

۵- گاهی هیچ معنای به خصوصی ندارد و تنها پیش درآمدی فصیح و ادبی است برای سخن.

۹۰. فعل ماضی استمراری :

بر کاری که در گذشته به تکرار و استمرار صورت گرفته باشد، اشاره می‌کند. برای ساخت فعل، باید از فعل کمکی «کان» و مضارع هم صیغه‌ی با آن استفاده کنیم: **كَانَ الطَّلَابُ يَذْهَبُونَ**: دانش‌آموزان می‌رفتند؛ **كَانُوا يَكْفُرُونَ**: کافر می‌شدند.

اگر بعد از کان، بلافاصله فعل مضارع بیاید، فعل کان متناسب با فعل مضارع صرف می‌شود: **كَانَ يَمْدَحُ نَفْسَهُ**؛ **كَانَا يَمْدَحَانِ نَفْسَهُمَا** و

هرگاه دو یا چند فعل از افعال مضارع بر یکدیگر عطف شده باشند، «کان» فقط یک بار در ابتدای آن‌ها به کار می‌رود و در ترجمه، همه به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شوند: **كَانَ يَحْلِبُهَا وَيَمزَجُ لَبْنَهَا بِالْمَاءِ**: آن گاو را می‌دوشید و شیرش را با آب مخلوط می‌کرد.

منفی ماضی استمراری: ما + ماضی کان + فعل مضارع: **مَا كُنْتُ أَذْهَبُ** = نمی‌رفتم.

یا **لَمْ** + مضارع مجزوم کان + فعل مضارع: **لَمْ أَكُنْ أَذْهَبُ** = نمی‌رفتم.

یا ماضی کان + لا + فعل مضارع: **كَانَتْ لَا أَذْهَبُ** = نمی‌رفتم.

یا **مَا** کان / **لَمْ** یکن + اسم فاعل یا اسم مفعول: **لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ (بینه/۱) = کافران اهل کتاب و مشرکان، (از تو) دست بر نمی‌داشتند.**

۹۱. فعل ماضی التزامی :

التزام یعنی وابستگی که بر انجام کاری در گذشته همراه با احتمال یا شک و تردید و یا آرزو و دریغ دلالت دارد. برای ساخت آن چنین عمل می‌کنیم:

إِنْ (یا لَعَلَّ، لَيْتَ، أَرَدْتُ أَنْ، مِنَ الْمُمْكِنِ أَنْ، ...) + **يَكُونُ / أَنْ يَكُونُ** + **قَدْ** + فعل ماضی = **إِنْ تَكُونُوا قَدْ ذَهَبْتُمْ**: اگر رفته باشید ؛ **لَعَلَّهُ يَكُونُ قَدْ اشْتَرَى الْكِتَابَ**: شاید کتاب را خریده باشد.

منفی ماضی التزامی: احتمال / دوست داشتن ... + **لَا يَكُونُ / أَلَّا (أَنْ لَا) يَكُونُ** + **قَدْ** + فعل ماضی: **رَبِّمَا لَا يَكُونُ الْأَسْتَاذُ قَدْ رَأَى ذَلِكَ الْخَطَأَ = چه بسا استاد آن اشتباه را ندیده باشد.**

۹۲. فعل ماضی بعید (دور) :

انجام کاری را پیش از یک ماضی دیگر بیان می‌کند. در زبان عربی برای بیان این زمان از یکی از دو فرمول زیر می‌توان استفاده کرد:

کان + (قد) + فعل ماضی = **كَانَ قَدْ كَتَبَ**: نوشته بود؛ **كَانَتْ ذَهَبَتْ**: رفته بودم.

کان + فعل ماضی = **كَانَ كَتَبَ**: نوشته بود؛ **كَانَتْ ذَهَبَتْ**: رفته بودم.

منفی ماضی بعید : ما + کان + قد + ماضی : ما کان قد ذهبَ = نرفته بود.

یا ما + کان + ماضی : ما کان ذَهَبَ = نرفته بود.

یا لم + مضارع مجزوم کان + قد + ماضی : لم یکن قد ذهبَ = نرفته بود.

یا لم + مضارع مجزوم کان + ماضی : لم یکن ذهبَ = نرفته بود.

۹۳. فعل ماضی مطلق (ساده):

برابر است با ماضی ساده در زبان فارسی : ذهبَ = رفت ، کتَبَ = نوشت ؛ یعنی برای ساخت فعل، ضمائر فاعلی به آخر ریشه

اضافه می‌شود :

ضمیر فاعلی	فعل	صیغه	ضمیر فاعلی	فعل	صیغه	ضمیر فاعلی	فعل	صیغه
و	ذَهَبُوا	هم	ا	ذَهَبَا	هما	—	ذَهَبَ	هو
نَ	ذَهَبْنَا	هنّ	ا	ذَهَبَا	هما	—	ذَهَبْتَ	هی
تُم	ذَهَبْتُمْ	أنتم	تُمَا	ذَهَبْتُمَا	أنتما	تَ	ذَهَبْتِ	أنتِ
تُنّ	ذَهَبْتُنَّ	أنتنّ	تُمَا	ذَهَبْتُمَا	أنتما	تِ	ذَهَبْتِ	أنتِ
			نا	ذَهَبْنَا	نحنُ	تُ	ذَهَبْتُ	أنا

منفی ماضی ساده : ما + فعل ماضی : ما ذَهَبَ = نرفت ؛ یا لم + فعل مضارع مجزوم : لم یذهبَ = نرفت.

لم بر سر فعل مضارع، گاهی معنای ماضی نقلی منفی می‌دهد : أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (بقره/۱۰۷) :

آیا ندانسته‌ای که مالکیت آسمان‌ها و زمین متعلق به خداوند است؟

۹۴. فعل ماضی ملموس (ناتمام) :

دلالت بر کاری دارد که مقارن با کار دیگری باشد، که در عربی معادل‌های متعددی دارد :

کان + اسم فاعل = کان کاتباً : داشت می‌نوشت ؛ کنت ذاهباً : داشتی می‌رفتی

ماضی استمراری + لَمَّا (بینما) + فعل = کنتُ أکتُبُ لَمَّا دَخَلُ : وقتی وارد شد داشتتم می‌نوشتتم.

کاد + فعل مضارع مورد نظر + إذا + ادامه جمله = کدتُ أسْقُطُ فإذا صدیقی أمسکَ بیدی : داشتتم می‌افتادم که دوستم دستم را

گرفت.

به إذا در این عبارت، «إذای فجائیة» می‌گویند و ترکیب «فإذا ب» را به دو صورت می‌توان ترجمه کرد: گاه به معنای «ناگهان» است که گاه معنای «دیدن» را نیز به همراه دارد: دَخَلْتُ الْبَيْتَ فَإِذَا بِسَارِقٍ قَدْ هَرَبَ: وارد خانه شدم و ناگهان دزدی را دیدم که می‌گریخت.

و گاهی ناگهانی بودن امر، مورد نظر نیست. به همین جهت با «که» دو جمله را به هم پیوند می‌دهیم: مانند مثال اول

۹۵. فعل ماضی نقلی :

در گذشته آغاز شده اما اثرش تا زمان حال باقی است. برای ساخت آن، حرف «قد» را پیش از ماضی کامل (مطلق) قرار می‌دهیم: قَدْ ذَهَبْتُ: رفته‌ام؛ قَدْ كَتَبْنَا: نوشته‌ایم.

فرمول قد + ماضی کامل، همیشه معادل ماضی نقلی فارسی نیست، بلکه معانی متعدد دیگری نیز دارد. مانند تاکید فعل ماضی، نشان دادن نزدیکی فعل ماضی نسبت به زمان حال و ...: مانند آنکه در پاسخ به پرسش «أينَ أحمدُ؟» بگوییم: قَدْ ذَهَبَ = همین الان رفت.

منفی ماضی نقلی: ما + قد + فعل ماضی: ما قَدْ ذَهَبَ = نرفته است.

یا لَمَّا/ لَمْ + فعل مضارع مجزوم: لَمَّا يَذْهَبُ = نرفت یا نرفته است.

یا لَمَّا/ لَمْ + فعل مضارع مجزوم + بعد: لَمْ يَذْهَبْ بَعْدُ = هنوز نرفته است.

۹۶. فعل متعدی :

فعلی است که علاوه بر فاعل در معنا، نیازمند مفعول نیز باشد: ذَهَبَ عَلَيَّ بَكْتَابُهُ = علی کتاب را برد.

معمولاً وقتی این فعل‌ها را ترجمه می‌کنیم، مفعول جمله به همراه «را» ترجمه می‌گردد. ولی گاهی افعالی در زبان عربی وجود دارند که در ترجمه، مفعول را به صورت متمم؛ یعنی همراه با حرف اضافه «از، به، با، ...» ترجمه می‌شود: اِسْتَفْرُوا رَبَّكُمْ: از خدایان طلب آمرزش کنید.

بعضی از افعال متعدی، دو مفعول می‌گیرند: رَزَقَ، زَادَ، اَعْطَى، جَعَلَ، اَلْبَسَ، عَلَّمَ

هنگام ترجمه به فارسی، معمولاً یکی از دو مفعول با علامت را، و دیگری بدون علامت و یا همراه با حروف اضافه «به، با، از»؛ یعنی به صورت متمم ترجمه می‌شود: وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ حَلَالًا طَيِّبًا: و از آنچه خداوند روزی شما گردانیده، حلال و پاکیزه را بخورید.

در زبان عربی، اسلوب فعل قام (قُ) + فاعل + ب + مصدر فعل؛ نیز به صورت متعدی ترجمه می‌شود: قام سليم بن قيس بتسجيل كل ذلك بدقة: سليم بن قيس تمام آنرا به دقت ضبط کرد.

۹۷. فعل مضارع :

بر انجام شدن کار و یا داشتن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت می کند: ينظر: نگاه می کند؛ يضربون: می زنند؛ تنصرون یاری می کنید .

تشخیص فعل مضارع در عربی : در اول فعل مضارع حروف مضارعه (پ، ت، ا، ن) وجود دارد و آخر فعل مضارع در صیغه های بدون ضمیر بارز یعنی صیغه های (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) ضمّه ـ و در بقیه صیغه ها حرف «ن» دیده می شود.

برخی از صیغه های فعل مضارع مانند صیغه های ۱ و ۴ و صیغه های ۵ و ۸ و ۱۱ از نظر ظاهری یکسان هستند . طرز تشخیص و ترجمه اینگونه کلمات در متن جمله مشخص می شود و یا هنگامی که ضمیری به آنها متصل شود .

فعل مضارع در موارد زیر بر زمان گذشته دلالت دارد :

۱- پس از حرف نفی «لم» که به صورت ماضی مطلق منفی ترجمه می شود: هل شاهدتَ صديقك في المسابقة؟ لا، لم أشاهدهُ : آیا دوستت را در مسابقه دیدی ؟ نه او را ندیدم .

۲- فعل مضارع اگر با «لما» همراه باشد، معادل ماضی نقلی منفی در زبان فارسی است: لما يدخل الايمان في قلوب بعض الناس : هنوز ایمان در دل بعضی از مردم وارد نشده است؛ التلميذ لما ينصر: دانش آموز (هنوز) یاری نکرده است.

۳- پس از کان (ماضی استمراری): كان يكتبُ: می نوشت.

۴- فعل مضارعی که در جمله ی صلّه واقع شده و پیش از آن فعل ماضی آمده باشد: أنشدهُ القصيدةَ التي يهجو فيها الخليفةَ : قصیده ای را که در آن خلیفه را هجو کرده بود، بر خواند.

و اگر با حرف «قد» همراه شود، به معنای حرف تقلیل می باشد: قد يضرُّ الشيءُ ترجو نفعهُ : گاهی چیزی ضرر می رساند، درحالی که امید سود از آن داری!

انواع مضارع :

(۱) فعل مضارع مرفوع معادل مضارع اخباری در زبان فارسی است: تطالعون = مطالعه می کنید.

(۲) فعل مضارع منصوب: لأرجع : باید برگردم.

۹۸. فعل مضارع التزامی :

اگر فعل مضارع :

(۱) یا همراه «أن، کی، لـ حتی، لکی» باشد، منصوب می شود که معادل مضارع التزامی در زبان فارسی است: أريدُ أطلعَ في

المكتبة: می خواهم در کتابخانه مطالعه کنم. ساعد المسكين کی تنالَ رضا الله: به بیچارگان کمک کن برای اینکه به خشنودی خدا برسی.

(۲) یا لام امر «لـ» + ۶ صیغه ی غائب و ۲ صیغه ی متکلم مضارع مجزوم نیز، معادل مضارع التزامی است: لنكتبُ : باید بنویسیم.

حروف «و، ف، ثم» بر سر فعل مضارع مجزوم به لام درآید؛ لام، ساکن خوانده می شود: فليعبُدوا ربَّ هذا البيتِ : پس باید صاحب این خانه را پرستید.

فرق لام ناصبه با لام جازمه :

۱- لام جازمه معمولاً در اول جمله می آید. اما لام ناصبه (که به آن تعلیلیه هم گویند) در وسط جمله یعنی بعد از یک فعل دیگر می آید.

۲- لام جازمه بر سر ۶ صیغه‌ی غائب و ۲ صیغه‌ی متکلم می‌آید. اما لام ناصبه بر سر هر ۱۴ صیغه‌ی فعل مضارع می‌آید.

۳- لام جازمه به معنای «باید» می‌باشد. اما لام ناصبه به معنای برای «اینکه، تا اینکه» می‌باشد: لِنَجْتَهِدَ كَثِيرًا حَتَّى نَنْجَحَ فِي الْإِمْتِحَانِ : باید بسیار تلاش کنیم تا اینکه در امتحان موفق شویم.

۳) یا فعل شرط نیز که به صورت مضارع اخباری ترجمه می‌شود: إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ : اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند.

۴) اگر خبر حروف مشبیه بالفعل «لیت (ای کاش)» یا «لعلّ (شاید، امید است)»، به صورت مضارع مرفوع بیاید؛ باز فعل به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود: لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا : شاید خدا پس از این، پیشامدی پدید آورد.

۵) هرگاه بعد از فعل طلب (امر و نهی)، جواب طلب به صورت مضارع مجزوم بیاید، جواب طلب با معنای «تا» آغاز شده و به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود: أَحْسِنِ إِلَى النَّاسِ تَسْتَعْبِدَ قُلُوبُهُمْ : به مردم نیکی کن تا دل‌هایشان را به بندگی بگیری. گاهی می‌توان مصدر را که در وسط جمله به کار رفته است، به صورت مضارع التزامی ترجمه نمود: قَصَدْتُ الرَّجُوعَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ : خواستم به کتابخانه برگردم.

۹۹. فعل مضارع مستقبل :

این فعل بر انجام عملی در آینده دلالت دارد و با استفاده از دو پیشوند «سَ» یا «سَوْفَ» ساخته می‌شود: سَأَكْتُبُ : خواهم نوشت. وجود برخی کلمات مانند «غداً (فردا)؛ الأسبوعُ المقبلُ (هفته‌ی آینده)» می‌تواند به فعل مضارع موجود در جمله، معنای مستقبل ببخشد: أَشْتَرِي كِتَابًا غَدًا : فردا کتابی می‌خرم یا خواهم خرید.

۱۰۰. فعل مضارع مستقبل منفی :

به دو صورت ساخته می‌شود :

۱) لَنْ + فعل مضارع منصوب : لَنْ يَذْهَبَ : (هرگز) نخواهد رفت.

۲) فعل مضارع لیس + فعل مضارع : لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ : هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد.

۱۰۱. فعل مضارع منفی (فعل نفی) :

هنگامی که حرف نفی «لا» بر سر هر یک از صیغه‌های فعل مضارع قرار بگیرد، فعل مضارع جنبه‌ی منفی پیدا می‌کند. يَنْظُرُ : نگاه می‌کند؛ لَا يَنْظُرُ = نگاه نمی‌کند.

فعل جحد: اگر فعل مضارع همراه با «لَمْ» باشد، به صورت ماضی منفی ساده و یا ماضی نقلی منفی ترجمه می‌شود. به

عبارت دیگر می‌توان ادعا کرد هنگامی که لم بر سر فعل مضارع قرار بگیرد، معادل ماضی منفی است: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ

لَمْ تُؤْمِنُوا و لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا : اعراب گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیاوردید (نیاورده‌اید) ولی بگویید اسلام آوردیم.

۱۰۲. فعل معتل :

کلمه‌ای است که در حروف اصلی آن، حرف «عله» وجود داشته باشد : وَجَدَ ، بَاعَ ، رَمَى

انواع فعل معتل :

نوع	ف	ع	ل	مثال
مثال	عله	صحيح	صحيح	وَعَدَ ، يَسَّرَ
اجوف	صحيح	عله	صحيح	قَالَ ، شَاعَ
ناقص	صحيح	صحيح	عله	دَعَا ، رَمَى
لغيف مفروق	عله	صحيح	عله	وَفَى ، وَقَى
لغيف مقرون	صحيح	عله	عله	شَوَى ، حَوَى

حروف عله به سه حرف «ا ، و ، ی» گفته می‌شود :

حرف عله سه بود ای طلبه

الف را منقلبه گویند. زیرا در حقیقت الف وجود ندارد، و در اصل «الف» ، «واو» و یا «یاء» بوده است که قلب به الف شده است.

مثلاً قَالَ در اصل قَوْل بوده است؛ یا الف، زائده می‌باشد: ضارب.

نکته‌ی مهم اینکه نباید الف را با همزه اشتباه بگیریم. زیرا این دو با هم تفاوت دارند :

«الف» در ابتدای کلمه نمی‌آید، و این همزه است که در ابتدای کلمه می‌آید.

«الف» حرکت نمی‌پذیرد و این همزه است که (كَ ، لُ) می‌گیرد و... .

۱۰۳. فعل معلوم و مجهول :

فعل معلوم: جمله‌ای که فاعل آن مشخص و معلوم باشد: كَتَبَ التَّلْمِيزُ الرِّسَالَةَ

فعل مجهول : جمله‌ای که فاعل آن در کلام ذکر نشود، و فعل، به مفعول نسبت داده شود که به این مفعول، نایب فاعل

گویند: كُتِبَتِ الرِّسَالَةُ

طریقه‌ی مجهول کردن جمله‌ی معلوم : در چهار مرحله یک جمله‌ی معلوم، مجهول می‌شود:

(۱) فاعل را از جمله حذف می‌کنیم.

(۲) مفعول جای فاعل می‌آید و مرفوع می‌گردد. (باید به اعراب‌های فرعی دقت شود)

(۳) حرکت فعل تغییر می‌کند. یعنی:

اگر فعل ماضی باشد؛ حرف ما قبل آخر (عین الفعل) را مکسور می‌کنیم و هر حرف متحرک قبل از کسره را ضمه می‌دهیم:

ضَرَبَ / ضَرَبَ ؛ اَكْرَمَ / اَكْرَمَ

و اگر مضارع باشد؛ حرف مضارعه را ضمه می‌دهیم و حرف ماقبل آخر را فتحه می‌دهیم : يَضْرِبُ / يَضْرِبُ ؛ يَسْتَخْرِجُ /

يَسْتَخْرِجُ

فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر شده باشد: نَصَرَ سَعِيدٌ عَلِيًّا = سعید علی را یاری کرد.

در ماضی مجهول باب مفاعله؛ الف زاید آنها به تناسب ضمه‌ی ماقبل؛ به واو تبدیل می‌شود: فاعل / فُوَعِلَ؛ شاهد / شُوِهَدَ

در ماضی مجهول معتل (اجوف و ناقص)؛ حرف عله به (ی) تبدیل می‌شود. ماقبل (ی) کسره می‌گیرد و حروف متحرک قبل

کسره، ضمه می‌گیرد: قال / قِيلَ؛ أقام / أُقِيمَ؛ دعا / دُعِيَ.

در مضارع مجهول معتل (اجوف و ناقص)، حرف مضارعه (أتین) ضمه می‌گیرد و حرف عله به الف (ا) تبدیل می‌شود و ماقبل

الف، فتحه می‌گیرد: يُرِيدُ / يُرَادُ.

واو حذف شده (حرف عله واو) در مضارع، از مثال واوی هنگام مجهول شدن بازگردانده می‌شود: يَلِدُ / يُؤَلِّدُ؛ يَصِفُ / يُوصَفُ.

اسلوب فعل «تم» + مصدر فعل؛ نیز به صورت مجهول ترجمه می‌شود: تمّ تألیف هذا الكتاب في سنة ١٤٠٨ هـ: این کتاب در

سال ١٤٠٨ هجری تألیف شد.

١٠٤. فعل ناقص :

دو وزن يَفْعُلُ و يَفْعِلُ این فعل، اعراب خود را به صورت تقدیری نشان می‌دهد :

وزن يَفْعُلُ :

جزم	نصب	رفع
فرعی حذفی : لفظی و ظاهری = لَمْ يَدْعُ ، لَمْ يَهْدِ	اصلی : لفظی و ظاهری = أَنْ يَدْعُو ، أَنْ يَهْدِيَ	تقدیری = يَدْعُو ، يَهْدِي

وزن يَفْعِلُ :

رفع	نصب	جزم
تقدیری = يَسْعَى ، يَخْشَى	تقدیری = أَنْ يَسْعَى ، أَنْ يَخْشَى	فرعی حذفی : لفظی و ظاهری = لَمْ يَسْعَ ، لَمْ يَخْشَ

١٠٥. قسم :

به معنای سوگند خوردن به خدا یا غیر خداست؛ به خاطر تاکید کلام و وادار کردن بر تصدیق متکلم به کلام.

اقسام قسم:

فعلیه: يحلفون بالله ما قالوا : به خدا سوگند می‌خورند که سخنی نگفته‌اند.

اسمیه: لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون : سوگند بجان تو که این قوم در مستی خود حیرت زده هستند.

حرفیه: چهار حرف مشهور «باء» و «واو» و «تاء» و «لام» می‌باشند: والعصر ان الانسان لفی خسر: سوگند به عصر [غلبه حق بر

باطل]، که واقعاً انسان دستخوش زیان است.

«حرف باء»:

باء اصل حروف قسم است و حرف جر بوده و از بقیه حروف جر به خاطر خصوصیات زیر جدا می شود:

اجازه‌ی آشکار کردن فعل قسم: اقسام بالله لارضینک

اجازه‌ی دخول این حرف بر ضمیر: بک لافعلن

اجازه‌ی حذف حرف باء و باقی ماندن مقسم به: الله لاکرمک

«حرف واو»:

حرف جری است که اسم ظاهر را جر می‌دهد و بر ضمیر داخل نمی‌شود. متعلق به فعل قسم محذوف اقسام بوده و جوابش

فقط جمله‌ی خبریه است: والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین.

اگر بعد از واو قسم، واو دیگری بیاید واو دوم، واو عطف است. چون هر واو قسم، احتیاج به جواب قسم جداگانه دارد: والتین

والزیتون.

«حرف لام»:

حرف جری است که فقط بر لفظ جلاله‌ی الله داخل می‌شود. متعلق به فعل اقسام محذوف بوده و در بین سایر حروف، قسم

خاص است. به این خاطر که همیشه دلالت بر تعجب و قسم می‌کند، درحالی‌که سایر حروف فقط دلالت بر قسم می‌کنند:

لله!! انتصرت الفئه القلیلة المومنه بحقها علی الفئه الکثیره المختلفه؛ که در این جمله پیروزی عده‌ی کم درحالی‌که انتظار نمی‌رفت،

مورد تعجب قرار گرفته است.

«حرف تاء»:

تاء مجروره مختص به قسم است و فقط بر لفظ جلاله‌ی الله وارد می‌شود، و متعلق به فعل محذوف اقسام است: تالله لاکیدن

اصنامکم.

۱۰۶. کلمه :

کلمه‌ی با معنا در زبان عربی به سه دسته تقسیم می‌شود :

(۱) اسم که دارای معنای مستقل است : علی، قتال، هو، الذی

(۲) فعل که دارای معنای مستقل و زمان خاص است : کتَبَ ، یکتُبُ ، اکتُب

(۳) حرف که بدون معنای مستقل و بدون دلالت بر زمان است : إلی ، فی ، لِ

۱۰۷. لای نفی جنس :

اسم خود را منصوب می‌کند: لا جبرَ و لا تفویضَ بل أمرٌ بین الأمرین (اصلاً جبری و تفویضی نیست؛ بلکه کار به غیر این دو امر

می‌باشد.)

اسم لای نفی جنس مبنی بر فتح است. این اسم در محل نصب می‌باشد.

اسم و خبر لای نفی جنس هر دو نکره‌اند.

خبر لای نفی جنس می تواند مفرد، جمله و شبه جمله باشد، اما هیچ گاه مقدم بر اسم نمی آید.

این «لا» در ترجمه، «نفی مطلق = هیچ ... نیست» معنی می شود.

خبر لای نفی جنس گاه به قرینه لفظی (یعنی به قرینه معطوف شدن جملات و عبارات به یکدیگر)؛ و گاه به قرینه معنوی و مفهوم عبارت حذف می شود.

حذف خبر به قرینه لفظی: لا حقودَ مُستریحٌ و لا حسودَ (مستریحٌ: خبر محذوف)

حذف خبر به قرینه معنوی: لا اله (موجودٌ: خبر محذوف) اَلا اللهُ

نمونه هایی از حذف خبر لا: لا بأسَ (موجودٌ: خبر محذوف)؛ لا حولَ و لا قوَّةَ (موجودٌ: خبر محذوف) اَلا باللهِ؛ لا فتی (موجودٌ خبر محذوف) اَلا علی.

۱۰۸. مبتدا:

اسمی غالباً معرفه است که در جمله اسمیه آید و درباره ی آن خبر دهیم: علیٌّ خیرُ البَشَرِ.

یعنی جمله اسمیه با اسم شروع می شود. اما گاهی نیز این قاعده رعایت نمی شود و خبر در ابتدای جمله اسمیه می آید:
لکم مجلَّةٌ

هرگاه جمله اسمیه یا فعلیه پس از یک حرف مصدری «أن، أن، ما، کی، لو، أ، الّذی» واقع شود؛ تاویل به مصدر (مفرد) می شود که در آن صورت مانند اسم نقش می پذیرد: وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ تقدیر وَالصَّيَامُ خَيْرٌ لَّكُمْ

۱۰۹. مجرور به حرف جر:

حاشا؛					مذ؛				
عدا؛	ربّ	حتی	لِ	کَ	منذ؛	علی	إلی	فی	حرف جر
خلا					مِن؛				
					عَن				
به جز	چه بسا	تا	برای	مانند	از	بر	به سوی	در	معنی

جارو مجرور همیشه نیاز به یک فعل دارد که به آن تعلق پیدا کند. گاهی ممکن است این متعلق در جمله حذف شود.
«رُبّ» به اسم نکره اختصاص دارد: رُبُّ رَجُلٍ کَرِيمٍ لَقِيْتَهُ.

«تاء» به اسم جلاله اختصاص دارد: تالله.

۱۱۰. مشتق :

به کلمه‌ای گفته می‌شود که از کلمه‌ی دیگری گرفته شده باشد. بر چند نوع است : اسم مکان، اسم زمان، اسم آلت، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه، اسم مبالغه، اسم تفضیل.

۱۱۱. مضاف‌الیه :

اسم دومی است که به اسم قبل خود اضافه شده است.

اسم اول «مضاف» و اسم دوم «مضاف‌الیه» نام دارد.

مضاف «ال» و «تنوین» نمی‌گیرد: کتابُ المعلمِ

اگر مضاف مثنی یا جمع مذکر سالم باشد، «ن» در هنگام مضاف شدن حذف می‌شود: یدَا الرَّجُلِ

برخی از کلمات هستند که هم‌واره مضاف واقع می‌شوند و پس از آن‌ها مضاف‌الیه می‌آید. به آن‌ها اسامی دائم اضافه گویند :

قبل : قبل از؛ بعد : پس از؛ فوق : بالای ؛ تحت : زیر ؛ عند : کنار، هنگام ؛ أمام : مقابل؛ و ...

۱۱۲. معرفه :

انواع معارف : معرفه‌ها به ۶ دسته تقسیم می‌شود:

۱- معرفه به علم : محمد؛ رامسر؛ ایران؛ القرآن؛ البرز

۲- معرفه به ضمیر : تمامی ضمائر (چه منفصل و چه متصل) معرفه هستند : ت، ت، إِيَّاهما

۳- معرفه به موصول : تمامی موصولات معرفه هست : من، الَّتِي

۴- معرفه به اسم اشاره: تمامی اسمهای اشاره معرفه‌اند : هذا، اولئكَ

۵- معرفه به ذو اللام (معرفه به ال) : القرآن، الحسين

۶- معرفه به اضافه : تلميذُ المدرسَةِ

معرفه به علم : توضیح در «اسم علم»

معرفه به ضمیر : توضیح در «ضمیر»

معرفه به موصول : توضیح در «اسم موصول»

معرفه به اسم موصول : توضیح در «اسم اشاره»

معرفه به ذو اللام (معرفه به ال) :

هر اسم نکره‌ای که ال بگیرد، معرفه به ال گفته می‌شود: مسجدُ / المسجد

تنوینی که بر اسامی علم می‌آید، نشانه‌ی نکره نیست؛ بلکه نشانه‌ی زینت و زیبایی کلمه می‌باشد : علی*

حرف ال که بر سر اسم های علم می‌آید، نشانه‌ی معرفه بودن آن نیست : القرآن، الحسين

معرفه به اضافه :

هرگاه اسم نکره‌ای به یکی از اسامی معرفه اضافه شود، آن اسم نکره نیز معرفه می‌گردد، که به آن معرفه‌ی به اضافه گویند:
تلمیذُ المدرسةِ

اسم مضاف به معرفه، معرفه است؛ و اسم مضاف به نکره، نکره است: کتابُ علی (کتاب معرفه به اضافه)؛ کتابُ معلم (کتاب نکره می‌باشد)؛ سیدا شباب اهل الجنة (همه‌ی کلمات معرفه می‌باشند)

معرفه و نکره، مخصوص اسم هستند. بنابر این، فعل‌ها و حروف جزء معرفه و نکره به حساب نمی‌آیند.

اگر اسمی جزء شش معرفه‌ی فوق نباشد، نکره است. هر چند تنوین نداشته باشد: اسامی شرط و استفهام (کیف، این، و...)

اسم‌های جمع مذكر سالم و اسم مثنی، اگر ال نگیرد و مضاف معرفه واقع نشوند، نکره هستند: معلمون، مسلمین

۱۱۳. معطوف :

تابعی که بعد از حروف عطف می‌آید. به اسم قبل این حروف «معطوف علیه» می‌گویند.

حروف عطف	و ؛ ف	ثم	أم	أو	بل	کن	حتی	لا
معنی	پس	سپس	یا	یا	بلکه	ولی	حتی	نه

الحسنُ و الحسنینُ سیدا شباب اهل الجنة : الحسنُ : مبتدا و مرفوع (معطوف علیه) ؛ واو : حرف عطف، الحسنینُ : معطوف و مرفوع

۱۱۴. مفعول به :

انواع مفعول :

الف) اسم صریح :

۱. اسم ظاهر: أَكَلَ الطَّعَامَ

۲. ضمیر متصل: در صورتی که به فعل متصل گردد، مفعول است: نَصَرَهُ

۳. ضمیر منفصل: إِيَّاكَ نَعْبُدُ و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

ب) جمله : قَالَ اللهُ : إِنِّي مَعَكُمْ

ضمایر بارز مفعولی :

ضمیر	هُ	هما	هم	ها	هما	هنّ	ك	كما	کم	ی	نا
فعل	وَجَدْتَهُ	وَجَدْتُهُمَا	وَجَدْتَهُمْ	وَجَدْتَهَا	وَجَدْتُهُمَا	وَجَدْتُهُنَّ	وَجَدْتِكَ	وَجَدْتُكُمَا	وَجَدْتُكُمْ	وَجَدْتِنِي	وَجَدْتِنَا

ضمیر منفصل منصوبی : گاهی اوقات مفعول باید از فعل جدا شود (مفعول دوم فعل یا به دلیل بلاغی)، در این حالت از پایه‌ای به نام «ایّا» استفاده می‌کنیم که به همان ضمایر متصل منصوبی وصل می‌شود و ضمیر منفصل نصبی به حساب می‌آید :

إيَّاهُ، إيَّاهما، إيَّاهم ...

نوع دیگر مفعول مصدر موول است : أريدُ أن أراكَ = أريدُ رويتَكَ

اگر ضمیر «ی» مفعول واقع شود، بین فعل و ضمیر یک حرف «ن وقایه(نگه‌دارنده)» می‌آید : عَلَّمَنِي رَبِّي

گاهی «ی» از آخر فعل حذف می‌شود و «ن وقایه» می‌ماند : فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ

معمولاً جمله‌ی بعد از فعل قال، أجب، سأل، روی و حکمی (چیزی را بیان کردن)؛ مفعول است.

گاهی مفعول به باید بر فعل و فاعل مقدم بیاید و آن هنگامی است که :

مفعول از کلمات صدارت طلب (اسم استفهام، شرط و کم خبری) یا مضاف به آنها باشد : من رأيتَ في الصَّفِّ؟ و كتابُ من أخذتَ؟

مفعول ضمیر منفصل باشد : إيَّاكَ نَعْبُدُ.

این تقدیم و تاخیر غالباً دو منشأ اساسی دارد : یا رعایت اصول دستور زبان عربی؛ و یا رعایت اصول بلاغی. در حالت اول نباید ترجمه‌ی تحت اللفظی کرد. اما در حالت دوم، باید وجه بلاغی را تشخیص داد و بعد ترجمه کرد. به عنوان مثال در آیه ۵ فاتحه ، ضمیر به منظور حصر، مقدم شده است؛ و برای انتقال مفهوم تاکید می‌توان از ابزارهای تاکید فارسی مانند تنها، فقط و ... استفاده کرد : إيَّاكَ نَعْبُدُ : تنها تو را می‌پرستیم.

۱۱۵. مفعولُ فيه :

اسمی است که بر زمان و مکان وقوع فعل دلالت می‌کند. اگر بر زمان دلالت کند، ظرف زمان؛ و اگر بر مکان دلالت کند، ظرف مکان گفته می‌شود.

مفعولُ فيه سه شرط دارد:

۱- منصوب باشد. ۲- متضمن (دربرگیرنده) معنای فی (در) باشد، امّا (فی) ظاهر نگردد. (یعنی مجرور به حرف جر نباشد). ۳- جزء ارکان جمله (مبتدا، مفعول به، فاعل) و مضاف‌الیه نباشد: ذهبتُ الى المدرسة يومَ الخميسِ

ظروف مکان عبارتند از: فوق، تحت، خلف، عند، امام، وراء، مع، جنب، بين، خلال، نحو، حول، هنا، هناك، أين، أينما، قُرب، لدی، لدن، داخل، خارج، ثمَّ (آنجا)

ظروف زمان عبارتند از: يوم(روز)، اليوم(امروز)، لیل(شب)، نهار(روز)، صباح(صبح)، شتاءً، صيفاً، غداً(فردا)، لَمّا (بر سر فعل ماضی به معنی هنگامی که) عشاءً، مساءً، دائماً، اخيراً، ابدأً، فوراً، لحظةً، قبل، بعد، متى، عندئذٍ، حينئذٍ، مدةً، منذُ و منذُ (به معنی هنگامی که)؛ هرگاه بر سر فعل بیاید.

كلّ و بعض و اسم اشاره (هذا) اگر بعد آن اسم زمان بیاید و جزء ارکان اصلی جمله نباشد، نقش مفعولُ فيه را دارد: أذهب كلَّ يومٍ الى المدرسة

هرگاه بعد از فعل، اسم مکان از جنس فعل به صورت منصوب بیاید؛ نقش آن اسم مکان، مفعولُ فيه می‌باشد: جلسْتُ مجلساً العلماء

اسامی که بر زمان دلالت می‌کند؛ اگر منصوب نباشد، و همچنین متضمن معنای فی (در) نباشد؛ در این صورت مفعول‌فیه نیست.

۱۱۶. مفعول‌له (مفعول‌لأجله) :

مصدری که علت وقوع فعل را بیان می‌کند: وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةً إِمْلَاقٍ

در جواب «لِمَ یا لماذا» (چرا) می‌آید. نباید از ریشه‌ی خود فعل باشد.

این مفعول، از مفاهیم قلبی است، یعنی با حواس ظاهری درک نمی‌شود: قَامَ الطُّفْلُ مِنْ مَكَانِهِ إِحْتِرَاماً لِأَبِيهِ.

در ترجمه با عباراتی مانند «به خاطر، به دلیل، از روی و نظایر آن» ترجمه می‌شود: حَبَّاباً : به خاطر دوستی، رَغْبَةً : به دلیل

تمایل، خَشِيَةً : از ترس، إِبْتِغَاءً : برای جستن؛ برای یافتن، حَيَاءً : از شرم، رَهْبَةً : به دلیل ترس، رِيَاءً : از روی ریاکاری، غُرُوراً : به

دلیل غرور، عِزًّا : برای عزت دادن، طَلَباً : برای طلب کردن، تَفَقُّهاً : برای فهمیدن و ...

ممکن است گاهی با حرف جر «ل» یابد که مفعول‌له غیر صریح است: يَحْتَرِمُ أَحْمَدُ صَدِيقَهُ لِإِحْتِرَامِ لَهُ.

۱۱۷. مفعول مطلق :

مصدری از ریشه‌ی فعل که برای تاکید یا بیان نوع یا بیان عدد عامل خود می‌آید. مخصوص زبان عربی است و معادل زبان فارسی ندارد.

انواع مفعول مطلق :

مفعول مطلق تاکیدی: برای تاکید معنای عامل خود و برطرف کردن شک می‌آید. بدون صفت، مضاف‌الیه و عدد می‌آید.

(مصدر مجرد) : و كِبْرَهُ تَكْبِيرًا ، وَالصَّافَاتِ صَفًّا. در ترجمه‌ی مفعول مطلق تاکیدی باید از کلماتی نظیر «حتماً، مسلماً، بدون

تردید، بدون شک، بسیار، سخت، به شدت، خیلی» استفاده کرد : حزن حزناً : به شدت غمگین شد ؛ و كِبْرَهُ تَكْبِيرًا : او را

بسیار بزرگ شمار ؛ و الصافات صفاً : قسم به - فرشتگانی - که با شکوه صف بسته‌اند.

در عبارتی که مفعول مطلق برای فعل محذوف آمده باشد، از لحاظ ترجمه به سه دسته تقسیم می‌شود :

۱- دارای معنای فعل خبری : شَكَراً : تشکر می‌کنم؛ سَمْعاً و طَاعَةً : چشم؛ اطاعت می‌شود؛ سَبْحَانَ : منزه است؛ مَعَادً : پناه می‌برم؛ حَمْدًا : ستایش می‌کنم.

۲- دارای معنای فعل امری : عَفْوَاً : ببخشید ؛ صَبْرًا : صبر کن.

۳- دارای معنای قیدی : حَقًّا : حقیقتاً ؛ أَيْضًا : نیز؛ هم‌چنین.

مفعول مطلق نوعی: همیشه همراه صفت یا مضاف‌الیه می‌آید. برای تاکید و بیان نوع عامل خود می‌آید: شَكَرْتُ شَكَرَ الْعَبْدِ ؛ و

يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يَضَلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا. در ترجمه‌ی مفعول مطلق نوعی، اگر صفت دارد باید از قید بیانی مانند «به نیکی، بسیار،

سخت، همچون، مانند» استفاده کرد : عَاتِبَهُ عَتَابًا شَدِيدًا : او را به سختی سرزنش کرد ؛ و يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يَضَلَّهُمْ ضَلَالًا

بَعِيدًا : و شیطان می‌خواهد که آنان را به گمراهی دورگمراه کند. (به عمق انحراف گمراه کند)

اگر دارای مضاف‌الیه باشد، باید از ادوات تشبیه استفاده شود: از جمله «همانند، همچون، مانند»: شکرْتُ شکر العبدِ: سپاسگزاری کردم همچون سپاسگزاری برده و بنده.

مفعول مطلق عددی: تعداد دفعات صورت گرفتن و انجام فعل را بیان می‌کند. برای تاکید و بیان عدد عامل خود می‌آید: ضرب الطفلُ صدیقَهُ ضربةً ؛ طفْتُ حولَ الكعبةِ طوافاً سبعاً

۱۱۸. مفعول معه :

کاربرد کمتری دارد و معنای همراهی (همراه با آن) می‌دهد: رجعتُ و غروبُ الشمسِ : با غروب خورشید برگشتم. پس از واو معیت می‌آید. دلالت بر تقارن کسی یا چیزی می‌نماید که فعل همراه با او واقع شده است.

۱۱۹. منادا :

اسمی است که بعد از یکی از ادوات ندا (یا ؛ ای ؛ أ و ...) قرار دارد.
انواع منادا :

منادای مفرد : منادا مضاف یا شبه مضاف نباشد.

منادای علم: هرگاه منادا، اسم علم یا اسم خاص باشد.

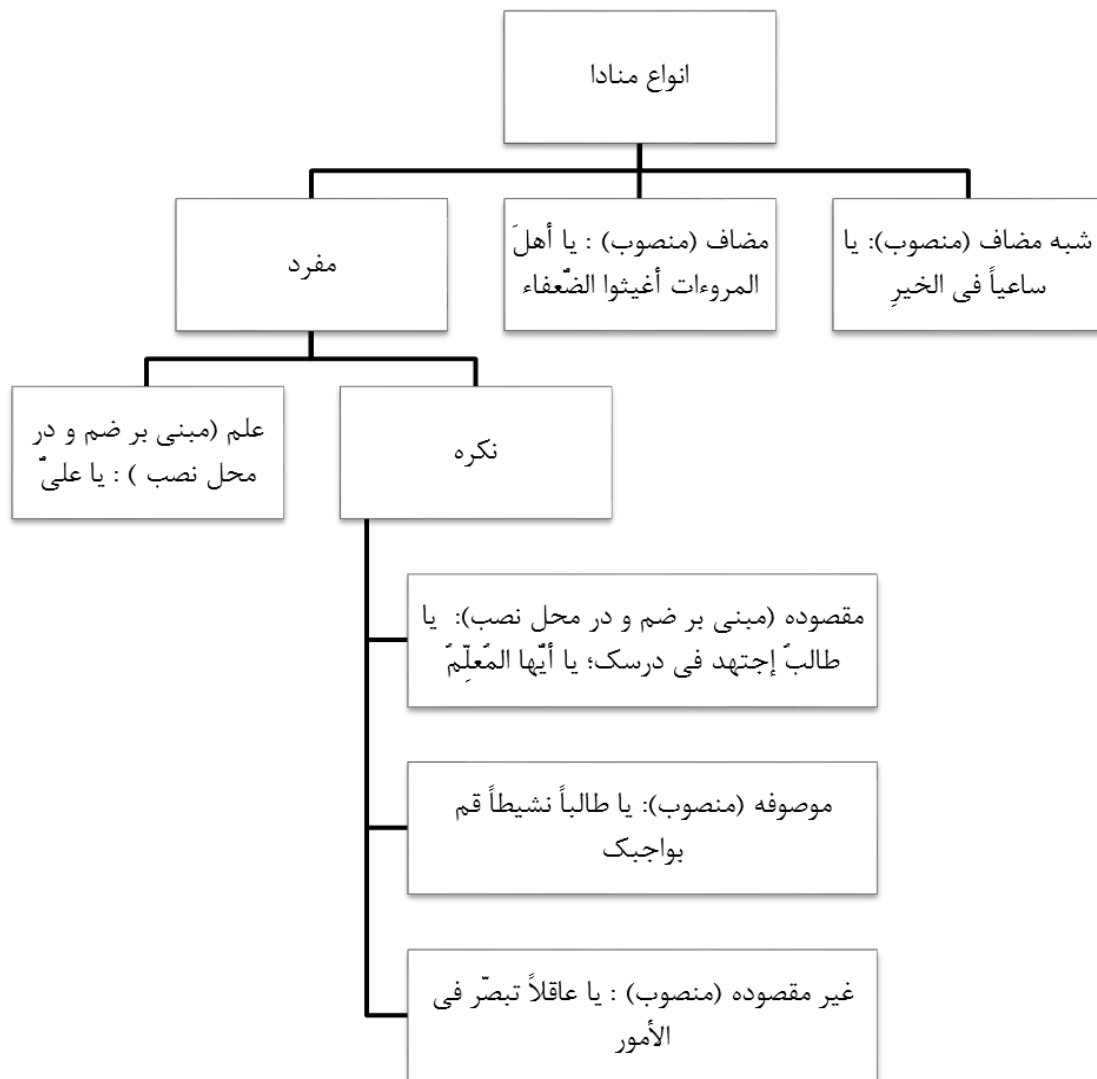
منادای نکره‌ی مقصوده : متکلم شخص خاصی را در نظر دارد، اما او را به نام صدا نمی‌زند. لذا چون اسم مورد ندا بر فرد معینی دلالت می‌کند آن را معرفی می‌داند.

منادای نکره موصوفه : منادا دارای صفت است.

منادای نکره غیرمقصوده : منادا مبهم است و بر فرد معینی دلالت نمی‌کند.

منادای مضاف: دارای مضاف‌الیه است.

منادای شبه‌مضاف : پس از منادا، معمولش می‌آید.



منادای علم و منادای نکره‌ی مقصوده، مبنی بر ضم هستند. یعنی حرکت حرف آخر آن‌ها همیشه مضموم است و منصوب محلاً.

منادای اضافه شده به «ی متکلم»، به صورت‌های مختلف می‌آید: یا اُبی = یا اُب = یا اُبت

اگر اسم مورد ندا دارای «ال» باشد؛ در صورت مذکر بودن به ابتدای آن «یا ایها» و در صورت مؤنث بودن «یا ایتها» می‌آورند که در آن صورت ترکیب آن این چنین است: اُی و اُیّه: منادای نکره‌ی مقصوده و مبنی بر ضم؛ ها: حرف تنبیه؛ اسم ال دار مشتق: صفت برای اُی و اُیّه یا اسم ال دار جامد: عطف بیان یا بدل.

گاه هنگام ندا، حرف ندا را حذف می‌کنند که این امر تاثیری بر اعراب منادا ندارد: سعیدُ = یا سعیدُ؛ اُیها المسلمون = یا اُیها المسلمون

گاه هنگام خطاب به لفظ جلاله‌ی «الله»، حرف ندا را حذف و به جای آن «م» بر آخر کلمه می‌افزایند: یا اللهُ = اللهم: ای خداوند؛ اللهُ: منادای علم و مبنی بر ضم و منصوب محلاً؛ م: ترکیب ندارد.

منادای مندوب : ندای شخصی است که گوینده دریغ و اسف آن را می خورد، یا از آن رنج می برد و غالباً از حرف «وا» و گاهی از «یا» استفاده می شود: واحسینا.

این اسم می تواند :

الف) مختوم به الف باشد: واحسینا.

ب) مختوم به الف و هاء سکت باشد: واحسیناه.

ج) بر حالت منادای خود باقی باشد: واحسینُ.

بعضی از اسمها مانند نکره های عام «رجل، فتاه، ...» و بعضی معرفه ها چون ضمیرها و ... نمی توانند در ندبه منادا واقع شوند.

۱۲۰. نَائِبِ فاعِل:

اسمی است که فعل مجهول به آن نسبت داده شود.

نائب فاعل نیز مخصوص جمله ی فعلیه است، فعلش مجهول و در حقیقت مفعول فعل است.

اقسام نَائِبِ فاعِل :

۱) اسم ظاهر : كَتَبَ عَلَيْكُمْ الصِّيَامُ

۲) ضمیر بارز: أُسْتَخْرِجُوا

۳) ضمیر مستتر : كُتِبَ (هو)

فعل در ابتدای جمله به صورت مفرد می آید و تنها در مذکر و مونث بودن با فاعل مطابقت می کند.

مراحل مجهول کردن فعل معلوم :

۱- تغییر حرکات فعل : ماضی ُ — : كُتِبَ ، قُتِلَ ؛ مضارع ُ — : يُضْرَبُ ، يُنْصَرُ

۲- حذف فاعل

۳- مرفوع کردن مفعول به : ضمیر متصل نصبی و جری به ضمیر متصل رفعی تبدیل می شود : عَرَفَكَ الْمُعَلِّمُ = عُرِفَتْ

۱۲۱. نَائِبِ مفعول مطلق :

یعنی کلمه ای که کار مفعول مطلق را انجام دهد، اما از جنس فعل نباشد.

نائب مفعول مطلق یا تاکیدی است یا مبین.

اگر تاکیدی باشد ۳ حالت دارد:

۱- مرادف: آنچه معنایش باشد: قَمْتُ وَقَوْفًا

۲- مصدر فعلی دیگر: تَبَتَّلَ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً

۳- اسم مصدر: اغْتَسَلْتُ غُسْلاً

نائب مفعول مطلق مبین عبارت است از:

۱- کلّ و بعض: جَدُّ الطَّالِبُ كَلَّشَ الْجَدُّ - مَالٌ بَعْضُ الْمَيْلِ

۲- عدد و اسم آلت (زمانی اسم عدد نائب مفعول مطلق قرار می‌گیرد که تمییز آن مصدر از جنس فعل باشد): جُلِدَ الْمُجْرِمُ

خَمْسِينَ جِلْدَةً - طَعْنَتْهُ رَمْحًا

۳- ضمیر: عَلَّمْتُكَ تَعْلِيمًا لَا أَعْلَمُهُ أَحَدًا

۴- صفت (منظور مشتق وصفی است): خَاطِبْتَهُ أَحْسَنَ خُطَابٍ

۵- نوعی و هیئتی (بر وزن «فعله» زیرا هرگاه بخواهیم از حالت صحبت کنیم، باید بر وزن فعله باشد): يَمُوتُ الْكَافِرُ مَيِّتَةً سَوْئًا

و يَعِيشُ الْمُؤْمِنُ عَيْشَةً رَاضِيَةً.

۶- اشاره (چنانچه بر سر مفعول مطلق بیاید): أَكْرَمْتَهُ ذَلِكَ الْاِكْرَامَ

۷- «ما» و «أى» در صورتی که استفهامیه باشند: مَا تَكْتَبُ خَبْطُكَ؟ ؛ أَيَّ عَيْشٍ تَعِيشُ؟

۱۲۲. ندبه :

ندایی است که به شخصی که مصیبت (مرگ) به او رسیده، یا موضع درد و ناراحتی و یا سبب آن، متوجه می‌گردد. مانند جایی که مادری در غم از دست دادن فرزند خود می‌گوید: وا حُسینا.

آن تقولَ نَفْسٍ یا حَسْرَتِي عَلَيَّ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ و إِنْ كُنْتُ لَمَنْ السَّخْرِينَ؛ این دستورها برای آن است که مبادا کسی روز قیامت بگوید: افسوس بر من! از کوتاهی‌هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم و از مسخره کنندگان آیات او بودم؛ در این آیه‌ی شریفه «وا» از ادات ندبه و «حسرتی» منادای مندوبی است که با حذف یای متکلم، «الف» ندبه به آن ملحق شده است. متکلم در به‌کارگیری ساختار ندبه ممکن است اغراضی همچون اعلام عظمت مندوب، اظهار اهمیت و شدت آن و یا اظهار ناتوانی از تحمل آنچه بر وی پیش آمده، داشته باشد.

ارکان ندبه :

ادات ندبه : از میان حروف ندا، تنها دو حرف در ندبه به کار می‌رود:

الف. «وا» : اختصاص به ندبه داشته و کاربرد بیشتری دارد: وا حُسیناه.

ب. «یا» : اختصاص به ندبه نداشته و در صورتی که با منادای محض (غیر مندوب) اشتباه نشود، در ندبه به کار می‌رود؛ مانند ندبه‌ی مادری که در غم از دست دادن فرزند خود می‌گوید: یا وُلْدی لَهْفی عَلَیْکَ.

ذکر این نکته قابل توجه است که حذف ادات ندبه جایز نیست.

مندوب : لفظی است که پس از ادات ندبه واقع شده است.

اعراب مندوب: مندوب در اعراب و بنا، همان حکم منادا را دارد. به عنوان مثال در صورتی که مندوب، مفرد معرفه باشد مبنی بر ضمّ است؛ همچون زیدُ در عبارت «وا زیدُ» و در صورتی که مندوب، مضاف یا شبه مضاف باشد، منصوب است؛ همچون عبدالله در عبارت «وا عبدالله».

با توجه به جواز الحاق «الف» ندبه به آخر مندوب، آنچه در اعراب مندوب اهمیت دارد، تغییراتی است که در صورت الحاق الف ندبه در آخر مندوب و حتی در خود الف ندبه ایجاد می‌شود. این تغییرات بدین گونه است:

تغییر در آخر کلمه : تغییر در آخر کلمه به صورت حذف و بر چهار گونه است:

الف. حذف آخر کلمه : وا موساه؛ در این مثال، الف مقصوره در لفظ موسی حذف گردیده، و الف ندبه به آخر آن اضافه شده است.

ب. حذف تنوین: وا مَنْ حَفَرَ بئرَ زمزماه؛ در این مثال تنوین مکسور از آخر لفظ زمزم حذف گردیده و الف ندبه به آخر آن اضافه شده است.

ج. حذف ضمه: وا زیداه؛ در این مثال ضمه از آخر زید حذف گردیده، و الف ندبه به آخر آن اضافه شده است.

د. حذف کسره: وا عبدالملاکاه؛ در این مثال کسره از آخر لفظ عبدالملک حذف گردیده و الف ندبه به آخر آن اضافه شده است.

۱۲۳. نزع خافض :

کلمه‌ای که به واسطه‌ی حرف جر مجرور می‌شود، ولی حرف جرش برداشته شده است، واسم را منصوب کرده‌اند؛ هرچند که فعل جمله لازم باشد. چنین مواردی را منصوب به نزع خافض گویند.

یعنی اسم منصوبی که بعد از فعل لازم بیاید، معمولاً منصوب به نزع خافض است: جاءَ السحرةُ فرعونَ ؛ جاءَ فعل لازم ؛

السحرة فاعل ومرفوع ؛ فرعون منصوب به نزع خافض که دراصل اینگونه بوده: جاءَ السحرةُ إلی فرعون.

ذهبَ علیُّ البیتَ ؛ ذهبَ فعل لازم ؛ علیُّ فاعل ؛ البیتَ منصوب به نزع خافض؛ دراصل ذهبَ علیُّ إلی البیتِ بوده است.

۱۲۴. نفی :

عبارت است از انکار کردن جمله با ادات مخصوص.

ادات نفی حروفی هستند که این معنا را افاده می‌دهند. این حروف قبل از جمله واقع شده و عبارتند از: «لَمْ، لَمَّا، لَنْ، لا، ما، إِنْ

و لاتَ» : قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ؛ فرشتگان عرض کردند: منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به

ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم تو دانا و حکیمی؛ «لا» در این آیه شریفه، لای نفی جنس و از ادات نفی بوده است.

«لَمْ و لَمَّا» : این دو حرف بر فعل مضارع داخل شده و آن را در لفظ مجزوم و در معنا به ماضی منفی تبدیل می‌کنند. لَمْ

معنای مضارع را به ماضی منفی مطلق تبدیل کرده: لَمْ يَذْهَبْ أَحَدٌ؛ احدی نرفت. و لَمَّا معنای آن را به ماضی منفی متصل به

حال، تبدیل می‌کند: تَعَلَّمَ أَخِي الْقِرَاءَةَ وَ لَمَّا يَكْتُبُ؛ برادرم خواندن را یاد گرفت و هنوز ننوشته است.

«لَنْ» : لَنْ بر فعل مضارع داخل شده و آن را در لفظ منصوب و در معنا به مستقبل منفی تبدیل می‌کند: وَ لَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبَدًا بِمَا

قَدَّمْتُمْ أَيُّدِيهِمْ؛ ولی آنها، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده‌اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد.

«لا»: لای نافیہ بر سه قسم است:

الف. لای نفی فعل ماضی و مضارع: در صورتی که لای نافیہ بر فعل ماضی داخل شود، تکرار آن واجب است: فَلَا صَدَّقَ وَ لَا صَلَّى.

ب. لای نفی جنس: لای نفی جنس یکی از حروف ناسخ است که به طور صریح بر نفی خبر از جمیع افراد جنس اسم بعد از آن دلالت دارد: قَالَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ.

ج. لای شبیه به لیس: لای شبیه به لیس از جمله حروفی است که در معنا و عمل به لیس شباهت داشته و اسم را مرفوع و خبر را منصوب می‌کند: لَا رَجُلٌ غَائِبًا.

«ما»: مای نافیہ بر دو قسم است:

الف. مای نفی فعل ماضی و مضارع: مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ.

ب. مای شبیه به لیس: مَا هَذَا بَشَرًا.

«إِنْ وَ لَا تَ»: این دو از حروف شبیه به لیس هستند و هنگامی که در کلام، قرینه‌ای بر تعیین زمان خاصی نباشد، بر نفی در زمان حال دلالت دارند: إِنْ الذَّهَبُ رَخِيصًا؛ طَلَا ارْزَانَ نِيْسَتَ.

ملحقات

انواع لا :

- ۱- نهی : لای نهی بر سر فعل مضارع می آید و آنرا مجزوم می کند و فعل به صورت امر منفی، معنی می شود : لا تَعْبُدُوا الْأَصْنَامَ : بتها را نپرستید.
- ۲- نفی : لای نفی معمولاً بر سر فعل مضارع درمی آید و در آخر فعل مضارع تغییری ایجاد نمی کند : الْيَوْمَ لَا يَذْهَبُ عَلَيَّ إِلَى الْمَدْرَسَةِ : امروز علی به مدرسه نمی رود.
- ۳- عطف : میان دو اسم قرار می گیرد و به معنای «نه» می باشد : جَالِسِ الْأَبْرَارَ لَا الْأَشْرَارَ : با خوبان همنشینی کن نه با بدان.
- ۴- نفی جنس : بر سر جمله ی اسمیه می آید و هیچ گاه اسم لای نفی جنس ال و تنوین نمی گیرد : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ : هیچ خدایی به جز خدای یکتا نیست.

انواع ما :

- ۱- استفهامی : به معنای «چه ، چه چیزی، چیست؟» معمولاً در اول جمله می آید و بیشتر مواقع، آخر جمله با علامت سوال همراه است و غیرعامل می باشد : مَا رَأَيْكَ ؟ نظر (عقیده) تو چیست؟
- ۲- موصولی : به معنای «چیزی که، چیزهایی که، آنچه» می باشد: خَلَقَ اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ : خداوند آنچه را در آسمانهاست آفرید.
- ۳- شرط : به معنای «هرچه، هرچیزی، هر آنچه» می باشی : مَا تَنْفِقُ تَجِدْ ثَوَابَهُ عِنْدَ اللَّهِ : هرچه انفاق کنی، ثوابش را نزد خدا می یابی.
- ۴- نافی (حرف نفی) : اگر حرف ما بر سر فعل ماضی درآید، می تواند فعل ماضی را منفی کند: مَا فَازَ الْكَسَلَانُ فِي الْحَيَاةِ : تنبل در زندگی موفق نشد.
- ۵- کافه : هرگاه حرف ما ی کافه به حروف مشببه جز لیت (به لیت متصل شود، جائز است عمل کند) متصل شود، آن ها را از عمل منصوب کردن اسم باز می دارد و در این صورت مابعدشان مبتدا و خبر است. این ترکیب در این حالت مختص جمله اسمیه نیست و بر سر جمله فعلیه نیز می آید : إِنَّ الْجَنْدَىَّ أَسَدٌ = إِنَّمَا الْجَنْدَىُّ أَسَدٌ ، إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ

انواع من :

- ۱- استفهامی : به معنای «چه کسی، کیست؟» . این کلمه معمولاً در اول جمله می آید و بیشتر مواقع آخر جمله با علامت سوال همراه می باشد : مَنْ هُوَ ؟ او کیست؟
- ۲- موصولی : به معنای «کسی که، کسانی که، آنکه» و جایگاه آن معمولاً در وسط جمله می باشد: هُوَ مَنْ يَعْرِفُ الْعَرَبِيَّةَ : او کسی است که عربی می داند.

۳- شرط : به معنای «هرکس، هرکه» و جایگاه آن در اول جمله است. یعنی صدارت طلب است و معمولاً دو فعل را مجزوم می‌کند : مَنْ يَصْبِرْ يَظْفَرْ : هرکس (هرکه) شکیبایی پیشه کند، پیروز می‌شود.

انواع واو :

۱- عطف : واوی است که میان دو فعل (دو عبارت) یا دو اسم قرار می‌گیرد و به معنای «و» است : جَاءَ الطَّالِبُ وَ عَلِيٌّ : دانش آموز و علی آمدند.

۲- قسم : اسم بعد از خود را مجرور می‌کند و به معنای «قسم به، سوگند به» می‌باشد : وَالْعَصْرِ : قسم به عصر

۳- حالیه : به معنای «درحالی که، در حالتی که ...» می‌باشد : رَأَيْتُ الطَّالِبُ وَ لَمْ يَضْحَكُوا : دانش آموز را دیدم درحالی که نخندید.

نکات کلّ :

کلمه‌ی کلّ به معنای «همه، هر، هریک» می‌باشد.

اگر بعد از کلمه‌ی کلّ، اسم نکره بیاید، به معنای «هر» ؛

اگر بعد از کلمه‌ی کلّ، حرف جرّ من بیاید، به معنای «هریک از» است؛

و اگر بعد از کلمه‌ی کلّ، اسم معرفه بیاید؛ به معنای «همه - تمام» است: كُلُّ طَالِبٍ : هر دانش آموزی؛ كُلُّ الطُّلَابِ :همه‌ی دانش آموزان.

اگر کلمه‌ی کلّ به اسم مفرد اضافه شود، به معنای «هر» است : طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ : کسب علم بر هر مسلمانی واجب است.